



پوهنتون سلام

پوهنځي شرعيات فقه و قانون
پروگرام ماستري فقه و قانون



دولت جمهوري اسلامي افغانستان

وزارت تحصیلات عالی
معيّنت امور علمي

جزای سرقت در فقه و کوء جزای افغانستان

(رساله ماستري)

محصلة: حبيبه گنوم "خطیبی"

استاد راهنما: دوكتور محمد یونس "ابراهیمی"

سال ۱۲۹۸ هـ.ش - ۱۴۴۰ هـ.ق



پوهنتون سلام
پوهنځی شرعیات و قانون
پروگرام ماستری فقه و قانون



جمهوری اسلامی افغانستان
وزارت تحصیلات عالی
معینیت امور علمی

جزای سرقت در فقه و کود جزای افغانستان

(پایان نامه ماستری)

محقق: حبیبه گلنوم " خطیبی "

استاد راهنما: دکتور محمد یونس " ابراهیمی "

سال 1399 هجری شمسی





پوهنتون سلام



پوهنځی شرعیات و قانون

دیارتمنت فقه و قانون

بورد ماستری

محمد

تصدیق نامه

محترمه حبیبه گلنوم بنت محمد ربانی ID: SH-MSF-97-481 محصله دور ششم فقه و قانون که رساله ماستری خویش را زیر عنوان: حد سرقت در فقه و کود جزای افغانستان به روز چهارشنبه تاریخ ۱۴۰۰/۱/۱۱ هـ ش موفقانه دفاع نمود، و به اساس بررسی هیات تحکیم مستحق ۴۰ (نمره به عدد) نود و یوه (نمره به حروف) گردید، موفقیت، شان را از الله متعال خواهانیم.

اعضای هیات تحکیم:

شماره	نام استاد	عضویت	امضاء
۱	دکتور مومن حلیمی	عضو هیات	
۲	دکتور شیر علی ظریفی	عضو هیات	
-	دکتور محمد یونس ابراهیمی	استاد رهنما و رئیس جلسه	

معاون علمی

مر بورد ماستری

اهداء

- 1- رساله خویش را در قدم نخست برای والدین گرامی ام که واقعاً در قسمت پرورش و تعلیم بنده لحظه تغافل ننموده اند، اهداء و تقدیم می نمایم.
- 2- همچنان برای تمام اساتید عالیقدرم، مخصوصاً به استاد عزیزم دکتر محمد یونس "ابراهیمی" که در حقیقت حیثیت پدر معنوی و آب حیات روحی بنده در زندگی بوده اند، اهداء می کنم.
- 3- و همچنان برای تمام دعوتگران و بیدارگران که لحظه به لحظه در فکر رشد روحی و معنوی جوانان این سرزمین بشکل حقیقی و واقعی هستند و عملاً در این قسمت سعی و تلاش دارند، اهداء مینمایم.

حبیبه گلثوم " خطیبی "

سپاسگذاری

در اول شکر و سپاس پروردگاری را که برایم توفیق عنایت فرمود تا این رساله ماستری خود را به پایان برسانم.

و هم سپاس و تشکری خویش را خدمت تمام کسانی که مرا در این راه یاری نمودند، تقدیم میکنم و از مسئولین پوهنتون سلام، مخصوصاً از پوهنهی شرعیات، دیپارتمنت فقه و قانون بخش ماستری، از اساتید معظم و گرانقدر به ویژه از استاد گرامی ام، دکتور محمد یونس "ابراهیمی" که رهنمایی بنده را به عهده گرفتند و وقت گرانبهای خویش را در این راستا صرف کردند، اگر ایشان نمیبود، هرگز نمی توانستم، به این مرحله برسم. از ایشان اظهار امتنان نموده که ما را رهین منت خود ساختند، فجزاه الله خیراً! طبق قانون و مقررات وزارت تحصیلات عالی هر محصل باید در اخیر مرحله تحصیلی خود، یک رساله و تیزس تحقیقی تهیه نماید. من هم به یاری استاد محترم رهنماء دکتور محمد یونس "ابراهیمی" موضوع تیزس خود را تحت عنوان « جزای سرقت در فقه و کود جزای افغانستان » به رشته تحریر در آوردم.

خلاصه بحث

سرقت یکی از پدیده های منفی اجتماعی می باشد که از قدیم در جامعه وجود داشته، هم ادیان و مذاهب مخصوصاً فقه اسلامی و هم کود جزای افغانستان آن را به عنوان یک عمل زشت دانسته که برای آن انواع مجازات و عکس العمل های اجتماعی در نظر گرفته میشود و این جرم در گذشته بصورت ساده وجود داشت اما امروزه نوعیت آن تغییر نموده است.

سرقت در لغت از کلمه عربی گرفته شده به معنی برداشتن چیزی از کسی دیگر (هرآنچه که دارای ارزش باشد) اما در اصطلاح سرقت عبارت است از اخذ مال متقوم و محرز از شخصی دیگر بطور مخفیانه. انواع سرقت: سرقت عموماً به دو دسته تقسیم میشود: 1- سرقت حدی (کوچک و بزرگ). 2- سرقت غیر حدی یا تعزیری، سرقت حدی بنابر اهمیت و گستردگی آن یکی از جرایم حدی قرار گرفته است سرقت حدی در نفس خود به دو دسته تقسیم شده میشود: 1- کوچک 2- بزرگ.

سرقت کوچک عبارت از ربودن مال متقوم و محرز شخصی دیگر بطور مخفیانه. سرقت بزرگ عبارت از ربودن مال برسبیل غلبه و زور، که بنام های قطع الطریق (راهزنی) و حرابت یا جنگ نامیده می شود.

2- سرقت غیر حدی که مستوجب تعزیر می گردد، عبارت از سرقت می باشد که شرایط وارکان حدی را تکمیل نکرده باشد و تمرکز اصلی کود جزای افغانستان روی همین سرقت غیر حدی است. شرایط اختصاصی جرم سرقت: جرم سرقت وقت تحقق پیدا میکند که شرایط آن تکمیل باشد در صورت عدم موجودیت شرایط جرم سرقت تحقق نمی یابد و مجازات حدی تطبیق نمی گردد.

شرایط سرقت را فقه و کود جزای افغانستان به چهار بخش تقسیم نموده است: 1- شرایط سارق که شامل: صاحب اهلیت بودن، قصد داشتن بر انجام سرقت، عدم اضطرار بر انجام سرقت، عدم وجود قرابت میان سارق و مسروق منه، عدم شک در استحقاق مال می باشد. 2- شرایط مسروق منه: مسروق منه معلوم باشد، ملکیت مسروق منه بر بالای مال مسروقه صحیح باشد، مسروق منه مسلمان و یا هم ذمی باشد. 3- شرایط مسروق: مسروق مال متقوم باشد، مال مسروق به اندازه حد سرقت رسیده باشد، مال مسروق مطلقاً محرز باشد، مال مسروق اعیان و قابلیت ذخیره و امساک را داشته باشد، مال مسروق در اصل مال مباح نباشد، برای سارق در مال مسروق ملکیت، تأویل و شبهه آن نباشد، برای سارق اجازه و شبهه آن در دخول به حرز نباشد و مال مسروق در سرقت مقصود باشد نه تابع. 4- شرایط مسروق فیه: منظور و مقصود از مسروق فیه همان محل و مکان سرقت است، بنابر این شرط است که آن دارالعدل

باشد، پس اگر سرقت از محل و مکان دارالحرب یا دارالبغی صورت گیرد، دست سارق قطع نمی گردد.

نصاب که موجب سرقت حدی گردیده و دست سارق آن قطع می گردد، که از یک محل محروز بیرون کرده باشد، این مال مسروق به یک نفر تعلق بگیرد و یا برای یک جمع، زیرا سرقت یک است، بنابراین این اگر از یک محل پنج درهم سرقت صورت گرفت و از محل دیگر هم پنج درهم، قطع را لازم نمی گرداند، زیرا دو سرقت مختلف از دو محل مختلف صورت گرفته است، پس محل برای قطع این دو سرقت نیست.

سرقت نزد قاضی با یکی از دو امر ثابت می گردد: 1- بینه 2- اقرار. بینه اسم است برای چیزی که حق را بیان و آشکار می کند، که توسط شهود صورت می گیرد. اقرار عبارت از آن است که خود شخص حقی را که بالایش دیگران دارد آشکار و اظهار می کند، این بهترین ثبوت و دلیل است، که خود شخص علیه خودش اعتراف و اقرار کند.

سرقت کردن از خود عوامل دارد که تعداد از این عوامل عبارت است از: عامل اقتصادی، عامل سیاسی، عامل اجتماعی، عامل شخصی، نارسایی های قانونی، بیکاری، فقر، حسادت، تجربه های دوران کودکی و احساس نا امنی و خود نمایی...

برای جلوگیری از سرقت راه های حل وجود دارد، که تعداد از این راه های حل عبارت از: مراقبت خانواده ها نسبت به انتخاب دوست توسط فرزندان، فراهم ساختن زمینه اشتغال، تغییر محیط نابهنجار و اجرای برنامه های پیشگیرانه، ارتقای فرهنگ، تقویت ایمان و نابود کردن فقر و خودداری از تحقیر و برچسب زدن و غیره.

فهرست موضوعات

1.....	مقدمه
1.....	اهمیت و ضرورت تحقیق
2.....	سوالات تحقیق
2.....	اهداف تحقیق
2.....	پیشینه تحقیق
3.....	روش تحقیق
3.....	پلان تفصیلی بحث

فصل اول

ماهیت سرقت در فقه و کود جزای افغانستان

6.....	مبحث اول: معرفی جزا
7.....	مطلب اول: تعریف جزا
10.....	مطلب دوم: اهداف جزا
11.....	مطلب سوم: مراعات کرامت انسانی در جزاء
12.....	مطلب چهارم: انواع جزاء در فقه و کود جزا
2۱.....	مبحث دوم: معرفی سرقت در فقه و کود جزای افغانستان
2۲.....	مطلب اول: تعریف سرقت و انواع آن
2۷.....	مطلب دوم: اختلاس، خیانت و انتهاب
3۴.....	مبحث سوم: مجازات و ویژگی های سرقت در فقه و کود جزای افغانستان
3۵.....	مطلب اول: حکمت از تشریح جزای سرقت
3۸.....	مطلب دوم: مجازات سرقت در فقه اسلامی
4۳.....	مطلب سوم: مجازات سرقت در کود جزای افغانستان
۴۳.....	مطلب چهارم: حکم تقنین جرم و جزای تعزیری و اثر آن
۵۱.....	مطلب پنجم: پیوند دست مقطوعه
۵۳.....	مطلب ششم: اناستیزی در وقت قطع
۵۵.....	مطلب هفتم: جمع میان تاوان مال مسروق و قطع دست سارق
۵۷.....	مطلب هشتم: مجازات سارق در تکرار سرقت

- مطلب نهم: مکان قطع در وقت مجازات..... ۵۹
- مطلب دهم: ویژگی های سرقت..... ۶۲

فصل دوم

شرایط سرقت و دلایل اثباتیه آن در فقه و کود جزای افغانستان

- مبحث اول: شرایط سرقت در فقه و کود جزای افغانستان..... ۶۶
- مطلب اول: شرایط سارق..... ۶۷
- مطلب دوم: شرایط مسروق منه..... ۷۸
- مطلب سوم: شرایط مسروق..... ۸۳
- شرط اول: مسروق مال متقوم باشد..... ۸۳
- شرط دوم: مال مسروق به اندازه حد سرقت رسیده باشد..... ۸۶
1. صفات نصاب مال مسروق در حد سرقت..... ۸۹
 2. وقت اعتبار برای قیمت مال مسروق که به نصاب رسیده است و یاخیر؟..... ۹۰
 3. نصاب از یک حرز باشد..... ۹۱
 4. اشتراک یک جماعت در سرقت..... ۹۲
- شرط سوم: مال مسروق مطلقاً محرز باشد..... ۹۴
1. حرز مسروق بشکل مستقل..... ۹۵
 2. حرز مسروق همراهی غیر..... ۹۶
 3. طرار و نباش..... ۹۷
 4. سرقت از حویلی مشترک..... ۹۹
 5. سرقت اموال بازار..... ۹۹
 6. سرقت زوجین از همدیگر..... ۱۰۰
 7. سرقت از بیت المال..... ۱۰۱
 8. سرقت آلات مثل وسایل تلفونی..... ۱۰۳
 9. سرقت نمیر پلیت واسطه نقلیه..... ۱۰۴
 10. سرقت قرآن کریم و کتاب های دینی و سرقت از عبادت گاهها..... ۱۰۴
 11. سرقت اموال کم بها..... ۱۰۴
 12. سرقت سایبری..... ۱۰۵

13. سرقت اینترنت..... ۱۰۵
- شرط چهارم: مال مسروق اعیان و قابلیت ذخیره کردن و امساک را داشته باشد..... ۱۰۵
- شرط پنجم: مال مسروق در اصل مال مباح نباشد..... ۱۰۸
- شرط ششم: برای سارق در مال مسروق ملکیت، تأویل و شبهه آن نباشد..... ۱۰۸
- شرط هفتم: برای سارق اجازه و شبهه آن در دخول به حرز نباشد..... ۱۰۸
- شرط هشتم: مال مسروق در سرقت مقصود باشد نه تابع..... ۱۰۹
- مطلب چهارم: شرایط مسروق فیه..... ۱۰۹
- مبحث دوم: دلایل اثبات جزای سرقت و چگونگی سقوط آن در فقه و کود جزای افغانستان..... ۱۱۱
- مطلب اول: بینه..... ۱۱۲
- مطلب دوم: اقرار..... ۱۱۳
- مطلب سوم: موارد که حد سرقت را بعد از وجوب آن ساقط میکند..... ۱۱۵

فصل سوم

عوامل سرقت و راهای حل آن

- مبحث اول: عوامل سرقت..... ۱۱۸
- مطلب اول: مطلب اول: عامل اقتصادی..... ۱۱۹
- مطلب دوم: عامل سیاسی..... ۱۱۹
- مطلب سوم: عامل اجتماعی..... ۱۲۰
- مطلب چهارم: عامل شخصی..... ۱۲۲
- مطلب پنجم: نارسایی های قانونی..... ۱۲۲
- مطلب ششم: بیکاری..... ۱۲۳
- مطلب هفتم: فقر..... ۱۲۴
- مطلب هشتم: حسادت، تجربه های دوران کودکی، احساس نا امنی و خود نمایی..... ۱۲۴
- مبحث دوم: راه های حل برای جلوگیری از سرقت..... ۱۲۶
- مطلب اول: مراقبت خانواده ها نسبت به انتخاب دوست توسط فرزندان..... ۱۲۷
- مطلب دوم: فراهم ساختن زمینه اشتغال..... ۱۲۸
- مطلب سوم: تغییر محیط نابهنجار و اجرای برنامه های پیشگیرانه..... ۱۳۰
- مطلب چهارم: ارتقای فرهنگ..... ۱۳۰

130.....	مطلب پنجم: تقویت ایمان و نابود کردن فقر
131.....	مطلب ششم: خودداری از تحقیر و برچسب زدن
133.....	نتیجه گیری
137.....	پیشنهادات
139.....	فهرست آیات های قرآنی
141.....	فهرست احادیث نبوی
144.....	فهرست اعلام
146.....	فهرست منابع و مأخذ

مقدمه

الحمد لله وحده، والصلاة والسلام على من لا نبي بعده، نبينا محمد و على آله وصحبه، و من استن بسنته و اقتفى أثره إلى يوم الدين.

در طول تاریخ یکی از مسایلی که بشر با آن مواجه بوده و همواره زندگی اجتماعی را تحت تاثیر قرار داده است سرقت است و با توجه به اینکه اسلام دین کاملی است و قوانین حقوقی و جزایی آن نیز کامل می باشد و این امر بنا به دلایلی مورد قبول تمامی دانشمندان و اندیشمندان جهان اسلام و حتی بعضی از کشورهای غربی می باشد که یکی از این دلایل تعیین مجازات خاص برای جرائم خاص مانند زنا، سرقت، شرب خمر، قتل ناحق، کذب، محاربه و افساد فی الارض و عقوبات متفرقه مانند ارتداد که در اسلام به اسم حدود شناخته می شوند.

و بحث جزا سرقت یکی از مباحث دارای ثننت آرا در میان فقهاء اسلامی و قانون دانان است که از حیث مقدار سرقت، کیفیت (شرایط سارق، مال مسروق و مکان سرقت حدی) و جاری شدن آن و توبه اختلاف نظر است. و شناخت این اختلافات و مشترکات در بین مذاهب مختلف اسلامی می تواند باعث ایجاد وحدت و همبستگی بیشتر در بین مسلمانان جهان اسلام شود، تحقیق که صورت میگیرد به بررسی تطبیقی موضوعات فوق در رابطه به جزاء سرقت در فقه و کود جزای افغانستان است. و هدف از این تحقیق تعیین و تطبیق جزای سرقت از دیدگاه فقه و بررسی آن با کود جزای افغانستان است که باعث کاهش و از بین رفتن جرایم سرقت می شود.

اهمیت و ضرورت تحقیق:

1. موضوع جزای سرقت یکی از موضوعات اساسی بر شمرده میشود که امروز جامعه ما درگیر این موضوع است، سرقت را اسلام عزیز و کود جزای کشور جرم پنداشته است، لذا سعی کرده ام تا در باره حد و مجازات، ضررها و دیگر عوامل آن را دریافت نموده تا بتوانم راه خوبی برای جلوگیری از سرقت و یا هم کاهش آن پیدا نمایم.
2. یکی از چالش های که امروزه کشورمان را بخطر شدید تهدید کرده است، سرقت های گوناگون است که حتا میتوان گفت: مردم را به یک بحران کلان مالی کشانده است که تنها راه حل آن تطبیق جزای سرقت بالای مرتکبین آن است، بناءً تطبیق جزای سرقت جامعه مانرا از خطرات مختلف جانی و مالی نگاه می دارد، بنابر این در این تحقیق سعی نموده ام تا چگونگی تطبیق آن را بیان نمایم.

3. در این رساله سعی نموده ام، تا تمام مسایل سرقت واضح گردد، تا مردم و ملت عزیز مان آگاهی حاصل نموده و دست از این عمل بردارند، و بدیل آن که اقتصاد حلال است، را انتخاب نمایند.

4. این موضوع دارای اهمیت زیاد است؛ زیرا خوردن حرام در تمام بخش های زندگی انسان از قبیل: عبادی، فردی و اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره، تاثیر گذاشته و خود داری از آن باعث قبولیت عبادت، اجتماع سالم، امنیت و آرامی، اقتصاد حلال، فرهنگ عزت مند و غیره می گردد.

بناءً بحث پیرامون این موضوع برای همهء مسلمانان دارای اهمیت است.

سوالات تحقیق:

الف: سوال اصلی:

1- جزائی سرقت در فقه و کود جزائی افغانستان چگونه است؟

ب: سوالات فرعی:

1. جزاء چیست؟

2. سرقت چیست؟

3. شرایط سرقت در فقه و کود جزائی افغانستان کدام ها اند؟

4. وسایل اثباتیه حد سرقت کدام ها اند؟

5. عوامل انجام دادن سرقت کدام ها اند؟

6. راهای حل برای جلوگیری از انجام سرقت کدام ها اند؟

اهداف تحقیق

برای هر تحقیق اهداف وجود دارد ک بخاطر آن شخص محقق تحقیق شان را می نویسد، هدف که من برای نوشتن این تحقیق دارم، قرار ذیل است:

1- آگاهی دادن مردم از جزای سرقت، تا اشخاص که به این پدیده منفی مبتلا هستند، دست از آن بردارند.

2- مقایسه نمودن کود جزای افغانستان با فقه اسلامی در مورد سرقت و جزای آن.

3- بیان نمودن انواع و اقسام سرقت و جزای شان مطابق کود جزای افغانستان و فقه اسلامی.

4- بیان نمودن عوامل سرقت و راه های جلوگیری از آن، تا جامعه و کشور از این پدیده منفور و خشنونت زا، در امان بماند.

پیشینه تحقیق

سرقت از جمله جرایمی است که سابقه دیرینه در زندگی انسان دارد و می توان گفت پیشینه آن از هنگام شروع زندگی جمعی و تحقق مفهوم مالکیت بوده و همواره مورد تقبیح و مجازات بوده است. از دیرباز که کاروان زندگی بشر در مسیر نظم و قانون قرار گرفته، سرقت در زمره رفتار ناپسند و ممنوع قرار داشته است. حتا امروزه بخش فراوانی از جرائم ارتكابی در کشورهای مختلف به جرایم سرقت اختصاص دارد. و هم در بیشتر کشورهای جهان به دلیل تنوع و گستردگی سرقت، مجازات های متفاوتی نیز برای هر یک در نظر گرفته شده است، از همین جهت کتابهای زیادی پیرامون سرقت یا به شکل صریح و یا هم به شکل ضمنی نوشته شده است.

بناءً در مورد این بحث در فقه اسلامی هم کتب و رسالات زیادی نوشته شده و تحقیقاتی نیز صورت گرفته است که از آن جمله: الرد المحتار علی الدر المختار از ابن عابدین شامی، المغنی از ابن قدامه مقدسی، المبسوط از امام سرخسی، مغنی المحتاج از خطیب شیرینی، کشف القناع از امام بهوتی، المدونة الكبرى از امام مالک، المجموع از امام نووی، الفقه المیسر فی ضوء الكتاب والسنة: از مجموعة من المؤلفین فی الفقه الاسلامی، الفقه علی المذاهب الأربعة: از عبد الرحمن بن محمد عوض الجزیری و مجموعه از مقالات که مجله بحوث آنرا انجام داده ، همچنان کتاب أحكام السرقة المتعلقة بالسيارات: از فضیلة الشیخ أبو عاصم حسین بن معلوی الشهرانی، کتاب حد السرقة: در المكتبة الشاملة، کتاب حد السرقة بین الفهم والتطبيق تالیف عبد الکریم مطیع الحمداوی، کود جزائی افغانستان و غیره را می شود نام برد. ولی از آنجا که این کتابها، به زبان عربی نوشته شده اند و مردم و ملت افغانستان به زبان عربی تسلط ندارند، و از طرف هم سرقت به اشکال مختلف بالای ملت مان سایه افکنده است، لازم دیدم تا روی این عنوان به زبان فارسی که زبان ملی کشورمان است، تحقیق نمایم، تا مردم و ملت از این موضوع آگاهی پیدا کنند و از این پدیده منفی خود داری نمایند.

روش تحقیق

هر تحقیق به یک روش خاص نوشته می شود، تحقیق حاضر هم به شکل تحلیلی، توصیفی و کتابخانه ی نوشته نموده ام، که دارای مزایای ذیل است:

- 1- در این تحقیق تلاش نموده ام، تا با استفاده از منابع موثق و معتمد، این تحقیق را به پایان رسانم.
- 2- در این تحقیق از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی کار گرفته ام، ترجمه آیات را از ترجمه معانی قرآن کریم که توسط محمد گل گمشاد زهی صورت گرفته بود و در المكتبة الشاملة الفارسی

- سافت آن موجود است، استفاده نمودم، در پهلوی آن احادیث شریف را نیز همراهی ترجمه آن با ذکر تخریج، صحت و سقم، وجه استدلال آن را با مسئله بیان نموده ام.
- 3- مسایل اختلافی میان فقها را تذکر نموده و هر قول را با دلایل اش از کتابها و منابع خودش بیان کرده ام، سپس قول راجح را با اصل بی طرفی در اخیر واضح ساخته ام.
- 4- در هر مطلب به شکل مقایسه و مقارنه از فقه و کود جزای افغانستان بحث کرده ام.
- 5- اعلام را هم تا حد توان معرفی نموده ام.
- 6- دستور زبان و ادبیات را کوشش نمودم، تا مراعات گردد.

پلان تفصیلی بحث

این رساله شامل مقدمه - سه فصل - نتیجه گیری و فهارس می باشد.

- 1- فصل اول: شامل ماهیت سرقت در فقه و کود جزای افغانستان است، که در مبحث اول این فصل معرفی جزاء است که تعریف جزاء، اهداف جزاء و انواع جزاء از نگاه فقه و کود جزاء صحبت شده است. متعاقباً در مبحث دوم روی معرفی سرقت در فقه و کود جزای افغانستان که سرقت تعریف گردیده است و در ضمن فرق میان سرقت، اختلاس، انتهاب و خیانت صحبت مفصل شده است، در مبحث سوم روی حکم سرقت در فقه و کود جزای افغانستان بحث شده است.
- 2- فصل دوم: شرایط سرقت و دلایل اثباتیه آن بحث شده است، که در مبحث اول آن، شرایط سرقت در فقه و کود جزای افغانستان صحبت شده است، که شامل: شرایط سارق، شرایط مسروق منه، شرایط مسروق و شرایط مسروق فیه است. سپس در مبحث دوم دلایل اثباتیه سرقت که بیینه و اقرار است از نگاه فقه و کود جزای افغانستان صحبت شده است.
- 3- فصل سوم: عوامل سرقت و راهای حل آن بحث شده است، که در مبحث اول آن روی عوامل سرقت از قبیل: که تعداد از این عوامل عبارت است از: عامل اقتصادی، عامل سیاسی، عامل اجتماعی، عامل شخصی، نارسایی های قانونی، بیکاری، فقر و غیره صحبت شده است. در مبحث دوم برای جلوگیری از سرقت راه های حل وجود دارد، که تعداد از این راه های حل عبارت از: مراقبت خانواده ها نسبت به انتخاب دوست توسط فرزندان، فراهم ساختن زمینه اشتغال، تغییر محیط نابهنجار و اجرای برنامه های پیشگیرانه، ارتقای فرهنگ، تقویت ایمان، تربیه افراد و اصلاح خانواده ها، متعاقباً این رساله با نتیجه گیری و پیشنهادات بحث همراهی فهارس آیات، احادیث، اعلام و منابع پایان یافته است.

فصل اول

ماهیت سرقت در فقه و کود جزای افغانستان

این فصل دارای سه مبحث است:

مبحث اول: تعریف، هدف و انواع جزاء

مبحث دوم: معرفی سرقت در فقه و کود جزای افغانستان

مبحث سوم: مجازات سرقت و ویژگی آن در فقه و کود جزای افغانستان

مبحث اول

تعریف، هدف و انواع جزاء

این مبحث دارای چهار مطلب است:

مطلب اول: تعریف جزاء

مطلب دوم: اهداف جزاء

مطلب سوم: ممنوعیت تعیین جزاء مخالف کرامت انسانی

مطلب چهارم: انواع جزاء در فقه و کود جزا

مطلب اول: تعریف جزاء

در این مطلب در نخست تعریف لغوی و سپس تعریف اصطلاحی جزاء را بیان می‌کنم، تا جزا به شکل واضح معرفی گردد:

فرع اول: تعریف لغوی جزاء:

راغب اصفهانی⁽¹⁾ می‌گوید: جزاء یعنی بی‌نیازی و کفایت کردن.⁽²⁾

طوریکه الله متعال میفرماید: **{ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا }**⁽³⁾ ترجمه: و از روزی بترسید که کسی از کسی هیچ کفایتی نکند.

در جای دیگری الله متعال میفرماید: **{ لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا }**⁽⁴⁾ ترجمه: هیچ پدری کار فرزندش را کفایت نکند و هیچ فرزندی نیست که بتواند چیزی از پدرش را کفایت کند.

همچنان جزاء، چیزی است که در برابر کار خیر، به نیکی، و در برابر کار شر به بدی کفایت و جبران کند، همانطور که می‌گویند: **{ اجْتَزَأْتُ بَكْذَا وَكَذَا }**⁽⁵⁾: او را آنچنان و با آن چیز کفایت و بی‌نیازش کردم. طوریکه الله متعال میفرماید: **{ وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى }**⁽⁶⁾ ترجمه: و این پاداش کسی است که خویشتن را پاک و پاکیزه دارد.

در جای دیگری الله متعال میفرماید: **{ فَلَهُ جَزَاءٌ الْحَسَنَى }**⁽⁷⁾ ترجمه: برایش پاداش نیکو خواهد بود. **الْجَزَاءُ**: پاداش بر چیزی، کيفر «قانونُ الْجَزَاءِ»: مجموعه قوانین کيفری «الْجَزَاءُ النَّقْدِيَّ»: جریمه نقدی.⁽⁸⁾

1- راغب اصفهانی، ابو القاسم، حسین بن محمد بن المفضل معروف به راغب ادیب، نحوی، لغات دان، شاعر، مفسر، محدث، متکلم، حکیم و فقیه قرن پنجم است. ولادت او در اصفهان بوده اما بیشتر عمرش را در بغداد سپری نموده است، آثار و تألیفات اصفهانی: مفردات الفاظ القرآن، محاضرات الادباء و غیره میباشد. تاریخ وفات 502 هـ میباشد. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبد الله کاتب حلبی القسطنطینی (المتوفی: 1067 هـ)، کشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، الناشر: مكتبة المثنى - بغداد، تاریخ النشر: 1941 م، ج 1 ص 36. السیوطی، عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدین (المتوفی: 911 هـ)، بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة، المحقق: محمد أبو الفضل إبراهيم، الناشر: المكتبة العصرية - لبنان / صيدا، ج 1 ص 396.

2- حسین بن محمد راغب اصفهانی، ابو القاسم. ترجمه مفردات قرآن، مترجم: خسروی حسینی، تهران، ایران، ناشر: مرتضوی، 3 جلد، چاپ دوم، سال نشر: 1374 هـ ش: ج 1 ص 472.

3- {البقره، آیه 48}

4- {لقمان، آیه 33}

5- محمد بن أحمد، أبو منصور الأزهري، تهذيب اللغة، دار النشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت، الطبعة: الأولى، 2001 م: ج 1 ص 472.

6- {طه، آیه 76}

7- {الكهف، آیه 88}

8- أحمد مختار عبد الحميد عمر (المتوفی: 1424 هـ)، معجم اللغة العربية المعاصرة، الناشر: عالم الكتب، بيروت، تهران، الطبعة: الأولى، 1429 هـ - 2008 م، ج 1 ص 372.

جزاء: مكافات، پاداش و کیفر را گفته میشود.⁽¹⁾ و در قرآن کریم جزاء به معانی ذیل آمده است:

1. جزاء به معنای مکافات و پاداش، طوریکه الله متعال میفرماید: **{ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى**

{ (2) ترجمه: و کسی در نزد او نعمتی ندارند که پاداش [آن را] ببیند.

ابن کثیر⁽³⁾ رحمه الله میگوید: جزاء در این آیه به معنایی مکافات است.⁽⁴⁾

2. جزاء به معنای عقوبت است، الله متعال میفرماید: **{ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ**

وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ

الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (5)

ترجمه: همانا عقوبت کسانی که با خدا و پیامبرانش می جنگند، و در روی زمین دست به فساد

می زنند، این است که کشته، یا به دار آویخته شوند، یا دست ها و پاهایشان در جهت عکس

یکدیگر قطع گردد، و یا اینکه تبعید شوند. این رسوایی آنان در دنیاست، و برای آنان در آخرت

عذابی بزرگ است.

ابن کثیر میگوید: مراد از جزاء در این آیه، عقوبت است.⁽⁶⁾

3. جزاء به معنای کفایت آمده است، الله متعال در مورد میفرماید: **{ وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى }.** (7)

ترجمه: و این است کفایت به کسی که خویشتن را پاک و پاکیزه دارد.

در این آیه جزاء به معنایی کفایت آمده است.⁽⁸⁾

4. جزاء به معنای قضاء آمده است، الله متعال میفرماید: **{ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ**

شَيْئًا }. (9) ترجمه: و بترسید از روزی که هیچ نفس از نفس دیگر عوض داده نتواند.

1- محمد معین، فرهنگ معین، تهران، ناشر: مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر، چاپ سوم، 6 جلدی، 1388 هـ ش، ج 2 ص 221.

2- {اللیل، آیه 19}

3- إسماعیل بن عمر بن کنیر بن ضوء بن کنیر بن درع القرشي الأموي البصري الشیخ عماد الدین المعروف بابن کنیر صاحب التفسیر والتاریخ است، از جمله:

تفسیر تفسیر القرآن العظیم که معتمدترین تفسیر بالاثار است، در دمشق در سال 701 هـ ق تولد گردید و در سال 774 هـ وفات یافت و در دمشق دفن گردید. محمد

بن أحمد بن علي، تقي الدين، أبو الطيب المكي الحسني الفاسي (المتوفى : 832 هـ)، ذیل التقييد في رواة السنن والأسانيد، المحقق : كمال يوسف الحوت، بيروت،

لبنان، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1410 هـ/1990 م، ج 1 ص 472.

4- إسماعیل بن عمر بن کنیر القرشي دمشقي (المتوفى : 774 هـ)، تفسیر القرآن العظیم لابن کنیر، المحقق: محمود حسن، بيروت، الناشر: دار المعرفة، الطبعة

الجديدة 1414 هـ/1994 م، ج 4 ص 556.

5- {المائدة، آیه 33}.

6- تفسیر القرآن العظیم لابن کنیر، ج 2 ص 56.

7- {طه، آیه 76}.

8- راغب اصفهانی، ترجمه مفردات قرآن، ج 1 ص 472.

9- {البقره، آیه 48}.

در تفسیر این آیه گفته شده است: {لَا تَجْزِي نَفْسٌ} لَا تَقْضِي نَفْسٌ {عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا} أَي حَقًّا لِرِمَّهَا. (1)
ترجمه: معنای {لَا تَجْزِي نَفْسٌ} یعنی یک نفس قضات نمی تواند، {عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا} چیزی را از نفس دیگر، یعنی حقی را که بالایش لازم است.

فرع دوم: تعریف اصطلاحی جزاء:

جزاء هم در فقه و هم در کود جزای افغانستان تعریف گردیده است، که در اول تعریف فقهی آن را ذکر نموده، سپس تعریف کود جزاء را ذکر می نمایم:

جزء اول: تعریف اصطلاحی جزاء در فقه:

فقه‌های اسلامی جزاء را دو گونه تعریف کرده است، تعریف عام و تعریف خاص، که تعریف عام جزاء را چنین کرده است: مکافات و پاداشی است از جانب الله متعال و یا مردم، برای شخصیکه عمل خیر را انجام داده است، و تعذیب شخص است بر عمل شر و زشت، جزاء در دنیا از جانب الله متعال و هم مردم است، اما در آخرت تنها از طرف الله متعال است. (2)

اما تعریف خاص جزاء که در بخش جنایت است، در این صورت فقهاء چنین تعریف کرده است: عبارت از عقوبت و عذاب خوار کننده است که الله متعال مشروع کرده است در دنیا و آخرت بالای اشخاص که مخالف امر الله متعال حرکت میکند و مرتکب می‌گردد عملی را که مستوجب حد و یا تعزیر می‌گردد. (3)
بنابراین، تعریف عام و خاص از جزاء تفاوت های ذیل را دارا می باشد:

1. جزاء در تعریف عام شامل مکافات و عقوبت می‌گردد، تنها به عقوبت خلاصه نمی‌گردد، ولی در تعریف خاص تنها عقوبت را شامل می‌گردد.
2. تعریف عام جزاء شامل خیر و شر می‌گردد، اما تعریف خاص تنها شامل شر و عذاب خوار کننده می‌گردد. (4)

1- الحسين بن مسعود، أبو محمد البغوي (المتوفى: 510هـ)، معالم التنزيل في تفسير القرآن = تفسير البغوي، الناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع، بيروت، الطبعة: الرابعة، 1417 هـ - 1997 م: ج 1 ص 90.

2- أحمد بن محمد بن إسماعيل الطحاوي الحنفي (الوفاة: 1231هـ)، حاشية الطحاوي على الدر المختار، الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية ببولاق، مصر، 1318هـ، ج 2 ص 388.

3- محمد أمين بن محمود البخاري المعروف بأمير بادشاه الحنفي (المتوفى: 972 هـ)، تيسير التحرير، الناشر: مصطفى البابي الحلبي - مصر (1351 هـ - 1932 م)، ج 2 ص 179.

4- همان اثر، ج 2 ص 388.

جزء دوم: تعريف اصطلاحى جزاء در كود جزاى افغانستان:

در ماده 133 كود جزاى افغانستان جزاء را چنين تعريف كرده است: جزا عبارت از مؤيده اى است كه در قانون براى اعمال جرمى پيش بينى شده و از طرف محكمه در مورد مرتكب با رعايت اساسات اين قانون، حكم ميشود.⁽¹⁾

با توجه به تعريف فقه و كود جزاء افغانستان بايد گفت كه: هر دو تعريف در جزاء بخاطري جلوگيري از جرم و جنايت است، و هم بايد گفت: تعريف فقهاء شامل اين ويژگي ها است، و قابل ترجيح است:

1. مصدر جزاء در تعريف فقهاء، الله متعال است.

2. سبب جزاء مخالفت امر الله متعال و نافرمانى او است.

3. جزاء در دنيا و آخرت است و اين ميتواند مجرم را از انجام جرم ممانعت كند.⁽²⁾

خلاصه مي توان چنين نتيجه گيري كرد كه: جزاء عبارت از آن سزايي است كه بخاطر مصلحت جامعه بر نافرمانى از امر شارع مقرر مي گردد.⁽³⁾

مطلب دوم: اهداف جزاء

هدف از اجرا و تطبيق جزاء بالاي مرتكبين آن: اصلاح حال بشريت، نگهداشتن آن ها از مفساد، نجات دادن شان از جهالت، رهنمايي آنان از گمراهي به سوي هدايت، بازداشتن آن ها از ارتكاب معاصي و وادار كردن شان به طاعت و بندگي است.⁽⁴⁾

به همين شكل كود جزا هم اهداف جزاء را بشكل خلاصه چنين تذكر ميدهد: اهداف جزا عبارت اند از:

1- تقبيح اعمال غير قانونى.

2- رعايت احكام قوانين و تأمين عدالت.

3- باز داشتن محكوم و ساير اشخاص از ارتكاب جرايم.

4- همكارى در اصلاح، تربيت و ترويج حس مسؤليت پذيرى مجرمين با روحيه صادقانه به وظيف اجتماعى.

5- جبران آسيب هاى وارده به جامعه و قربانى.

6- كيفر به خاطر ارتكاب جرم.

1- وزارت عدليه، كود جزا، جريده رسمى 1260، كابل، مطبعه پرويز، ثور 1396 هـ.ش: ماده (133)

2- أحمد غلوش، الجانب الأخلاقي في التشريع الجنائي الإسلامي، القاهرة، المكتبة الإسلامية، ج 1 ص 4.

3- همان اثر، ج 1 ص 4.

4- عبد القادر عودة، التشريع الجنائي الإسلامي مقارناً بالقانون الوضعي، بيروت، الناشر: دار الكتب العلمية، ج 1، ص 609.

7- تضمین و رعایت حقوق اتباع و جامعه⁽¹⁾

با این حال گفته می‌توانم: اجرائی جزاء برای مردم سودمند است، زیرا سبب می‌شود که جرائم از بین برود یا کمتر شود و عاصیان از عصیان خود برگردند و کسی که وسوسه هتک حرمت را دارد از آن پشیمان گردد و امنیت جان، مال، ناموس، شهرت نیک، نام نیک، آزادی و کرامت، برای همه تحقق یابد.⁽²⁾

از ابوهریره⁽³⁾ رضی الله عنه روایت است، که پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: حَدُّ يُقَامُ فِي الْأَرْضِ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.⁽⁴⁾

ترجمه: حدی که در روی زمین اجرا شود و بدان عمل گردد برای مردم برکتش از برکت باران چهل روز بیشتر و بهتر است.

وجه استدلال از حدیث: تطبیق جزاء باعث برکت در روی زمین می‌گردد.

مطلب سوم: مراعات کرامت انسانی در جزاء

کرامت انسانی یکی از موضوعات بسیار مهم است، که پایه بسیاری از حقوق و امتیازات انسان را تشکیل می‌دهد، حقی که نه تنها قابل سلب نیست بلکه از مبانی حقوق بشر تلقی می‌شود.

روشنفکران سکولار معتقدند برخی احکام اسلامی مانند قصاص و حدود الهی خشونت آمیز بوده و منافات کرامت انسان است.⁽⁵⁾

در حالیکه یکی از ویژگی‌های مهم انسان بماهو انسان، برخورداری از حق کرامت است و بسیاری از آیات قرآن و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بر کرامت انسان و لزوم پاسداری از آن تأکید دارند.

1- وزارت عدلیه، کودجزا، جریده رسمی(1260)، ماده (134).

2- سید سابق، ترجمه فارسی فقه السنه، ترجمه: محمود ابراهیمی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ج 4 ص 477.

3- عبدالرحمن بن صخره الدوسی مشهور به ابوهریره صحابی جلیل القدر، کنیه اش را پیامبر صلی اله علیه وسلم برایش گذاشته است، اسلام آورد در سال خیبر و اکثر وقت همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم بود و اکثریت احادیث را روایت نموده است، و در سال 57 هجری در مدینه وفات نمود: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: 852هـ)، الإصابة في تمييز الصحابة، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى - 1415 هـ، ج 7 ص 348 - 352.

4- محمد بن يزيد أبو عبدالله القزويني، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت، الناشر: دار الفكر، عدد الأجزاء: 2، رقم الحديث 2538. امام منذری رحمه الله می‌گوید: این حدیث اسنادش حسن است. عبد العظیم بن عبد القوی المنذری أبو محمد، الترغیب والترہیب - المنذری، تحقیق: ابراهیم شمس الدین، بیروت، الناشر: دار الكتب العلمية، عدد الأجزاء: 4، الطبعة الأولى، 1417 هـ، رقم الحديث 3304. و حدیث حسن قابل استدلال است. محمود بن أحمد بن محمود طحان النعیمی ابو حفص، تیسیر مصطلح الحدیث، الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، بیروت، الطبعة: العاشرة 1425 هـ-2004 م، ص 41 - 42.

5- علیشاهی قلعه جوقی، ابوالفضل؛ دهقان علیشاهی، مهدی، بررسی مبانی نظری احترام به شخصیت انسانی مجرمان در طول مجازات، بصیرت و تربیت اسلامی، سال دوازدهم، ش 33، ص 53.

مهم ترین دلیل بر کرامت ذاتی انسان از دیدگاه اسلام، این آیه است: **{وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا}**(1)

ترجمه: و به راستی فرزندان آدم را گرامی داشتیم و در بیابان و دریا آنان را [بر مرکب و غیر آن] سوار کردیم و از پاکیزه ها به آنان روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش چنان که باید برتری دادیم.

اسلام در عین توجه به مصالح جامعه، به شخصیت مجرم نیز عنایت خاصی دارد. هر چند مجرم با ارتکاب جرم حرمت احکام الهی را زیر پا گذاشته و چه بسا به خواسته های نامشروعی هم دست یافته و احساس امنیت و آرامش جامعه را از بین برده اما اینها دلیل و مجوزی برای بی احترامی به شخصیت مجرم نیستند.

به همین شکل کودکان هم چنین تصریح میکند: تعیین و تطبیق جزای مخالف کرامت انسانی، تحقیر آمیز یا توهین آمیز جواز ندارد.(2)

مطلب چهارم: انواع جزاء در فقه و کود جزا

فرع اول: انواع جزاء در فقه

جزا در فقه بر سه قسم است:

1- قصاص.

2- حد.

3- تعزیر.(3)

جزء اول: تعریف قصاص

1- **تعریف لغوی قصاص:** قصاص بمعنای: خونخواهی با کشتن قاتل، کشنده و انتقام بالمثل است،

طوری که فیومی(4) می گوید: قصاص به سه معنا آمده است: 1- بمعنای پیروی کردن از اثر،

1- {الاسراء، آیه 70}

2- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی(1260)، ماده (135).

3- محمد امین بن عمر بن عبد العزیز عابدین الدمشقی الحنفی (المتوفی: 1252هـ)، رد المحتار علی الدر المختار، الناشر: دار الفکر-بیروت، الطبعة: الثانية، 1412هـ - 1992م، ج 5 ص 377.

4- أحمد بن محمد بن علي الفيومي ثم الحموي، أبو العباس (المتوفى: نحو 770هـ - 1368م)، یکی از لغت دانهای مشهور و صاحب کتاب المصباح المنیر است، در مصر تولد و نشأت کرد و به حمات رحلت کرد. الاعلام، ج 1 ص 224. عمر بن رضا بن محمد راغب بن عبد الغنی کحالة الدمشق (المتوفی: 1408هـ)، معجم المؤلفین، ج 2 ص 132.

طوریکه گفته می شود: (قَصَصْتُ الْأَثَرَ تَتَبَعْتُهُ): یعنی پیروی کردم از آن. 2- بمعنای کشتن می آید، گفته می شود: (أَقَصَّ السُّلْطَانُ فَلَانًا إِفْصَاصًا: قَتَلَهُ قَوْدًا): یعنی فلانی را سلطان قصاص کرد: او را به جرم قتل کشتز 3- بمعنای انتقام بالمثل است. گفته می شود: (وَأَقَصَّهُ مِنْ فُلَانٍ: جَرَحَهُ مِثْلَ جَرَحِهِ): یعنی از فلانی قصاص گرفت: بمثل زخمش، زخمی کرد.⁽¹⁾

همچنان الله متعال می فرماید: {وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا}.⁽²⁾ ترجمه: و زخم ها (نیز به همان صورت) قصاصی دارند.

2- **تعریف اصطلاحی قصاص:** امام جرجانی⁽³⁾ در اصطلاح قصاص را چنین تعریف کرده است: الْقِصَاصُ أَنْ يُفَعَلَ بِالْفَاعِلِ الْجَانِي مِثْلَ مَا فَعَلَ.⁽⁴⁾

ترجمه: قصاص عبارت از اینست که همان عملی بر فاعلی جنایت کار انجام شود، که انجام داده بود.

جزء دوم: تعریف حد:

1- **تعریف لغوی حد:** حد جمع آن حُدُود: به معنایی نهایت هر چیزی، حایل و حدّ فاصل میان دو چیز، کيفر «حَدُّ الشَّيْءِ»: حدود و مشخصات هر چیزی.⁽⁵⁾

الحدّ: واسطه میان دو چیزی که مانع از اختلاط، و آمیختگی آنها به یکدیگر می شود. حدّدت کذا- برایش حدی معین و مشخص قرار دادم. حدّ الشَّيْءِ -ء- وصف و تعریفی که شامل تمام معنی يك چیز می شود، و تمیز دهنده و جدا کننده آن چیز با غیر آن است. حدّ الزّنا و حدّ الخمر- تنبیه و تعزیر زنا کار و شرابخوار. علّت نامیدن- حدّ- برای مجازات از این جهت است که حدّ مانعی است برای اینکه نمی گذارد دیگری راه او را برود و آن کارها را انجام دهد.⁽⁶⁾

¹ - أحمد بن محمد بن علي، فيومي، حموي، أبو العباس (متوفى: نحو 770هـ)، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، ج 1 ص 321.

² - {المائدة، آیه 45}.

³ - جرجانی (740 - 816 هـ = 1340 - 1413 م) علي بن محمد بن علي، معروف به شريف جرجاني، یکی از فضلا ، فیلسوف و دانشمند أهل شیراز بود، در قریه تاکو نزدیک استرآباد متولد گردید و در شیراز درس خواند، آثار زیادی از خود بجا گذاشتنته است که بیش از پنجاه اثرش شناسای شده است، از جمله: الرشاد في شرح الإرشاد، إرشاد الهادي في النحو، الغرة في المنطق، التعريفات في الاصطلاحات الفقهية، شرح التذكرة للطوسي، الكبرى والصغرى في المنطق، شرح السراجية و غيره. خير الدين بن محمود بن محمد بن علي بن فارس، الزركلي الدمشقي (المتوفى: 1396هـ)، الأعلام، ج 6 ص 288.

⁴ - جرجاني، علي بن محمد بن علي الزين، الشريف (المتوفى: 816هـ)، التعريفات، ص 176.

⁵ - تهذيب اللغة، ج 3 ص 270.

⁶ - إسماعيل بن حماد أبو نصر الجوهري الفارابي (المتوفى: 393هـ)، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، الناشر: الناشر: دار العلم للملايين - بيروت، الناشر: دار العلم للملايين - بيروت، الطبعة: الرابعة 1407 هـ - 1987 م، ج 1 ص 553.

طوريكه الله متعال مي فرمايد: **{تُنْكُ حُدُودَ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا}**(1)

ترجمه: اين حدود [مقرر شده] الهي است، پس از آنها تجاوز مكنيد.

در جاي ديگري الله متعال مي فرمايد: **{وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ}**(2).

ترجمه: و هر كس از خدا و پيامبرش سرپيچي و از حدود الهي تجاوز نمايد، خداوند او را وارد آتشي مي كند كه هميشه در آن باقي مي ماند و براي او است عذابي خواركننده.

2- تعريف اصطلاحى حد: ابن همام حنفي(3) حد را چنين تعريف نموده است: **الْحَدُّ فِي الشَّرِيعَةِ: هُوَ الْعُقُوبَةُ الْمُفَدَّرَةُ حَقًّا لِلَّهِ تَعَالَى**(4). ترجمه: حد شرعاً جزاء و كيفي است كه به جهت حق الله تعيين گرديده است.

بنابراين «تعزير» داخل حدود نيست، چون ميزان آن و نوع آن معين نشده و براي تعزير، نظر حاكم شرع موكول گرديده است، و قصاص نيز از تعريف حدود خارج مي شود چون قصاص حق العبد است نه حق الله، پس در قصاص عفو و صلح صورت گرفته ميتواند، اما در حد صورت گرفته نميتواند(5). مقصود از اينكه حد حقوق الله است، زيرا حد بخاطري صيانت و حفاظت آبرو، نسب، مال، عقل و نفس از تعرض مشروع گرديده است(6).

جزاهاى حد: گناهاني است كه حد آنها در كتاب خدا و سنت نبوي مقرر شده است، عقوبتها و جزاهاى معين و مشخصي را براي جرمها و جناياتي معين، مقرر داشته اند كه به آنان جزاهاى حدود گفته مي شوند. كه

1- {البقره، آيه 229}

2- {النساء، آيه 14}.

3- ابن الهمام (790 - 861 هـ = 1388 - 1457 م)، محمد بن عبد الواحد بن عبد الحميد ابن مسعود، سيواسي، إسكندري، كمال الدين، مشهور به ابن همام حنفي، يكي از امام و فقيه احناف است، آگاه به اصول دين، تفسير، فرائض، فقه، حساب، لغت، موسيقي و منطق بود، از اصلش از سيواس و تولدش در اسكندر و نبوغش در قاهره شده است. بالاخره در قاهره وفات يافت، داراي تأليفات زياد است از جمله: فتح القدير في شرح الهداية، التحرير في اصول الفقه، المسابرة في العقائد المنجية في الآخرة، زاد الفقير مختصر في فروع الحنفية و غيره. 255. عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى: 911هـ)، حسن المحاضرة في تاريخ مصر والقاهرة، المحقق: محمد أبو الفضل إبراهيم، الناشر: دار إحياء الكتب العربية - عيسى البابي الحلبي وشركاه - مصر، الطبعة: الأولى 1387 هـ - 1967 م، ج 1 ص 474.

4- ابن همام، فتح القدير، ج 4 ص 112.

5- فتح القدير، ج 4 ص 112. فخر الدين عثمان بن علي الزيلعي الحنفي، تبين الحقائق للزيلعي، القاهرة، الناشر دار الكتب الإسلامي، عدد الأجزاء الأجزاء 6، ج 3 ص 163. رد المحتار على الدر المختار، ج 3 ص 154. محمد الخطيب الشربيني، مغني المحتاج إلى معرفة معاني ألفاظ المنهاج، عدد الأجزاء: 4، بيروت، الناشر دار الفكر، ج 4 ص 155.

6- محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة السرخسي (المتوفى: 483هـ)، المبسوط للسرخسي، عدد الأجزاء: 30، بيروت، الناشر: دار المعرفة، تاريخ النشر: 1414هـ - 1993م، ج 9 ص 36.

عبارتند از: زنا، قذف، سرقت، خمر، محاربه، رده و ارتداد و بغي. هرکس یکی از این جرائم را مرتکب شود، باید در باره وي جزاء و کيفري اجرا گردد که در شرع بيان شده است.⁽¹⁾

جزء سوم: تعريف تعزير:

1- تعريف لغوي تعزير: التّعزير: يارى کردن با تعظيم و بزرگداشت.⁽²⁾

طوريکه الله متعال ميفرمايد: {و تُعَزَّرُوهُ} ⁽³⁾ ترجمه: و او را ياري دهيد.

همچنان الله متعال ميفرمايد: {و عَزَّرْتُمُوهُمْ} ⁽⁴⁾ ترجمه: و آنان را ياري کنيد.

يعني تعزير، نوعی از تنبيه و زدن بدون حدّ است و اين معنا به همان معنایي اول بر می گردد، زیرا تعزير و تنبيه گناهکار تأديبي است، و تأديب نوعی ياری کردن است. در معنایي اول- ياری کردن برای از بين بردن چیزی است که از آن زيان می بيند (يعني نتيجه ای اخروي و دنيايی کار زشت). و در معنایي دوم- هم نوعی ياری کردن است، اما برای از بين بردن چیزی که زيانش می رساند (تکرار گناه).⁽⁵⁾

و بر اين وجه پيامبر صلى الله عليه و سلم فرمود: اَنْصُرْ اَخَاكَ ظَالِمًا اَوْ مَظْلُومًا فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ اَنْصُرُهُ اِذَا كَانَ مَظْلُومًا اَفَرَأَيْتَ اِذَا كَانَ ظَالِمًا كَيْفَ اَنْصُرُهُ قَالَ تَحْجُزُهُ اَوْ تَمْنَعُهُ مِنَ الظُّلْمِ فَاِنَّ ذَلِكَ نَصْرُهُ.⁽⁶⁾

⁽⁶⁾ ترجمه: برادر ديني (ديني يا سببي) خود را ياري كنيد، ظالم باشد يا مظلوم! «مردي از حاضرين گفت: اي رسول خدا! وقتي مظلوم باشد، او را كمك مي كنم، اما اگر ظالم باشد، چگونه كمكش كنم؟! فرمودند: او را از ظلم منع كن، كه ياري ظالمان اين است.

وجه استدلال از حديث: یکی از ياری و كمك برای ظالم، باز داشتن شان از ظلم است، يك نوع بازداشتن آن توسط تأديب، حبس و تنبيه بدنی صورت می گيرد و اينها نوع از انواع تعزير می باشد.⁽⁷⁾

1- المبسوط للسرخسي، ج 9 ص 37.

2- الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، ج 2 ص 744.

3- {الفتح، آيه 9}.

4- {المائدة، آيه 12}.

5- محمد بن مكرم بن علي، أبو الفضل، جمال الدين ابن منظور الأنصاري الرويفي الإفريقي (المتوفى: 711هـ)، لسان العرب، الناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الثالثة - 1414 هـ، ج 4 ص 562 - 563.

6- محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة الجعفي البخاري، الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه = صحيح البخاري، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، بيروت، الناشر: دار طوق النجاة، عدد الأجزاء: 9، الطبعة: الأولى 1422هـ، رقم الحديث: 6952.

7 - عثمان بن علي بن محجن البارعي، فخر الدين الزيلعي الحنفي (المتوفى: 743 هـ)، تبين الحقائق شرح كنز الدقائق، الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق، القاهرة، الطبعة: الأولى، 1313 هـ، ج 3 ص 210 - 211.

2- تعریف اصطلاحی تعزیر: هر جرمی که شریعت حد و مجازات و کفاره ای برای آن تعیین نفرموده است، مانند: سرقتی که مال به سرقت رفته در حد نصاب نباشد، و دست زدن به زن بیگانه و بوسه گرفتن آن، دشنام دادن مسلمان یا زدن کسی بدون وارد کردن زخم و شکستن اعضاء.⁽¹⁾

فرع دوم: انواع جزا در کود جزای افغانستان

انواع جزا در کود جزا هم دو قسم است: حد و تعزیر، ولی در کود جزای افغانستان روی جزاهای تعزیری تذکر رفته است، جزاهای حدی مطابق فقه حنفی حل و فصل می گردد، طوریکه ماده (2) کود جزا چنین تصریح میکند: (1) این قانون جرایم و جزاهای تعزیری را تنظیم می نماید.

(2) مرتکب جرایم حدود، قصاص و دیت مطابق فقه حنفی شریعت اسلام مجازات می گردد.⁽²⁾

کود جزای افغانستان مصداق بارز قانون جزای تعزیری است، که بصورت عموم، میتوانیم جزا های تعزیری را از سه نگاه، یعنی از حیث شدت و خفت، از حیث ارتباط و از حیث موضوع و یا نوعیت صدماتی که توسط جزا وارد میگردد را از دیدگاه قانون جزای افغانستان تصنیف نمائیم، که اینک هر یک از این تصانیف را طی دو تصنیف جداگانه به بررسی میگیریم:

جزء اول: تصنیف جزاها بر حسب شدت و خفت

ماده 28 کود جزا جرائم را از حیث شدت و خفت به قباحت، جنحه و جنایت تقسیم نموده، طوریکه تصریح کرده است: جرایم از لحاظ خفت و شدت مجازات به قباحت، جنحه و جنایت تقسیم میگردد.⁽³⁾ این مورد معروف ترین تصنیف، تقسیم جزاها است.

الف: جزا های قباحتی: طوری که از نام آن فهمیده میشود عبارت از آن نوع جزاهایست که به ارتباط جرم قباحت تطبیق میگردد. یعنی هرگاه برای جرم قباحت در مقررات جزایی، در نظر گرفته شود، آن جزا از جمله جزاهای قباحتی خواهد بود. چنانچه ماده ۲۸ کود جزای افغانستان در این باره چنین صراحت دارد:

قباحت جرمی است که برای آن در این قانون جزای نقدی تا سی هزار افغانی تعیین شده باشد.⁽⁴⁾

این جزاها از سبکترین و ملایمترین جزا های پیش بینی شده در قانون جزای افغانستان میباشد.⁽⁵⁾

1- محمد بن ابی بکر ابن قیم الجوزیه (751 هـ)، إعلام الموقعین عن رب العالمین، دراسة وتحقیق: طه عبد الرؤوف سعد، مصر، القاهرة، الناشر: مكتبة الكليات الأزهرية، 1388 هـ/1968 م، ج 2 ص 99.

2- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260)، ماده (2).

3- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260)، ماده (28).

4- همان، ماده (29).

5- محمد عیسی امیری، ماهیت جرم و اقسام آن از حیث رکن قانونی، کابل، دانشگاه المصطفی- اداره فصلنامه مطالعات حقوق اسلامی، سال سوم، سوم، شماره هفتم، زمستان 1394 هـ ش، ص 96.

ب: جزا های جنحوی: جزای های جنحوی هم طوری که از نام آن پیداست عبارت از: جزاهایی است که در رابطه به جرم جنحه تطبیق میشود.⁽¹⁾

چنانچه ماده 29 کود جزای افغانستان در این باره چنین صراحت دارد: جنحه جرمی است که جزای آن در این قانون بدیل حبس، جزای نقدی، حبس قصیر و حبس متوسط تعیین شده باشد.⁽²⁾ این نوع جزا ها از جزا های قباحتی شدیدتر و از جزا های جنایتی خفیف تر میباشد.⁽³⁾

ج: جزا های جنایتی: مجازات های جنائی، مجازات هایی هستند که به عنوان ضمانت اجرای جنایت میباشند و یا جزاهای جنایتی عبارت از: جزا هایی است که بعد از ارتکاب جرم جنایت تطبیق میگردد.⁽⁴⁾ چنانچه ماده 31 کود جزای افغانستان در این باره چنین صراحت دارد: جنایت جرمی است که مرتکب آن به اعدام یا حبس دوام درجه 1، حبس دوام درجه 2 و یا حبس طویل محکوم گردد.⁽⁵⁾ این جزا ها عبارت اند از:

1. حبس که از 5 سال کمتر و از 16 سال بیشتر نباشد، بنام حبس طویل یاد میگردد.
2. حبس از 16 الی 20 سال، به نام حبس دوام درجه 2 یاد میگردد.
4. حبس از 20 سال بیشتر الی 30 سال، بنام حبس درجه 1 یاد میگردد.
4. اعدام: اعدام به عنوان شدید ترین نوع از انواع مجازاتهای اصلی مطابق ماده 169 کود جزای افغانستان عبارت است: اعدام عبارت از ازاله حیات شخص حقیقی است به اساس قانون بعد از حکم محکمه ذی صلاح و منظوری رئیس جمهور.⁽⁶⁾

این نوع مجازات ها از شدیدترین مجازات های پیش بینی شده در کود جزای افغانستان میباشد.⁽⁷⁾

جزء دوم: تصنیف جزا ها بر اساس ارتباط آنها:

جزاها از حیث ارتباط که بین خود آنها وجود دارد را می توان به سه نوع: اصلی، تبعی و تکمیلی تقسیم کرد:

-
- 1- همان، ص96.
 - 2- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260)، ماده (30).
 - 3- ماهیت جرم و اقسام آن از حیث رکن قانونی، ص96.
 - 4- همان، ص 96.
 - 5- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260)، ماده (31).
 - 6- همان، ماده(169).
 - 7- ماهیت جرم و اقسام آن از حیث رکن قانونی، ص96.

الف: جزا های اصلی: جزای اصلی ، پاسخ یا واکنش اصلی قانونگذار به یک جرم است. مانند اعدام برای قتل عمد. مجازات های اصلی در حقوق کلیه جوامع، از جمله حقوق افغانستان ، ابزار اساسی عکس العمل جزائی است که ممکن است به تنهایی یا همراه با مجازات های تکمیلی یا تتمیمی مورد حکم قرار گیرد. بدین معنی که جزا های اصلی از جزا های عمده و اساسی بوده، که برای تطبیق آن نیازی به تطبیق جزای دیگری نیست بلکه بطور مستقل حکم و تطبیق شده می تواند. مجازات اصلی مجازاتی است که قانونگذار برای جرم معین، پیش بینی نموده و مستقیماً مورد حکم قرار میگیرد. این مجازات ، ضمانت اجرای خاص اوامر و نواهی قانون جزایی است و اجرای آن مستلزم صدور حکم قطعی محکمه است که ضمن آن ، مجازات از نوع و مقدار و مدت ، تعیین شده باشد.⁽¹⁾

ماده 138 کود جزای افغانستان جزاهای اصلی را چنین معرفی نموده است: جزا های اصلی دارای انواع ذیل میباشد:

1. جزای نقدی

2. حبس

3. اعدام.⁽²⁾

کود جزا مدت و کیفیت هر کدام از این جزاها را مشخص کرده است که ذیلاً هر یک را به بررسی میگیریم:

الف: جزای نقدی: کیفر جزای نقدی به عنوان مجازات اصلی مطابق ماده 139 کود جزا افغانستان عبارت است: مکلف ساختن محکوم علیه به پرداخت مبلغ محکوم بها به خزانه دولت.⁽³⁾

ب: حبس: عبارت از زندانی ساختن محکوم علیه به حکم قطعی محکمه در یکی از محابس که از طرف دولت به این منظور اختصاص یافته.⁽⁴⁾

ج: اعدام: که قبلاً در تصنیف جزاها بر حسب شدت و خفت، صفحه 16 بکار رفت.

ب: جزاهای تبعی: گاهی قانونگذار علاوه بر مجازاتی که برای یک عمل مجرمانه پیش بینی کرده است

با توجه به نوع جرم ارتكابی و اهمیت آن ، مجازات دیگری هم تعیین میکند. این مجازات اضافی را تبعی

1- عبدالخالق فصیحی، فلسفه مجازات در اسلام و حقوق موضوعه، کابل، دانشگاه المصطفی- اداره فصلنامه مطالعات حقوق اسلامی، سال پنجم، شماره ششم، تابستان 1396 هـ.ش، ص 131.

2- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260)، ماده (138).

3- همان، ماده (139).

4- همان، ماده (145).

بر حسب مورد مینامند.⁽¹⁾

جزا های تبعی مطابق ماده 117 کود جزای افغانستان: عبارت از مجازاتی است که بالای محکوم علیه به حکم قانون، بدون اینکه در حکم محکمه تصریح گردد، تطبیق میشود.⁽²⁾

جزاهای تبعی در ماده 172 کود جزا چنین تصریح شده است: شخصی که به جزای حبس بیش از ده سال یا به حبس کمتر از ده سال در جرایم مندرج باب اول و دوم کتاب دوم این قانون محکوم گردد، از حقوق و امتیازات ذیل نیز محروم می شود؛ مگر این که به حکم قانون یا محکمه اعاده حیثیت شده باشد:

1- خدمت در قوای سه گانه دولتی و سایر نهادهای دولتی.

2- کاندید شدن در عهده های انتخابی.

3- استفاده از نشان ها، مدال ها، و القاب افتخاری دولتی.

4- عضویت در هیئت مدیره شرکت ها، بانک ها و مؤسسه ها در صورت محکومیت به سبب ارتکاب جرایم فساد اداری و مالی.

5- عقد قرارداد با ادارات، تصدی ها، مؤسسه های دولتی و مختلط یا کسب امتیاز از طرف دولت، در صورت ارتکاب جرایم مالی.

ج: جزاهای تکمیلی: ماده 178 کود جزا جزای تکمیلی را چنین تعریف کرده است: (1) جزای تکمیلی مجازاتی است که علاوه بر جزای اصلی در حکم محکمه تصریح گردیده باشد.

(2) جزاهای تکمیلی قرار ذیل میباشد:

1- محرومیت از حقوق و امتیازات مندرج اجزای 3، 4 و 5 ماده 172 و اجزای 1، 2 و 3 ماده 173 این قانون.⁽³⁾

2- مصادره اموال.

3- نشر حکم.⁽⁴⁾

1- فلسفه مجازات در اسلام و حقوق موضوعه، ص 132.

2- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260)، ماده (117)

3 - ماده 172 اجزای 3، 4 و 5 : 3- استفاده از نشان ها، مدال ها، و القاب افتخاری دولتی. 4- عضویت در هیئت مدیره شرکت ها، بانک ها و مؤسسه ها در صورت محکومیت به سبب ارتکاب جرایم فساد اداری و مالی. 5- عقد قرارداد با ادارات، تصدی ها، مؤسسه های دولتی و مختلط یا کسب امتیاز از طرف دولت، در صورت ارتکاب جرایم مالی.

ماده 173 : جزای 1، 2 و 3 : 1- وصایت، وکالت و قیمیت در معاملات و دعاوی. 2- شهادت در عقود و معاملات. 3- اداره مستقیم اموال و املاک به استثنای وقف و وصیت.

4- همان، ماده (178).

برای تطبیق این جزاها ضرور نیست که محکمه در حکم خود آن را تصریح نماید. یعنی ضروری نمی باشد که محکمه در حکم خود تصریح نماید که علاوه بر جزای اصلی فلان نوع جزای تبعی نیز باید در مورد مجرم تطبیق گردد، بلکه جزای تبعی بدون حکم محکمه خود به خود در پهلوی جزاهای اصلی تطبیق می گردد.⁽¹⁾

مثلاً نظر به ماده 172 کود جزای افغانستان هرگاه شخصی که به جزای حبس طویل بیش از ده سال یا به حبس کمتر از ده سال در جرائم مندرج باب اول و دوم این قانون محکوم گردد، از حقوق و امتیازات ذیل نیز محروم میگردد مگر اینکه به حکم قانون یا محکمه اعاده حیثیت شده باشد:

1. خدمت در قوای سه گانه و سایر نهاد های دولتی.
2. کاندید شدن در عهده های انتخابی.
3. استفاده از نشانها، مدالها و القاب افتخاری دولتی.
4. عضویت در هیئت مدیره شرکت ها، بانکها و موسسه های در صورت ارتکاب جرائم فساد اداری.
5. عقد قرارداد با ادارات تصدی ها، موسسه های دولتی و مختلط یا کسب امتیاز از طرف دولت در صورت ارتکاب جرائم مالی.⁽²⁾

1- فلسفه مجازات در اسلام و حقوق موضوعه، ص 132.

2- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260)، ماده (172).

مبحث دوم

معرفی سرقت در فقه و کود جزای افغانستان

این مبحث دارای دو مطلب است:

مطلب اول: تعریف سرقت و انواع آن

مطلب دوم: اختلاس، خیانت و انتهاب

سرقت از جمله جرائمی است که سابقه دیرینه در زندگی انسان دارد و می توان گفت پیشینه آن از هنگام شروع زندگی جمعی و تحقق مفهوم مالکیت بوده و همواره مورد تقبیح و مجازات بوده است. از دیرباز که کاروان زندگی بشر در مسیر نظم و قانون قرار گرفته، سرقت در زمره رفتار ناپسند و ممنوع قرار داشته است، که بخاطر بیشتر آگاهی از این جرم باید خوبتر معرفی گردد.

مطلب اول: تعریف سرقت و انواع آن

در این مطلب سرقت تعریف گردیده، سپس انواع آن از نگاه فقه و کود جزای افغانستان، بیان می گردد، تعریف سرقت قرار ذیل است:

فرع اول: تعریف لغوی سرقت

سرقت: در لغت بمعنای دزدی و دزدی کردن است.⁽¹⁾

السَّرِقَةُ (دزدی) یا گرفتن و برداشتن چیزی در خفا و پنهانی، که نباید این کار را انجام دهد، زیرا از آن او نیست.⁽²⁾

الله متعال میفرماید: **{قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ}**.⁽³⁾

ترجمه: برادران شان گفتند: اگر او دزدی کند (بعید نیست) چون برادرش قبلاً دزدی کرده است.

در جای دیگری الله متعال میفرماید: **{يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ}**.⁽⁴⁾

ترجمه: پدر جان! پسر دزدی کرده است.

و استرق السَّمْع: وقتی است که کسی دزدانه به سخن کسی گوش فرا دهد و بشنود.⁽⁵⁾

طوریکه الله متعال میفرماید: **{إِلَّا مَنْ اسْتَرْقَ السَّمْعَ}**.⁽⁶⁾

ترجمه: مگر کسی که دزدکی گوش فرا دهد.

یعنی گاهی اوقات برخی از شیاطین دزدکی گوش فرا می دهند و استراق سمع می کنند.⁽⁷⁾

1- فرهنگ معین، ج 3 ص 135.

2- لسان العرب، ج 11 ص 342.

3- {یوسف، آیه 77}.

4- {یوسف، آیه 81}.

5- لسان العرب، ج 11 ص 341.

6- {الحجر، آیه 18}.

7- عبدالرحمن بن ناصر السعدي متوفاي (1334 هجري شمسي)، تفسير راستين ترجمه تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام المنان، مترجم: محمد

گل گمشادزهی، ایران، انتشارات اردیبهشت، چاپ اول، 1392 هـ.ش، ج 5 ص 12.

در تعریف سارق چنین می گوید: السارق عندالعرب من جاء مستترا الى حرز فأخذ منه ما ليس له. ترجمه: سارق نزد عرب، کسی است که به طور پنهانی به سوی حرز می آید و چیزی را که از خودش نیست بر می دارد.⁽¹⁾

خلاصه میتوان گفت: واژه سرقت در کتاب های لغت به معنای گرفتن شیء در پنهان است و در معنای آن مفهوم خفا و پنهان مورد نظر می است. از این رو به طور کلی یکی از معانی آن پوشیده و مخفی شدن است و «سرق» به معنای «خفی» آمده است.⁽²⁾

فرع دوم: تعریف اصطلاحی سرقت در فقه و کود جزای افغانستان

سرقت هم در فقه و هم در کود جزای افغانستان تعریف گردیده است، در اول تعریف فقهی آن را نموده، سپس تعریف کود جزا می گردد:

جزء اول: تعریف فقهی سرقت

فقهاء از سرقت تعاریف مختلف کرده اند که این تعاریف قرار ذیل اند:

الف: تعریف احناف: سرقت عبارت است از: اخذ و گرفتن شخص عاقل و بالغ مالی را از ملک غیر به شکل پنهان و پوشیده، از محل حرز، که شک و تردید وجود نداشته و به نصاب رسیده باشد.⁽³⁾

ب: تعریف مالکیه: سرقت عبارت است از: گرفتن شخص مکلف و آزاد، مال محترمی غیر را، که به نصاب رسیده باشد، اخراج کرده باشد مال را از جایی حرز و مصون به قصد سرقت به شکل پنهان و خفیه، که در آن شک و تردید وجود نداشته باشد.⁽⁴⁾

ج: تعریف شافعیه: سرقت عبارت از اخذ و گرفتن مال یا چیزی به شکل پنهان و خفیه از ساحه مصون و حرز بدون شک و تردید.⁽⁵⁾

1- لسان العرب، ج 10 ص 155.

2- احمد طیب شمس، بررسی جرم در قانون اسلام، ایران، انتشارات قم، 1394 هـ ش، ص 56.

3- عبد الله بن محمود بن مودود الموصلي البلدحي، مجد الدين أبو الفضل الحنفي (المتوفى: 683هـ)، الاختيار لتعليل المختار، القاهرة، الناشر: مطبعة الحلبي، عدد الأجزاء: 5، تاريخ النشر: 1356 هـ - 1937 م، ج 3 ص 103. عبد الرحمن بن محمد بن سليمان المدعو بشيخي زاده، يعرف بداماد أفندي (المتوفى: 1078هـ)، مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر، الناشر: دار إحياء التراث العربي، عدد الأجزاء: 2، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ، ج 1 ص 63.

4- أبو العباس أحمد بن محمد الخلوئي، الشهير بالصاوي المالكي (المتوفى: 1241هـ)، بلغة السالك لأقرب المسالك المعروف بحاشية الصاوي على الشرح الصغير، الناشر: دار المعارف، عدد الأجزاء: 4، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ، ج 4 ص 469.

5- مغني المحتاج، ج 5 ص 465. تقي الدين أبي بكر بن محمد الحسيني الحسبيني الدمشقي الشافعي، كفاية الأخبار في حل غاية الإختصار، تحقيق علي عبد الحميد بلطجي و محمد وهي سليمان، دمشق، الناشر دار الخير، سنة النشر 1994م، ص 634.

د: تعریف حنابله: سرقت عبارت است از گرفتن مال، به شکل خفیه و پوشیده.⁽¹⁾ از مالک مال یا نایب آن.⁽²⁾

ه: تعریف ظاهریه: سرقت عبارت است از: پنهان ساختن شی که از خودش نیست، سارق پنهان کننده است چیزی را که از خودش نیست.⁽³⁾

از خلال این تعریفات در قسمت سرقت ظاهر می گردد که:

اول: این تعریفات برای سرقت کامل و حدی است که موجب قطع دست می گردد.

دوم: احناف سرقت را همراهی شروطش تعریف کرده است. اما تعریف مالکیه: طفل آزاد را شامل می گردد، وقتیکه سرقت کند مالی را که به موجب آن دست قطع گردد، ولی قطع دست طفل، خلاف دیدگاه جمهور است. ظواهر سرقت را بر هر چیز که به شکل پنهان و پوشیده گرفته شود، از مکان حرز باشد و یاخیر، اطلاق می کنند، ولی این تعریف شان مخالف تعریف جمهور فقهاء است.⁽⁴⁾

سوم: در میان این تعریفات فرق زیاد وجود ندارد، اگر چند در برخی نقاط اختلاف دارند، ولی در یک نقطه باهم مشترک هستند و آن اینکه: حقیقت سرقت گرفتن مال غیر به شکل پنهان و پوشیده، همراهی شروطش است، برخی این شروط از موارد اتفاقی است مانند: شرط نصاب، حرز و عدم شک و تردید. و برخی این شرایط از موارد اختلافی است مانند: قطع کردن دست طفل آزاد وقتیکه سرقت کند مالی مصئون را که به نصاب سرقت رسیده باشد، این شرط نزد مالکیه است، ولی نزد جمهور دست طفل قطع نمی گردد، زیرا طفل مکلف نیست.⁽⁵⁾

تعریف راجح: تعریف احناف است، به چند دلیل:

1- احناف سرقت را همراهی شروط آن و با تفصیل تعریف کرده است، در حالیکه هر چیز همراهی

شروط و با تفصیل شناخت می گردد، و این جزئیات در تعریف احناف واضح و روشن

است، مثلی

1- إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن مفلح الحنبلي أبو إسحاق سنة الولادة 816 / سنة الوفاة 884، المبدع في شرح المقنع، بيروت، الناشر المكتب الإسلامي، سنة النشر 1400، ج 7 ص 428. علي بن سليمان المرادوي أبو الحسن، سنة الولادة 817 / سنة الوفاة 885، الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف على مذهب الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق محمد حامد الفقي، بيروت، الناشر دار إحياء التراث العربي، عدد الأجزاء 12، ج 10 ص 253.

2- منصور بن يونس بن إدريس البهوتي سنة الولادة 1000 / سنة الوفاة 1051، الروض المربع شرح زاد المستقنع، الرياض، الناشر مكتبة الرياض الحديثة، عدد الأجزاء 3، سنة النشر 1390 هـ، ص 493.

3- أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسي القرطبي الظاهري (المتوفى: 456 هـ)، المحلى، الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ج 12 ص 311.

4 - الاختيار لتعليل المختار، ج 3 ص 103. مغني المحتاج، ج 5 ص 465.

5 - كفاية الأخبار في حل غاية الإختصار، ص 635.

که در تعریف ابن همام دیده میشود.⁽¹⁾

2- تعریف سرقت در شریعت موافق تعریف لغوی آن است، زیرا در همه اینها اطلاق میشود بر

گرفتن مال غیر به شکل خفیه، ولی تنها تفاوت بین تعریف لغوی و شرعی در قیودات است، که

این قیودات در تعریف احناف است.⁽²⁾

3- دانشمندان و فقهاء معاصر هم بیشتر تعریف احناف را انتخاب کرده اند.⁽³⁾

از این تعریفها برمی آید، که سرقت سه چیز را در بر می گیرد:

1 - مال دزدیده شده از آن خود دزد نباشد بلکه ملک غیر باشد.

2 - آن را مخفیانه و پنهانی ربوده باشد.

3 - مال دزدیده شده در، «حرز» و جایی امنی باشد.

بنابراین، اگر مال دزدی ملک غیر نباشد یا آن را بصورت آشکارا برده باشد یا مال درحرز نبوده باشد،

این نوع سرقت سرقتی نیست که موجب بریدن دست گردد.⁽⁴⁾

پنهان بودن مال مسروقه: یعنی در صورتیکه سرقت در روز صورت گیرد، مال مسروقه از ابتداء تا

انتهای سرقت کردن پنهان باشد، اما در صورتیکه سرقت در شب صورت گیرد، مال باید از ابتداء پنهان

باشد.⁽⁵⁾

جزء دوم: تعریف سرقت در کود جزای افغانستان

در کود جزای افغانستان ماده 699 فقره (1) سرقت را چنین تعریف نموده است: سرقت عبارت است از

گرفتن مال منقول ملکیت غیر، بدون رضایت به مقصد تملک.⁽⁶⁾

جزء سوم: مقایسه میان فقه و کود جزای افغانستان

میان تعریف فقها و تعریف کود جزا، یک مورد موافقت و چندین مورد تفاوت های وجود دارد که قرار ذیل اند:

1- حسن عبد الله عبد المقصود أبو زهو، الأحكام التي خالف فيها الظاهرية الأئمة الأربعة في الحدود (دراسة مقارنة)، الأزهر، الناشر: المكتبة الإسلامية، 1427 هـ - 2006 م، ص 2.

2- أحمد حامد سبع و محمد أنيس عبادة، جريمة السرقة وعقوبتها في الشريعة الإسلامية، رسالة دكتوراه، شريعة القاهرة، 1398 هـ / 1978، ج 1 ص 104.

3- همان، ج 1 ص 104.

4- بو الوليد محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن رشد القرطبي الشهير بابن رشد الحفيد (المتوفى: 595 هـ)، بداية المجتهد ونهاية المقتصد، الناشر: دار الحديث - القاهرة، 1425 هـ - 2004 م، ج 2 ص 372.

5- وَهْبَةُ الرَّحْمَلِيِّ، الْفَقْهُ الْإِسْلَامِيُّ وَأَدَلَّتُهُ، دِمَشْقُ - سُورِيَّةُ، الناشر: دار الفكر، الطَّبْعَةُ الرَّابِعَةُ، عدد الأجزاء: 10، ج 7 ص 359.

6- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260) ماده (699).

الف: مورد موافقت

در تعریف فقها گفته شد: سرقت عبارت است از: اخذ و گرفتن شخص عاقل و بالغ مالی را از ملک غیر به شکل پنهان و پوشیده، که شک و تردید وجود نداشته و به نصاب رسیده باشد. در این تعریف دیده می شود که سرقت عبارت از گرفتن ملک غیر است و در کود جزا هم گفته شده است که سرقت عبارت از گرفتن ملک غیر است.

ب: موارد تفاوت

1- در تعریف فقها گفته شده است، که سارق باید عاقل و بالغ باشد، ولی این تعریف در کود جزا دیده نمی شود.

2- در تعریف فقها گفته شده است: که سرقت به شکل پنهان و پوشیده صورت گیرد، ولی این موضوع در تعریف کود جزا دیده نمی شود.

3- در تعریف فقها گفته شده است: که شک و تردید در سرقت مال مسروق نباشد، ولی در تعریف کود جزا این مورد هم اشاره نشده است.

4- در تعریف فقها همچنان گفته شده است: که مال مسروق به نصاب رسیده باشد، ولی این موضوع هم در کود جزا تذکر نرفته است.

5- در کود جزا گفته شده است: که سارق مال منقول را سرقت نموده باشد، ولی این مورد در تعریف فقه دیده نمی شود.

6- در کود جزا گفته شده است: که به مقصد تملک و بدون رضایت سرقت صورت گرفته باشد، اما این موضوع هم در تعریف فقه دیده نمی شود.

اما باید گفت که تعریف فقها، از سرقت، تعریف سرقت حدی است، ولی تعریف کود جزا از سرقت، تعریف سرفت تعزیری است، زیرا کود جزا، جزاهای تعزیری را بیان نموده است، طوری که ماده 2، فقره (1) کود جزا تصریح می کند: این قانون جرایم و جزاهای تعزیری را تنظیم می کند.⁽¹⁾

جزء چهارم: انواع سرقت

انواع سرقت دو قسم است:

1 - سرقت های که موجب تعزیر اند.

¹ - وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260) ماده (2).

2 - سرقت هاي که موجب حد اند. (1)

سرقت و دزدي که موجب تعزير است آنست که شرايط اقامه و اجرائي حد در آن تحقق نيافته باشد. (2)

سرقت و دزدي که عقوبت و مجازات آن حد است دو نوع مي باشد:

اول: سرقت صغرا يا دزدي کوچک که مجازات و کيفر آن بریدن دست راست دزد است.

دوم: سرقت کبرا و دزدیدن اموال به شکل زور که آن را محاربت يا راهزني هم مي نامند. (3)

و اينجا تنها از سرقت صغرا و دزدي کوچک سخن خواهم گفت.

مطلب دوم: اختلاس، خيانت و انتهاب

اختلاس، خيانت و انتهاب که تعريف سرقت حدی در آن تحقق نمی يابد، مربوط تعزير ميگردد، که برای

معرفی بیشتر آن قرار ذيل است:

فرع اول: تعريف اختلاس

الف: تعريف لغوی اختلاس: الاختلاس- دزدی فريبکارانه، ربودن مال با حيله گری، (اختلاس النظر):

بطور پنهانی نگاه کردن. (4)

طوريکه در حديث آمده است: عَنْ عَائِشَةَ (5) رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

عَنِ الْاِخْتِلاَسِ فِي الصَّلَاةِ، فَقَالَ: هُوَ اِخْتِلاَسُ يَخْتَلِسُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلَاةِ الْعَبْدِ. (6)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: از رسول الله - صلى الله عليه وسلم - درباره التفات (نگاه کردن

به اطراف خود) هنگام نماز، پرسيدم: آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: اين کار سرقت فريبکارانه

1- تبيين الحقائق شرح كنز الدقائق، ج 3 ص 212.

2 - الأحكام السلطانية للموردي ص 236. المغني، ج 10 ص 271.

3- رد المحتار على الدر المختار، ج 3 ص 212.

4- محمد بن محمد بن عبد الرزاق الحسيني، أبو الفيض، الملقب بمرتضى، الزبيدي (المتوفى: 1205هـ)، تاج العروس من جواهر القاموس، الناشر:

دار الهداية، القاهرة، ج 1 ص 81.

5- نامش: عايشه - رضي الله عنها - لقب: صديقه و حميراء، كنييت: أم المؤمنين، دختری ابوبكر صديق - رضي الله عنه - مادرش: زينب -

رضي الله عنها - كنييت: ام رومان، ولادت: سال چهارم بعثت، و در سن 9 سالگی در عقد ازدواج رسول الله صلى الله عليه و سلم داخل گرديد،

عايشه - رضي الله عنها - نيم قرن عالم اسلام را از انوار الهييه و أسوة حسنه خویش منور کردند، و بالاخره در سنة 58 هجري بیمار شدند و در

هفدهم رمضان المبارک سنة 58 پس از نماز عشاء در سن 67 سالگی دار فانی را وداع گفتند، ابوهريره - رضي الله عنها - بر جنازة صديقة

كانتات نماز خواندند، و همة اصحاب كبار در مراسم نماز شرکت داشتند، و جنازة ایشان به وسیلة برادرزاده ها و خواهرزاده هایشان در جنت

البقيع به خاک سپرده شد. شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي (المتوفى: 748هـ)، سير اعلام النبلاء، الناشر: دار

الحديث- القاهرة، الطبعة: 1427هـ-2006م، ج 3 ص 114.

6- صحيح البخاري، رقم الحديث 751.

شیطان، از نماز بنده است.

محل شاهد در استعمال کلمه اختلاس: کاربرد کلمه اختلاس و معنایی آن است.

ب: تعریف اصطلاحی اختلاس در فقه: اختلاس: ربودن مال مخفیانه از محل غیر حرز و یا ربودن مال بصورت آشکار و سپس مال را فرار دهد.⁽¹⁾

با توجه به این تعریف دست مختلس قطع نمیگردد، بخاطریکه تعریف سرقت حدی به آن صدق نمیکند.⁽²⁾ و هم در حدیث شریف آمده است: لیس فی الخلسة قطع.⁽³⁾ ترجمه: در اختلاس قطع دست نیست.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که دست در اختلاس قطع نمی گردد.⁽⁴⁾

ج: تعریف اصطلاحی اختلاس در کود جزا: کود جزا مستقیماً اختلاس را تعریف نکرده است، ولی اختلاس را از جمله جزاهای تعزیری دانسته، و چنین تصریح کرده است: هرگاه مؤظف خدمات عامه یا مؤظف مؤسسه غیر دولتی، مؤسسه خصوصی یا جمعیت که از طرف دولت یا مؤسسه غیر دولتی یا خصوصی به انجام خدمات عامه استخدام شده یا خدمات عمومی را انجام می دهد، یا مؤظف یکی از نهاد های خصوصی، وجوه، اوراق بهادار یا دارایی مرجع مربوط یا شخصی که به حکم وظیفه به وی سپرده شده یا مکلف به اداره و حفاظت آن باشد، بدون حق، تحت تصرف مالکانه خود در آورد یا آن را از حساب مرجع مربوطه یا شخص به نفع خود یا شخص دیگری خارج یا پنهان یا حیف و میل نماید، مرتکب جرم اختلاس گردیده، مطابق احکام مندرج این فصل، مجازات می گردد.⁽⁵⁾

خلاصه مشخص گردید که در کود جزا هم اختلاس را از جمله سرقت ندانسته، بلکه اختلاس گر را شخص فریبکار و جعل کار خوانده است، که بدون حق، در همان محل که ایفای وظیفه می نماید، محل دولتی باشد و یا هم خصوصی، از وظیفه اش سوء استفاده نموده و مقدار مالی را از آن جا به غارت برده و مال را تحت تصرف مالکانه خود در می آورد، یا آن را از حساب مرجع مربوطه یا شخص به نفع خود یا شخص

1- المبسوط، ج 9 ص 160. بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ج 2 ص 436. المغني، ج 10 ص 239.

2- زين الدين ابن نجيم الحنفي، الوفاة 970هـ، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، بيروت، الناشر دار المعرفة، ج 5 ص 60.

3- مالك بن أنس، الموطأ، المحقق: محمد مصطفى الأعظمي، الناشر: مؤسسة زايد بن سلطان آل نهيان، عدد الأجزاء: 8، الطبعة: الأولى 1425 هـ - 2004م، رقم الحديث 3106، 3112. زكريا بن غلام قادر باكستاني می گوید: این حدیث حسن است و موقوف به علي رضي الله عنه می باشد و حدیث موقوف به صحابه قابل عمل است. زكريا بن غلام قادر الباكستاني، ما صح من آثار الصحابة في الفقه، بيروت، دار ابن حزم للطباعة والنشر والتوزيع، عدد الأجزاء: 3، الطبعة: الأولى، 1421 هـ - 2000 م، ج 3 ص 1268.

4- البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ج 5 ص 60.

5- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260) ماده (388)

دیگری خارج یا پنهان و یا حیف و میل نماید و برایش جزای تعزیری نظر به نوعیت وظیفه و اندازه جرم شان تعیین نموده است، مثلاً: ماده 391 کود جزا چنین تصریح میکند: مؤظف خدمات عامه در صورت ارتکاب اختلاس، قرار ذیل مجازات می گردد:

- 1- در صورتی که وجه اختلاس شده تا یک صد هزار افغانی باشد، به حبس متوسط تا دو سال.
- 2- در صورتی که وجه اختلاس شده بیش از یک صد هزار تا پنجصد هزار افغانی باشد، به حبس متوسط به بیش از دوسال.
- 3- در صورتی که وجه اختلاس شده بیش از پنج صد هزار تا یک میلیون افغانی باشد، به حبس طویل تا ده سال.
- 4- در صورتی که وجه اختلاس شده بیش از یک میلیون تا ده میلیون افغانی باشد، به حد اکثر حبس طویل.
- 5- در صورتی که وجه اختلاس شده بیش از ده میلیون افغانی باشد، به حبس دوام درجه 2.⁽¹⁾

فرع دوم: تعریف خیانت

الف: تعریف لغوی خیانت: نقطه مقابل خیانت، امانت است، (خنت فلانا و خنت أمانة) یعنی با او در حق مخالفت کردم و در امانتش خیانت نمودم. الخائن- جمعش خُوَان و خَائَة و خَوْنَة، به معنایی مخالفت کننده با حق و پیمان شکن در پنهانی است.⁽²⁾

طوریکه الله متعال میفرماید: **{يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ}**.⁽³⁾

ترجمه: الله متعال خیانت چشمان را می داند.

ب: تعریف اصطلاحی خیانت در فقه: فقهاء تعریف اصطلاحی خیانت را با تعریف لغوی آن یکسان می دانند، ولی تعریف خائن را چنین نموده است: خائن کسی که مال را می گیرد و بر حسب ظاهر مالک را نصیحت می کند، و در آن مال خیانت میکند، مانند ودیعت گیرنده.⁽⁴⁾

1 - وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی(1260) ماده (391)

2- لسان العرب، ج 13 ص145. تاج العروس من جواهر القاموس، ج 34 ص 499.

3- {الغافر، آیه 19}.

4- عثمان بن علی بن محجن البارع، فخر الدین الزیلعی الحنفی (المتوفی: 743 هـ)، تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق وحاشیه الشلبي، الحاشیه: شهاب الدین أحمد بن محمد بن أحمد بن یونس بن إسماعیل بن یونس الشلبي (المتوفی: 1021 هـ)، الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق، القاهرة، الطبعة: الأولى، 1313 هـ، ج 3 ص 212.

بر خائن هم قطع دست نیست بخاطریکه تعریف حد سرقت به آن صدق نمیکند.⁽¹⁾
 و هم در حدیث آمده است: عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ⁽²⁾، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَيْسَ عَلَى الْمُخْتَلِسِ، وَلَا عَلَى الْمُنتَهَبِ، وَلَا عَلَى الْخَائِنِ قَطْعٌ.⁽³⁾
 ترجمه: از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما روایت شده است، که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: بر اختلاس گر، انتهاب گر و خائن، قطع دست نیست.
 وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که بالای خائن قطع دست نیست.⁽⁴⁾

ج: تعریف اصطلاحی خیانت در کود جزا: کود جزا هم در قسمت خائن چنین تعریف و تصریح نموده، و بالایش جزاهای تعزیری وضع کرده است: ماده 720: شخصی که پول یا مال منقول یا سند یا مهر یا امضاء را که به اساس توافق، قرار داد، حکم قانون یا حکم محکمه به وی امانت سپرده شده است، برای خود یا منفعت شخص دیگری استعمال یا تصاحب کند یا آنها را با سوء نیت تلف یا پنهان سازد یا در آن طوری تصرف کند که به صاحب مال ضرر وارد شود، مرتکب جرم خیانت شناخته شده، مطابق احکام این فصل مجازات میگردد.

این تعریف با تعریف فقها یکسان است، تنها تفاوت در این است که تعریف فقها اجمالی است، ولی تعریف کود جزا شکل تفصیلی را به خود دارد.

ماده 721: (1) مرتکب جرم خیانت در امانت قرار ذیل، مجازات میگردد:

- 1- در صورتی که ارزش موضوع جرم تا ده هزار افغانی باشد، به جزای نقدی تا سی هزار افغانی.
- 2- در صورتی که ارزش موضوع جرم بیش از ده هزار تا یک صد هزار افغانی باشد، به حبس قصیر یا جزای نقدی از سی هزار تا شصت هزار افغانی.
- 3- در صورتی که ارزش موضوع جرم بیش از یک صد هزار تا یک میلیون افغانی باشد، به حبس

1- همان، ج 3 ص 212.

2- جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام بن عمرو بن سواد بن سلمة الأنصاري السلمي، یکی از مشهورترین صحابی پیامبر صلی الله علیه و سلم و روایتی مکرر الحدیث بود، در بیعت عقبه بی دوم اشتراک کرد و در تمام غزوات هم اشتراک کرد و در مدینه منوره در سال 70 هـ ق وفات یافت. سلم الوصول إلى طبقات الفحول، ج 1 ص 405.

3- علي بن عمر أبو الحسن الدارقطني البغدادي، سنن الدارقطني، تحقيق: السيد عبد الله هاشم يمانى المدنى، عدد الأجزاء: 4، الناشر: دار المعرفة - بيروت، 1386 - 1966م، رقم الحديث 310. محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذي السلمي، الجامع الصحيح سنن الترمذي = سنن الترمذي، تحقيق: أحمد محمد شاكر وآخرون، عدد الأجزاء: 5، بيروت، الناشر: دار إحياء التراث العربي، رقم الحديث 1448. این حدیث صحیح است. ابن حجر العسقلانی، التلخیص الحبیر فی تخریج أحادیث الرافعی الکبیر، رقم الحديث 1775.

4- الاختیار لتعلیل المختار، ج 4 ص 115.

متوسط تا دو سال یا جزای نقدی بیش از شصت هزار تا یک صد و بیست هزار افغانی.
4- در صورتی که ارزش موضوع جرم بیش از یک میلیون تا ده میلیون افغانی باشد، به حبس متوسط تا سه سال یا جزای نقدی بیش از یک صد و بیست هزار تا یک صد و هشتاد هزار افغانی.

5- در صورتی که ارزش موضوع جرم بیش از ده میلیون افغانی باشد، به حد اکثر حبس متوسط.
(2) در حالات مندرج فقره (1) این ماده هرگاه موضوع جرم قابل سنجش به پول نباشد، مرتکب حسب احوال، به حبس قصیر یا متوسط یا جزای نقدی از سی هزار تا سه صد هزار افغانی محکوم میگردد.⁽¹⁾
فرع سوم: تعریف انتهاب

الف: تعریف لغوی انتهاب: از ماده **أَنْتَهَبَ** - **إِنْتَهَابًا** [نهب] گرفته شده است، (انتهب الرجلُ مَالَهُ): آن مرد دارای خود را به یغما و چپاول داد، (انتهبه المَالُ): او را به چپاول آن مال وادار کرد، منتهب یعنی غارت کننده، چپاول کننده.⁽²⁾

ب: تعریف اصطلاحی انتهاب در فقه: عبارت است از: مال را به قهر و غلبه گرفتن و غصب مال بصورت آشکارا و با اعتماد بر قهر و زور و چپاول.⁽³⁾
شخصی منتهب هم دستش قطع نمیگردد، بدلیل حدیث شریف: **لَيْسَ عَلَى الْمُنْتَهَبِ قَطْعٌ وَمَنْ أَنْتَهَبَ نُهْبَةً مَشْهُورَةً فَلَيْسَ مِنَّا.**⁽⁴⁾

ترجمه: کسی که مال را غصب می کند و آشکارا آن را می برد قطع دست نیست، کسیکه غصب میکند غصب مشهوری را از ما نیست.
وجه استدلال از حدیث: بالای شخص منتهب قطع دست نیست.⁽⁵⁾

1- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260) ماده (720 - 721)

2- لسان العرب، ج 1 ص 773.

3- رد المحتار علی الدر المختار، ج 3 ص 199.

4- أبو داود سلیمان بن الأشعث السجستانی، سنن أبي داود، بيروت، الناشر: دار الكتاب العربي، عدد الأجزاء : 4، رقم الحديث 4393. محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن معبد، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البستي (المتوفى: 354هـ)، صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، المحقق: شعيب الأرنؤوط، بيروت، الناشر: مؤسسة الرسالة، عدد الأجزاء: 18، الطبعة: الثانية، 1414هـ - 1993م، رقم الحديث 4456. أحمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، المحقق: شعيب الأرنؤوط وأخرون، بيروت، الناشر: مؤسسة الرسالة، عدد الأجزاء: 50، الطبعة: الثانية 1420هـ، 1999م، رقم الحديث 15070. ابن حبان، صحيح ابن حبان، بيروت، الناشر: مؤسسة الرسالة، عدد الأجزاء: 5، الطبعة: الأولى، 1425هـ - 2004م، رقم الحديث 2725.

5- عبد الغني الغنيمي الدمشقي الميداني، اللباب في شرح الكتاب، المحقق: محمود أمين النواوي، بيروت، الناشر: دار الكتاب العربي، عدد الأجزاء: 4، ج 1 ص 336.

ج: تعریف اصطلاحی انتهاب در کود جزا: کود جزا انتهاب را تعریف نکرده است، ولی بالای شخص منتهب جزای تعزیری وضع کرده است، طوریکه تصریح کرده است: شخصی که در غیر از حالات مندرج جرم راهزنی یا سرقت یا غصب، مال منقول دیگری را به صورت غیر قانونی اخذ کند، با نظر داشت پول یا ارزش مال، قرار ذیل مجازات می‌گردد:

1- در صورتی که پول یا ارزش مال تا یک هزار افغانی باشد، به جزای نقدی از پنج هزار تا بیست هزار افغانی.

2- در صورتی که پول یا ارزش مال بیش از یک هزار تا ده هزار افغانی باشد، به حبس قصیر یا جزای نقدی از سی هزار تا شصت هزار افغانی.

3- در صورتی که پول یا ارزش مال بیش از ده هزار تا یک صد هزار افغانی باشد، به حبس متوسط تا دو سال.

4- در صورتی که پول یا ارزش مال بیش از یک صد هزار افغانی باشد، به حبس متوسط به بیش از دو سال.⁽¹⁾

فرع چهارم: فرق میان سرقت و اختلاس، انتهاب و خیانت:

فرق میان سرقت، اختلاس، انتهاب و خیانت قرار ذیل است:

1- از سارق احتراز و حفاظت ممکن نیست، بخاطریکه سارق دیوار را سوراخ میکند و حرز و صیانت را از بین میبرد و قفل دروازه و دیوار را میشکند، پس احتراز از سارق امکان ندارد، بناءً اگر قطع دست سارق مشروع نمیگردید، هر آینه برخی مردم اموال برخی مردم دیگر را سرقت میکرد، در جامعه ضرر بزرگ میگردید، تکالیف و محنت ها به سبب سرقت بیشتر میگردید، بر خلاف اختلاس، انتهاب و خیانت.⁽²⁾

2- هر چند منتهب: کسی است که میگیرد اموال مردم را در پیش رُخ شان، پس ممکن است که مردم دست او را بگیرد، حق مظلوم را از او خلاص کنند، یا نزد محکمه و حاکم شهادت دهند، ولی در سرقت چنین ویژگی وجود ندارد.⁽³⁾

3- هر چند مختلس: کسی است که مال را بر اثر غفلت مالک آن میگیرد، پس خالی نیست از یک نوع سستی و تنبلی مالک مال که قدرت داده است به مختلس تا اختلاس کند از مالک مال، و اگر این

1- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260) ماده (714)

2- اعلام الموقعین، ج 2 ص 61.

3- همان اثر، ج 2 ص 61.

غفلت و تنبلی خود را تبدیل کند به حالت بیداری و تحفظ، برای مختلس امکان اختلاس کردن باقی نمی ماند، پس مختلس مانند سارق نگرديد، بلکه شباهت به خائن پیدا کرد.⁽¹⁾

4- اما خائن و غاصب: مشخص است که او به زور و ستم اش، مال مردم را میگیرد، بناء امکان تحرز از او وجود دارد، پس وقتیکه دست های اینها قطع نمیگردد، باید بخاطری جلوگیری اموال از شر اینها مطابق قانون به حبس و جزاهای نقدی و غیر نقدی جزا داده شوند.⁽²⁾

1 - أعلام الموقعين، ج 2 ص 61.

2- همان، ج 2 ص 61.

مبحث دوم

مجازات سرقت و ویژگی های آن در فقه و کود جزای افغانستان

این مبحث دارای ده مطلب است:

مطلب اول: حکمت از تشریح حد سرقت

مطلب دوم: مجازات سرقت در فقه اسلامی

مطلب سوم: مجازات سرقت در کود جزای افغانستان

مطلب چهارم: حکم تقنین جرم و جزای تعزیری

مطلب پنجم: پیوند دست مقطوعه

مطلب ششم: اناستیزی در وقت مقطوعه

مطلب هفتم: جمع میان تاوان مال مسروق و قطع دست سارق

مطلب هشتم: مجازات سارق در تکرار سرقت

مطلب نهم: مکان قطع در وقت مجازات

مطلب دهم: ویژگی های سرقت

سرقت یا دزدی از گناهان کبیره است، که هم در اسلام و هم در قوانین موضوعه مذمت شده است و برای مرتکبش جزاء تعیین گردیده است، اسلام با توجه به اینکه مال وسیله زندگی است، مال و ملکیت افراد را محترم شمرده است، چون ملکیت هم مقتضای فطرت انسان است و هم انسان را بکار و می دارد و هم عدالت در آن است. و اسلام حق مالی و ملکیت مردم را، حق مقدس و محترمی قرار داده است، که برای هیچکس به هیچ عنوانی حلال نیست بر این حق مسلم مردم تجاوز نماید، لذا اسلام سرقت و دزدی، غصب اموال مردم، اختلاس، خیانت در اموال، ربا، غش، بازیچه قرار دادن پیمان و وزن، رشوت و رشوه گیری و بطور کلی اینها و همه کارهایی از این قبیل را، حرام کرده است و اخذ مال و تصرف آن بدون یک سبب شرعی و مشروع، خوردن مال دیگران تصرف باطل در آن قلمداد کرده است، و درباره دزدی و سرقت بسیار سختگیری نموده و حکم کرده است دستی که مرتکب سرقت گردد باید بریده شود. و در این حکم، فلسفه آشکار و روشنی است، چون دست خیانت پیشه و دستی که با آن دزدی صورت گرفته است، بمنزله عضو و اندام بیمار یک جسم است که بایستی آن را برید، تا بقیه جسم سالم بماند و باتفاق همه قوانین و مطابق با عقل سالم، همیشه جزء فدای کل می شود. بریدن دست دزد، بهترین عبرت و پند است، برای کسانی که هوس دست درازی بمال مردم دارند، دیگر جرئت نکنند که دست بمال مردم دراز کنند، در نتیجه اموال مردم محفوظ و مصئون می ماند.⁽¹⁾

مطلب اول: حکمت از تشریح جزای سرقت

جزای سارق که در شریعت اسلامی جزء حدود و تعزیری باشد، به حسب حقیقت به دو مسأله اساسی قابل تحلیل است:

1- دزد در مقابل کار ناروایی که انجام داده باید مجازات شود.

2- این مجازات باید با بریدن دست انجام گیرد.

موضوع نخستین و مجازات دزد، مسأله ای است که دین مقدس اسلام در تشریح آن تنها نیست و در تاریخ زندگانی بشر تا آن جا که در دست ماست پیوسته در جامعه های گوناگون انسانی، اعم از اجتماعات

1- التشریح الجنائی الإسلامی، ج 1 ص 618.

خانوادگی انسان اولی، جامعه های قبایلی، ملوک الطوائفی، حکومت‌های جزئی، دیکتاتوری، دموکراسی و دینی برای دزد، مجازاتی قایل بوده و اجرا می کرده اند و اکنون نیز می کنند.⁽¹⁾

مسلم است که این تصمیم در عالم بشریت روی این اصل است که از نقطه نظر واقع بینی مهمترین و گرانبها ترین چیزی که انسان درک می کند همانا زندگی اوست و وظیفه ای لازم تر و واجب تر از این درک نمی کند که سعادت همین زندگی را تأمین نماید؛ یعنی در محیط اجتماع و به طور دسته جمعی تلاش کرده و وسایل زندگی خود را که اقسام مال و ثروت است فراهم نموده و مورد استفاده قرار دهد و در حقیقت از نظر دقیق جامعه شناسی نیمی از موجودیت زندگی خود را که نمی توان قیمت محدودی برایش قایل شد، صرف تهیه سرمایه زندگی برای نصف دیگر می کند و نیز مسلم است که حفظ کردن و در امن نگهداشتن هر کالایی از جهت ارزش مساوی با ارزش خود آن کالا است و متاعی که هیچ گونه امنیت و مصونیت از خطر فنا ندارد واجد کمترین ارزشی نیست و از این جا باید قضاوت کرد که مصئون و در امان بودن فرآورده های انسان به طور کلی ارزش نصف عمر او را دارد، چنان که ارزش امنیت جانی انسان مساوی است با ارزش تمام عمر وی. همچنین شکستن و نابود کردن حصاری که گرداگرد فرآورده های جامعه ای کشیده شده مساوی است با نابود کردن نیمی از زندگی آن جامعه؛ چنان که از میان بردن امنیت جانی جامعه ای مساوی است با از بین بردن تمام نفوس آن جامعه.⁽²⁾

البته در این صورت دزدی که امنیت مالی جامعه انسانی را سلب می کند باید با مجازات سختی رو به رو شود که تصور اجرای آن، وی را از دریدن پرده ناموس مالی جامعه مانع گردد.⁽³⁾

مسأله دوم بریدن دست دزد که آیین مقدس اسلام دستور می دهد، اسلام چنان که از احکامی که درباره قصاص تشریح کرده به دست می آید، در مورد مجازات، صدمه ای را که جانی بر مجنی علیه وارد ساخته ممثل کرده به خود جانی وارد می سازد تا جزای برای عمل وی، یا عبرتی برای دیگران شود و البته جنایتی که حقیقتش نابود ساختن نصف حیات دیگران است با مبلغی کم یا زیاد جریمه نقدی یا چند روز و چند ماه زندان تدارک شدنی نیست و بهترین گواه مطلب این است که اجرای چنین مجازات ها که مدتهاست در اغلب نقاط دایر است، کمترین نتیجه ای را برای جلوگیری از این فساد نداده است.⁽⁴⁾

1 - همان، ج 1 ص 618.

2 - التشریح الجنائی الإسلامی، ج 1 ص 619.

3 - همان اثر، ج 1 ص 619.

4 - همان، ج 1 ص 620.

در اسلام روی همان محاسبه واقعی، یک دست دزد که تقریباً معادل نصف تلاش حیاتی وی می باشد، بریده می شود. از این بیان، بی پایه بودن یک سلسله اشکالاتی که از زبان روشنفکران شنیده می شود، روشن خواهد شد، متأسفانه همان طور که دزدی مانند یک بیماری فراگیر، امنیت مالی را به کلی از میان برده، در محیط فکری نیز ریشه دوانیده و مواد فکری صحیح، مورد دستبرد قرار می گیرد. آنها می گویند: یک فرد انسان که به وسیله دست خدادادی باید تا آخرین لحظه زندگی در رفاه حال خود کوشیده مشکلات زندگی اش را با دست توانای خود حل کند چرا باید در اثر اشتباه که از ناحیه فشار اقتصادی دامنگیرش شده تا آخر عمر به وسیله بریدن دست بیچاره شود؟ حقیقت این اشکال، قبول اصل جنایت و چاره جویی از راه برانگیختن حس ترحم و انسان دوستی است و به تقریر دیگر، درست است که دزد با عمل زشت خود مرتکب جنایتی شده ولی نظر به این که غالباً فشار اقتصادی، انسان شریف را به این جنایت وادار می کند حس ترحم و انسان دوستی مانع از این است که با بریدن دست، وی را برای همیشه بیچاره کنیم. اشتباه این منطق بسیار روشن است، زیرا متابعت حکم عاطفه در حقوق فردی مانعی ندارد، اسلام نیز چنان که از آیات قرآنی پیداست، در حقوق فردی مانند اقسام قصاص و حقوق مالی از صاحبان حقوق با تحریص و ترغیب درخواست نموده که از حقوق خود چشم پبوشند و برادران نوعی خود را به تکلف و زحمت نیندازند ولی در موارد حقوق اجتماعی به کار بردن عاطفه انسان دوستی در یک جانی و چشم پوشی از مجازات وی در حقیقت جنایت زدن به یک جامعه با کمال بی رحمی است و رها کردن یک دزد و حفظ آبروی یک دزد، گرفتار ساختن میلیونها نفوس بی گناه و دریدن پرده احترام آنهاست.⁽¹⁾ هر چند در جزا، سخن از رنج و عذاب است که به ظاهر با رحمت سازگاری ندارد، ولی این رحمت است که اقتضا دارد منافع و مصالح به آحاد جامعه برسد و مفسد و ضررها از آنان دفع گردد و حیات جامعه و افراد آن تداوم یابد. این رحمت و لازمه آن یعنی جلب مصلحت و منفعت و دفع مفسده، از نصوص دینی به روشنی برداشت می شود. بنابر این، وقتی رحمت الهی مقتضی آن است که منفعت به انسانها رسیده، مفسده و ضرر از آنان دفع گردد، می توان گفت مبنای شریعت، که جزا نیز جزئی از آن است، عبارت از جلب مصلحت برای آدمیان و دفع مفسده از آنان است. بدیهی است که معیار شناخت مصلحت و میزان آن، خود شریعت است و تنها آنچه را دین صلاح و منفعت می داند مصلحت است و نفع، نه آنچه بشر نفع و مصلحت خود می پندارد و نیز آنچه دین مفسده و ناپسند می شمارد، قطعاً مفسده است هر چند انسانها آن را

1 - التشریح الجنائی الإسلامی، ج 1 ص 621.

پسندیده به شمار آورند.⁽¹⁾

با این وجود جزای وارده بالای اشخاصیکه بر اموال و ملکیت های غیر تعدی میکند تا به ناحق بگیرد، قطع دست است، و اگر به قطع دست تعذیب نمی کردن، هرآینه همراهی هر شخص در طعامش، نوشیدنی اش، لباس اش، مسکن اش و دست مزد کارش، شخص دیگر اشتراک میکرد، تا او را همایش بخورد و یا بگیرد، در نتیجه اشخاص توانا و زورمند غالب در این کارش میشدند، ولی اشخاص گرسنه، برهنه و محروم ضعیف تر میشدند، از همین جهت الله متعال بالای اشخاص متعدی به اموال مردم، جزای قطع دست را تعیین کردن، تامانع این کار شوند.⁽²⁾

مطلب دوم: مجازات سرقت در فقه اسلامی

سرت یکی از گناهان کبیره است، که مجازات مرتکب آن قطع دست است، برای اثبات این ادعا، دلایل را میخواهم هم از کتاب الله، سنت رسول الله، اجماع امت و عقل ذکر نمایم:

فرع اول: کتاب الله

اصل در مشروعیت جزائی سرقت، قرآن کریم است، که الله متعال فرموده است: **{وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ}**.⁽³⁾

ترجمه: و دستان مرد و زن دزد را، به کیفر عملی که مرتکب شده اند، به عنوان عبرتی از [جانب] خدا ببرید و خداوند پیروزمند فرزانه است.

قرآن کریم درونهای مردمان را تربیت می کند، و دلهایشان را پاکیزه می دارد، و اخلاقشان را آراسته و پیراسته می سازد. اندیشه آنان را متوجه کسب و کار و تلاش و کوشش از راه صحیح می نماید. هرگاه کار یافت نشد، و یا برای امرار معاش و گذراندن زندگی ایشان کافی و بسنده نبود، حق و حقوق آنان را با شیوه های گوناگون پاکي، و از راههای جوراجور بزرگوارانه ای، بدیشان می پردازد. در این صورت، دزد در سایه چنین سیستم و نظامی چگونه دزدی می کند؟ اگر هم دزدی کند برای سد جوع و برآوردن نیاز دزدی نمی کند. تنها دزدی او به خاطر ثروتمندی و رسیدن به دارائی از راه نادرست است. رسیدن به ثروت و دارائی در سرزمین اسلامی، بدین شیوه، یعنی از راه ترساندن و به هراس انداختن گروه مسلمانان جستجو نمی گردد و فرا چنگ آورده نمی شود. به خوف و هراس انداختن گروه مسلمانانی که

1 - همان اثر، ج 1 ص 622.

2- اعلام الموقعین، ج 2 ص 110.

3- {المائدة، آیه 38}

باید از آرامش برخوردار باشند، سبب میشود امنیت و آسایش از آنان سلب گردد، و دارندگان دارائی حلال بر اموال حلال خود اطمینان نداشته باشند.⁽¹⁾

الله متعال بر جای دیگری به پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور میدهد که در هنگام بیعت با زنان از آنها تعهد بگیرد که سرقت نکنند، طوری که میفرماید: **{يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ}**⁽²⁾

ترجمه: ای پیغمبر! هنگامی که زنان مؤمن، پیش تو بیایند و بخواهند با تو بیعت کنند و پیمان بندند بر این که: چیزی را شریک الله نسازند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، فرزندانشان را نکشند، به دروغ فرزندی را به خود و شوهر خود نسبت ندهند که زاده ایشان نیست و در کار نیکی (که آنان را بدان فرامی خوانی) از تو نافرمانی نکنند، با ایشان بیعت کن و پیمان ببند و برایشان از الله آمرزش بخواه. مسلماً الله آمرزگار و مهربان است (و مغفرت و مرحمت خود را شامل چنین بانوانی می گرداند).⁽³⁾

پس مشخص گردید که سرقت یکی از گناهان کبیره است، که این آیات قرآن آن را بیان کرد.⁽⁴⁾

فرع دوم: سنت رسول الله

در سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز سرقت یکی از گناهان کبیره به شمار رفته است و جزایی برایش تعیین گردیده است، از جمله:

حدیث اول: **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَعَنَّ اللَّهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ، فَتُقَطَّعُ يَدُهُ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ، فَتُقَطَّعُ يَدُهُ».**⁽⁵⁾

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که فرمود: پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - گفت: لعنت الله بر دزد، که يك تخم مرغ را می دزدد و سپس به خاطر آن دستش قطع می شود و يك طناب را به سرقت می برد و دستش قطع می شود.

1- سید قطب، تفسیر فی ظلال ترجمه فارسی، مترجم: مصطفی خرم دل، ایران، انتشارات سعادت، چاپ اول، 1388 هـ، ج 1 ص 242.

2- {الممتحنه، آیه 13}.

3- مصطفی خرم دل، تفسیر نور، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، 1386 هـ ش، ج 3 ص 9.

4- سید شریف الدین بیرزاده و دیگران، مجله مجمع الفقه الاسلامی، مجموع المجلدات للأعداد الماضية: أربعون مجلدا، ج 2 ص 12955.

5- أبو الحسين مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري النيسابوري، الجامع الصحيح المسمى صحيح مسلم، الناشر: دار الجليل بيروت + دار الأفق الجديدة - بيروت، عدد الأجزاء: ثمانية أجزاء في أربع مجلدات، رقم الحديث 4503. أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخسروجردي الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: 458 هـ)، السنن الصغرى للبيهقي، المحقق: عبد المعطي أمين قلعجي، كراتشي - باكستان، دار النشر: جامعة الدراسات الإسلامية، الطبعة: الأولى، 1410 هـ - 1989 م، رقم الحديث 3520.

وجه استدلال از حدیث:

1- لعنت خواندن پیامبر صلی الله علیه و سلم شخص دزد را در حالیکه لعنت در گناه کبیره است، از

این دانسته میشود که سرقت گناه کبیره است. (1)

2- قطع دست دزد و این دلالت بر بزرگی این جرم می نماید. (2)

حدیث دوم: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ سَرَقْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ لَقَطَعْتُ يَدَهَا». (3)

ترجمه: به الله سوگند که جان من در اختیار او است، اگر فاطمه دختر محمد - صلی الله علیه وآله وسلم - سرقت کند، دستش را قطع خواهم کرد.

وجه استدلال از حدیث: شدت در قطع دست سارق است. (4)

حدیث سوم: أَنَّ عِبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا وَهُوَ أَحَدُ النَّقَبَاءِ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَحَوْلَهُ عَصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: «بَايَعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا تَسْرِقُوا وَلَا تَزْنُوا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ». (5)

ترجمه: عباد بن صامت رضی الله عنه که جز اصحابی بود که، در جنگ بدر شرکت داشتند و یکی از چند نفری است که به نمایندگی از طرف اهل مدینه در شب عقبه قبل از هجرت با پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیعت نمود، گوید: در حالی که جماعتی در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند، فرمود: با من بیعت کنید بر اینکه چیزی را به عنوان شریک برای الله متعال قرار ندهید، دزدی و زنا نکنید، بچه هایتان را نکشید..

وجه استدلال از حدیث: منع پیامبر صلی الله علیه و سلم از انجام عمل سرقت است. (6)

حدیث چهارم: وَلَا يَسْرِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَنْتَهَبُ نَهْبَةً يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيهَا أَبْصَارَهُمْ حِينَ يَنْتَهَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ. (7)

1- عبدالله بن مسلم بن قتيبة أبو محمد الدينوري، تأويل مختلف الحديث، تحقيق: محمد زهري النجار، الناشر: دار الحيل - بيروت، 1393 - 1972م، ج 1 ص 166.

2- همان اثر، ج 1 ص 166.

3- الجامع الصحيح المسمى صحيح مسلم، رقم الحديث 4506.

4- سليمان بن محمد اللهميدي، إيقاظ الأفهام شرح عمدة الأحكام، الناشر: دار الرفحاء، السعودية، ج 7 ص 73.

5- صحيح البخاري، رقم الحديث 18.

6- أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: 852هـ)، فتح الباري، المحقق: عبد العزيز بن عبد الله بن باز ومحب ومحب الدين الخطيب، الناشر: دار الفكر، ج 12 ص 84.

7- صحيح البخاري، رقم الحديث 2475.

ترجمه: و دزد به هنگام دزدی کردن چنانچه ایمان داشته باشد اقدام به دزدی نمی نماید، و کسی که مال با ارزشی را که مورد توجه مردم است با ظلم و غصب و غارت بگیرد اگر به هنگام غارت ایمان داشته باشد، دست به غارت نمی زند.

وجه استدلال از حدیث: جرم سرقت به حدی بزرگ است، که در حالت انجام آن، ایمان را زایل میکند.⁽¹⁾

فرع سوم: اجماع امت

فقهاء از عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم تا امروز بر حرمت سرقت و اینکه سرقت یکی از گناهان کبیره است، اتفاق و اجماع دارند. همان شکلیکه اجماع دارند بر قطع دست سارق وقتیکه تحقق پیدا کند کیفیت و شروطی که قطع دستش را مستحق گردد.⁽²⁾

فرع: عقل

از نگاه عقل هم، امروزه یکی از گناهانی که امنیت جامعه را تهدید می کند و با این حال، بستری برای انحطاط اخلاق فردی و اجتماعی به شمار می آید، دزدی است. در پاره ای از جامعه های پیش از اسلام، کیفر این جرم اعدام بوده است.⁽³⁾

ولی اسلام با شرایط ویژه ای دستور به قطع دست دزد داد، تا جامعه از این گناه مصئون بماند:
{وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ}.⁽⁴⁾

ترجمه: و دستان مرد و زن دزد را، به کیفر عملی که مرتکب شده اند، به عنوان عبرتی از [جانب] خدا ببرید و خداوند پیروزمند فرزانه است.

جمله: {جِزَاءً بِمَا كَسَبَا ...} اشاره به این مطلب است که این کیفر، نتیجه کار آنان است و چیزی است که برای خود خریده اند. هدف از آن نیز، پیش گیری و بازگشت به حق و عدالت است؛ زیرا (نکال) به معنای مجازاتی است که با هدف پیش گیری و ترک گناه انجام می شود. این واژه، در اصل به معنای لجام و افسار است و سپس به هر کاری که از انحراف جلوگیری کند گفته شده است.⁽⁵⁾

1- فتح الباری، ج 12 ص 86.

2- محمد بن ابراهیم بن المنذر، الإجماع لابن المنذر، دراسة وتحقیق: فؤاد عبد المنعم أحمد، الناشر: دار المسلم للنشر والتوزيع، الطبعة: الأولى 1425هـ/ 2004م، ص 110. علی بن أحمد بن سعید بن حزم، مراتب الإجماع لابن حزم، مصر، طبعة دار زاهد القدسي، ص 135.

3- محمد ابراهیم شمس ناتری، بررسی تطبیقی مجازات اعدام، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1393هـ ش، ص 28.

4- {المائدة، آیه 38}

5- بررسی تطبیقی مجازات اعدام، ص 29.

مخالفان اسلام در خارج و داخل به دفاع از دزدان بر آمده و این حکم اسلامی را بسیار شدید و خشن و غیرانسانی و... خوانده اند. اینان گاه می گویند: دنیای امروز دیگر نمی پسندد که دست دزد را ببرند.⁽¹⁾

1. دزدی مجازات ندارد، زیرا کسی که دزدی کرده کار مهمی انجام نداده است که درخور کیفر و مجازات باشد.

2. دزد را نباید مجازات کرد، باید تربیت کرد و نجات داد.

3. بریدن دست دزد خشونت است و باید به کم تر از آن، در مثل چند تازیانه بسنده کرد.

در پاسخ باید گفت: این سخنان خیلی فریبنده و عوام پسند است. اما سخن در این نیست که یا تربیت و یا مجازات سخن در این است آن جا که تربیت موثر واقع نشد، چه باید کرد؟ آیا مجازات آخرین دوی تربیت نیست.⁽²⁾

ملاک خشونت و ملایمت از نگاه عقل چیست؟ دزدی ضرر به امانت است، ضرر به ناموس اجتماع است. دائماً می بینیم و می خوانیم که خود دزدی احیاناً منجر به کشتنها و کشته شدنها و دست و پاشکستننها و ناقص الخلقه شدنها می شود. باید دید چه مجازاتی قادر است نقش آخرین دوا را بازی کند؟ و عقل چی حکم میکند؟ تجربه نشان داده است در جاهایی که این مجازات، اجرا نمی شود صدها و هزارها دزدی می شود و خانمانهایی سقوط می کنند و آدمهایی کشته می شوند و آدمهای دیگری ناقص العضو می گردند. اما آن جا که این قانون اجرا می شود، با بریدن انگشتان یک دزد به کلی باب دزدی با همه تبعات و آثار قهریش از بین می رود. بریدن دست یک سارق، سد باب خشونت است، جلوگیری از یک سلسله خشونت‌های صد درجه سخت تر است.⁽³⁾

به عنوان نمونه از وضعیت عربستان سعودی و امنیت نداشتن حجاج بیت الله الحرام در گذشته یاد کنیم و سپس وقتی که عربستان سعودی این حد اسلامی را به اجرا گذاشت، کم کم دزدی از آن منطقه رخت بر بست و حجاج با امنیت کامل می روند و بر می گردند. پس این نوع رافتها و دل سوختنها و ترحمها، ترحمهایی غیر منطقی است. یعنی قساوتهایی است به صورت ترحم. به عبارت دیگر، این نوع ترحم، ترحم در یک مورد و قساوت در موارد دیگر است، در این گونه موردها، عاطفه و احساس در برابر عقل و مصلحت قرار می گیرد.⁽⁴⁾

1- شهید مطهری، صدرا؛ اسلام و مقتضیات زمان، تهران، انتشارات امیر کبیر، 1388 هـ ش، ج 1 ص 189.

2- همان، ج 1 ص 190.

3- همان، ج 1 ص 190.

4- سید محمد علی احمدی ابهری، اسلام و دفاع اجتماعی، تهران، انتشارات بامکا، چاپ اول، 1393 هـ ش، ص 342.

خلاصه مشخص شد که عقل، جزایی سرقت را نه تنها که تأیید میکند، بلکه لازم میبندد تا تطبیق شود، تا حیات و امنیت مالی و جانی تأمین گردد و انسانها در یک فضایی دور از جرم و سرقت زندگی نمایند.

مطلب سوم: مجازات سرقت در کود جزای افغانستان

در کود جزای افغانستان هم برای سرقت های تعزیری جزاهای را تعیین کرده است، و سرقت را از جمله جرایم شمرده است، طوریکه تصریح میکند: ماده 699: (1) سرقت عبارت است از گرفتن مال منقول ملکیت غیر، بدون رضایت به مقصد تملک. (2) هرگاه در جرم سرقت شرایط اقامه حد تکمیل نگردد یا به نحوی از انحاء جزای حد سرقت ساقط شود، مرتکب تعزیراً مطابق احکام این فصل، مجازات میگردد.

ماده 700: شخصیکه با داخل شدن به محل مسکونی یا محلی که برای سکونت آماده شده یا به یکی از ملحقات آن، مرتکب جرم سرقت گردد، به حبس متوسط محکوم می گردد.⁽¹⁾

خلاصه: سرقت یکی از گناهان کبیره است که حیات جامعه را به خطر مواجه میسازد، به همین علت هم در فقه و هم در قانون جرم شناخته شده، برایش جزا تعیین شده است.

مطلب چهارم: حکم تقنین جرم و جزای تعزیری و اثر آن

در این مطلب نخست حکم تقنین شریعت اسلامی مخصوصاً حکم تقنین جرم و جزای تعزیری از حیث جواز و عدم جواز بیان گردیده، سپس اثر تقنین بیان می گردد:

الف: جواز و عدم جواز تقنین شریعت اسلامی

علماء معاصر در مورد جواز و مشروعیت تقنین شریعت اسلامی اختلاف نموده، به دو گروه جواز دهنده و منع کننده تقسیم شده اند، البته این اختلاف درین است که آیا می توان فقه اسلامی را بشکل ماده های قانونی مختصر و مسلسل در آورد که در آن سبک کتابهای فقهی وجود نداشته باشد:

گروه اول (منع کننده گان): مجموعه از علماء معاصر جهان اسلام قانون گذاری اسلامی را غیر جائز دانسته، گفته اند که در آوردن کتابهای شریعت اسلامی و متون فقهی بشکل ماده های مسلسل که عاری از استدلال فقهی بوده باشد در شریعت اسلامی جائز نمی باشد، از جمله این علماء محمد امین شنقیتی⁽²⁾، شیخ

1- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260)، ماده (699-700).

2- محمد امین شنقیتی: (1325 - 1393 هـ = 1907 - 1973 م)، محمد الامین بن محمد المختار بن عبد القادر الجکني الشنقیتی، یکی از مفسرین معاصر، فقیه مشهور دز زمانش بود، در قریه شنقیت مورتانیا تولد گردید، تحصیلات خود را به همانجا به پایان رسانید، سپس وارد مدینه منوره گردید و در آنجا مشغول تدریس گردید، سپس به ریاض رفت و در آنجا هم مشغول تدریس گردید، سپس به مکه مکرمه رفت و در همان جا وفات نمود، دارای تالیفات کثیره است، از جمله: أضواء البیان فی تفسیر القرآن، منع جواز المجاز، منهج ودراسات لآیات الأسماء والصفات وغیره. عادل نویهض، معجم المفسرین «من صدر الإسلام وحتى العصر الحاضر»، الناشر: مؤسسة نویهض الثقافیة للتألیف والترجمة والنشر، بیروت - لبنان، الطبعة: الثالثة، 1409 هـ - 1988 م، ج 2 ص 496.

بکر ابوزید⁽¹⁾، شیخ عبدالله بن عبدالرحمن بسام⁽²⁾ و غیره می باشد.⁽³⁾

همچنان علمای بزرگی عربستان سعودی با فتوای اکثریت خویش تقنین گذاری شریعت اسلامی را در همه بخش ها منع و ناجائز دانسته اند.⁽⁴⁾

اصحاب این قول به دلایل ذیل استدلال نموده اند:

1- آیاتی که حکم بما انزل الله را واجب و لازم گردانیده است: از جمله الله متعال می فرماید: **{إِنَّا**

أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ}.⁽⁵⁾

ترجمه: ما برایت کتاب برحق نازل کردیم تا بین مردم به آنچه فیصله کنی که الله برایت نشان داده است.

همچنان الله متعال می فرماید: **{فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ...}**.⁽⁶⁾

ترجمه: در بین مردم به حق فیصله کن.

وجه استدلال: این دو آیه کریمه امر می کند که فیصله باید طبق ما انزل الله صورت گیرد، ما انزل الله عبارت از حق می باشد و حق در قول راجح فقهاء منحصر نمی باشد، زیرا قول راجح نزد بعضی ها حق بوده که دیگران آنرا حق نمی پذیرند، بنابراین، الزام دیگران بر آن درست نبوده،

¹ - در مورد معرفی شیخ بکر ابوزید با تتبع نتوانیستم معلومات بدست آورم.

² - عبد الله بن عبد الرحمن بن صالح آل بسام تمیمی، (1346 - 1423 هـ = 1927 - 2002 م) یکی از فقهای معاصر جهان اسلام به شمار می آید، در مدینه منوره تولد گردید و در مکه معظمه وفات نمود، در علم تاریخ و نسب نابه بود، در دوره آموزشش از شیوخ و علمای بزرگی عربستان درس آموخت، سپس در مسجد الحرام بحیث مدرس آغاز بدرس نود تا اینکه وفات نمود، از جمله تالیفات او: تیسیر العلام شرح عمرة الأحكام، علماء نجد خلال ثمانية قرون، خزنة التواريخ النجرية، نيل المأرب في تهذيب عمرة الطالب وغيره می باشد. محمود الجيزي، معجم البابطين للشعراء العرب المعاصرين، الناشر: دار عالم الفوائد للنشر والتوزيع، مكة المكرمة، الطبعة: الأولى، 1432 هـ، ص 4166.

³ - محمد الأمين بن محمد المختار الجكني الشنقيطي (1325 - 1393)، التقنين و الالتزام، الناشر: دار عالم الفوائد للنشر والتوزيع، مكة المكرمة - المملكة العربية السعودية، الطبعة: الأولى، 1426 هـ، ص 95 - 98. بكر بن عبد الله أبو زيد بن محمد بن عبد الله بن بكر بن عثمان بن يحيى بن غييب بن محمد (المتوفى: 1429 هـ)، فقه النوازل، الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت، الطبعة: الأولى - 1416 هـ، 1996 م، ج 1 ص 25. عبد الله بن عبد الرحمن بن بسام، تقنين الشريعة أضراره ومفاسده، مطابع دار الثقافة، مكة - الزاهر، 1379 هـ، ص 33 - 34.

⁴ - لرئاسة العامة لإدارات البحوث العلمية والإفتاء والدعوة والإرشاد عدد الأجزاء: 95 جزء، مجلة البحوث الإسلامية، العدد 31 ص 65، العدد 32، ص 52.

⁵ - {النساء، آیه 105}.

⁶ - {ص، آیه 26}.

ملزم ساختن قضات در وقت تعیین و مقررى آنها يا بعد از آن، تا طبق آن فيصله کنند، صحيح نمى باشد.⁽¹⁾

2- همچنان الله متعال مى فرمايد: **{وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ...}**.⁽²⁾

ترجمه: اگر در مورد چيزى اختلاف نموديد، حكم و فيصله آن نزد الله متعال مى باشد.

در جاى ديگر الله متعال مى فرمايد: **{...فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...}**.⁽³⁾

ترجمه: اگر در مورد امرى تنازع و اختلاف نموديد، فيصله را در مورد آن به الله و رسولش برگردانيد.

وجه استدلال از اين آيتها: رجوع به حكم الله و رسول وى واجب و لازمى مى باشد و حكم الله و رسولش در مذهب معين يا قول راجح منحصر نبوده و شايد زياد اتفاق افتد كه فيصله بر قول راجح فقهاء بر خلاف قناعت قاضى بوده، فيصله قاضى در اين صورت بر خلاف حكم الله و رسولش خواهد بود، اين امر ناجائز بوده و ممنوعيت تقنين از آن لازم مى گردد.⁽⁴⁾

3- در حديث شريف آمده است: **«الْقَضَاءُ ثَلَاثَةٌ، اثْنَانِ فِي النَّارِ، وَوَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ: رَجُلٌ عَلِمَ الْحَقَّ فَقَضَى بِهِ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ، وَرَجُلٌ قَضَى لِلنَّاسِ عَلَى جَهْلٍ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ جَارَ فِي الْحُكْمِ فَهُوَ فِي النَّارِ»** لَقُلْنَا: **إِنَّ الْقَاضِيَ إِذَا اجْتَهَدَ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ**.⁽⁵⁾

ترجمه: قضات سه گروه اند، يك گروه آنها در جنت بوده، دو گروه آن در جهنم مى باشند، آن كه حق را بداند و موافق آن فيصله كند در جنت مى باشد، اما آن كه حق را بداند و از آن ميل نموده و بخلاف آن فيصله كند در دوزخ مى باشد و كسى كه به نادانى فيصله كند در دوزخ مى باشد. وجه استدلال از حديث: اين حديث شريف دلالت دارد كه فيصله مانع از گناه عبارت از فيصله است كه قاضى در آن وفق صواب ديد خويش بر حق فيصله نمايد، اما رأى راجح كه تدوين شده باشد

¹ - أحمد بن عبد الرزاق الدويش، فتاوى اللجنة الدائمة - المجموعة الأولى، الناشر: رئاسة إدارة البحوث العلمية والإفتاء - الإدارة العامة للطبع - الرياض، العدد 32 ص 38.

² - {الشورى، آيه 10}.

³ - {النساء، آيه 59}.

⁴ - فقه النوازل، ج 1 ص 57.

⁵ - ابن ماجه أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني، وماجة اسم أبيه يزيد (المتوفى: 273هـ)، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فواد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابي الحلبي، رقم الحديث 2315. ألباني اين حديث را صحيح خوانده است. محمد ناصر الدين الألباني (المتوفى: 1420هـ)، صحيح وضعيف سنن ابن ماجه، برنامج منظومة التحقيقات الحديثية - المجاني - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندرية، رقم الحديث 2315.

حتمی نیست که نزد قاضی حق بوده باشد، اگر قاضی بر خلاف آنچه فیصله کند که آن را حق و راجح می بیند گنهگار و مستحق دوزخ می گردد.⁽¹⁾

4- در نتیجه تقنین الزام بر خطا بمیان می آید: زیرا انتخاب قول راجح، چه بواسطه فردی صورت گیرد یا مجموعه از اهل علم، همه اقوال انتخاب شده حتمًا صواب نمی باشد، بلکه احتمال خطا در آن وجود داشته، نه تنها احتمال بلکه حتمًا در آن خطا وجود داشته است، چیزیکه خلاف حق بوده باشد پذیرفتن آن جائز نیست.⁽²⁾

و چیزیکه پذیرفتن آن جائز نباشد، الزام بر آن بر سبیل اولی حرام می باشد.⁽³⁾

گروه دوم (کسانی که تقنین را جائز می دانند): علماء معاصری که تقنین را جائز دانسته اند، عبارت اند از: شیخ محمد عبده⁽⁴⁾، شیخ محمد رشید رضا⁽⁵⁾، شیخ محمد ابوزهره⁽⁶⁾، شیخ یوسف قرضاوی⁽⁷⁾ و برخی و برخی

1 - فتاوی اللجنة الدائمة - المجموعة الأولى، العدد 32، ص 37.

2 - التقنین و الالزام، ص 79 - 81.

3 - همان، ص 80.

4 - محمد عبده بن حسن خیر الله، از آل الترمکمانی است، یکی از مؤسسين نهضت جدید در مصر است، و از بزرگان دعوت و اصلاح در مصر بشمار میاید، همچنان یکی از مفتیان دیار مصر بشمار میرفت، و در 1266 هـ تولد و در 1323 هـ (1849 - 1905 م) وفات یافته است. حسن خالد، معجم المفسرین «من صدر الإسلام وحتى العصر الحاضر»، بیروت - لبنان، الناشر: مؤسسة نويهض الثقافية للتألیف والترجمة والنشر، الطبعة: الثالثة، 1409 هـ - 1988 م: ج 2 ص 566.

5 - محمد رشید رضا: (1282 - 1354 هـ = 1865 - 1935 م)، محمد رشید بن علی رضا بن محمد شمس الدین بن محمد بهاء الدین بن منلا علی خلیفة القلمونی، بغدادی الأصل، صاحب تفسیر المنار و مجله المنار، یکی از علمای تفسیر، حدیث، تاریخ، ادب و سیاست بود، تولد و نشأت او در قلمون یکی از قریه های طرابلس شده است، بعد از آن به مصر رحلت نمود و در آنجا شاگرد شیخ محمد عبده گردید، در آنجا مدتی فتوا هم صادر می نمود و هم مشغول نشر و پخش دعوت از طریق مجله المنار و در همانجا وفات نمود و در قاهره دفن گردید. خیر الدین بن محمود بن محمد بن علی بن فارس، الزرکلی دمشقی (المتوفی: 1396 هـ)، الأعلام، الناشر: دار العلم للملایین، الطبعة: الخامسة عشر - أيار / مايو 2002 م، ج 6 ص 125 - 126.

6 - محمد أبو زهرة: (1316 - 1394 هـ = 1898 - 1974 م)، محمد بن أحمد بن مصطفى بن أحمد معروف به أبو زهرة، یکی از بزرگترین مفسر و علمای معاصر است، در مدینه منوره تولد و پرورش گردید، سپس به تحصیل علم قضاء پرداخت و بعدًا به علوم شرعی روی آورد، سپس به دروس علوم شرعی پرداخت، سپس به تألیف روی آورد و بیش از چهل کتاب تألیف نمود، زهرة التفاسیر، الجدل في الإسلام، أصول الفقه، الملكية ونظرية العقد في الشريعة الإسلامية وغيره، بالآخره در قاهره مصر وفات یافت. الأعلام، ج 6 ص 25 - 26.

7 - محمد یوسف قرضاوی، در نهم سپتامبر 1929 در منطقه القریبه در جنوب قاهره به دنیا آمد. وی در رشته اصول فقه اسلامی در سال 1953 از دانشگاه الازهر فارغ التحصیل شد. قرضاوی در سال 1963 به عنوان وزیر اوقاف مصر منصوب شد. وی کتاب های فراوانی در زمینه مقوله های حلال و حرام در اسلام دارد. و در حال حاضر که شبکه های تلویزیونی و سایت های اینترنتی پدیده عصر و محل دید و بازدید جوانان گشته است، او بارزترین ستاره و قوی ترین تأثیرگذار آنها است. بدون این که ابزار مورد عادتش را که گذشت زمان از تأثیر آن می کاهد، مورد بی توجهی قرار داده باشد. آشنایی با دانشمند بزرگ معاصر - شیخ قرضاوی: ص 1.

دیگری از فقهای معاصر می باشند.⁽¹⁾

مجمع بحوث اسلامی در مصر روند قانون سازی شریعت را تصویب نموده، بعضی از اعضای شورای عالی عربستان سعودی نیز این نظریه را تائید نمودند و در این مورد تحقیق همه جانبه انجام دادند و به جواز آن فتوا داده و نیاز به قانون سازی شریعت اسلامی را بیان نمودند.⁽²⁾

دلایل موافقین تقنین شریعت اسلامی

1- آیات و احادیث که دلالت به اطاعت و پیروی از اولی الامر می کند: الله متعال می فرماید:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...} (3)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، از الله متعال و از رسول الله صلی الله علیه وسلم و اولی الامر که از شما باشد اطاعت کنید.

2- شیخ محمد رشید رضا در این مورد چنین می فرماید: قرآن کریم امور دنیایی مانند سیاست، قضا

و اداره را به اهل نظر و دانش که مصالح امت را می فهمند تفویض نموده است، مانند قول الله متعال: {وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ} (4) امر آنها در بین شان بر شوری استوار می باشد، و قول الله

بزرگ: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...} (5) ترجمه: ای

کسانی که ایمان آورده اید، از الله متعال و از رسول الله صلی الله علیه وسلم و اولی الامر که از

شما باشد اطاعت کنید. این حکم اسلام است، اسلام هدایت کامل است، هر امتی که به آن عمل

کند استقلال در امور، ترقی و پیشرفت در سیاست نصیب شان می گردد، اهل دانش و نظر در

هر زمان و هر مکان با در نظر داشت مصلحت های زمان و مکان به همان راه می روند و از آن

جمله وضع قوانین و نشر آن در میان امت و ملزم نمودن قضات به پیروی از آن می باشد.⁽⁶⁾

¹ - محمد رشید بن علی رضا (المتوفی: 1354هـ) و مجموعة من المؤلفین، مجلة المنار (کاملة 35 مجلدا)، بیروت، مؤسسة الرسالة، ج 4 ص 270. مصطفى احمد الزرقا، المدخل الفقهي العام، دارالفکر، دمشق، الطبعة العاشرة، 1968م، ج 1 ص 209. يوسف قرضاوی، مدخل لدراسة الشريعة الإسلامية، مؤسسة رسالت، بیروت، ص 306.

² - تصدر عن منظمة المؤتمر الإسلامي بجدة، مجلة مجمع الفقه الإسلامي التابع لمنظمة المؤتمر الإسلامي بجدة، وقد صدرت في 13 عددا، وكل عدد يتكون من مجموعة من المجلدات، كما يلي، ج 6 ص 98.

³ - {النساء، آیه 59}.

⁴ - {الشوری، آیه 38}.

⁵ - {النساء، آیه 59}.

⁶ - محمد رشید رضا، الفتاوی، جمع: صلاح الدین المنجد و یوسف خوری، بیروت، دارالکتب الجدید، ج 2 ص 625.

همچنان موافقین قانون سازی شریعت اسلامی به احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم استدلال می کنند که در مورد اطاعت از اولی الامر آمده است مانند: «السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَهُ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ، فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ».⁽¹⁾

ترجمه: بر مسلمان شنیدن و اطاعت کردن لازم است خواه در امر مورد پسند یا ناپسند وی باشد، مگر در صورتی که آن امر در گناه باشد، اگر امر بر انجام گناه باشد، سمع و اطاعت واجب نیست.

وجه استدلال از حدیث: اگر امام و خلیفه مسلمانان به قانون گذاری اسلامی و موحد ساختن قضاء امر کند، جواز دارد بخاطر که این کار اطاعت از امر او در غیر از گناه است.⁽²⁾

3- قضات به مثابه وکلاء خلیفه اند: قضات در حقیقت نماینده و وکیل خلیفه و امام هستند، چرا که آنان به امر امام به مسند قضا نشستند و وکیل مقید به شروط موکل خود می باشد، نمی تواند از حدودی تجاوز کند که موکل برایش تعیین نموده است، اگر امام قاضی را به پیروی از یک مذهب در قضاء یا تقنین امر نمود، بر او لازم است که از حد اش تجاوز نکند.⁽³⁾

4- اجماع امت بر جواز تعیین قاضی مقلد: اجماع بر این است، قضات اگر دارای شروط اجتهاد باشند، لازم نیست آنان را به تقلید از یک کذهب خاص در حکم کردن ملزم نمود، اما اگر قاضی مقلد مذهب معینی بود - طوری که اکثریت آنان اند - در این صورت اقوال فقهاء واضح است که ملزم نمودن آنان به حکم کردن به اساس مذهب مشخص کار درست است، آنانی که این الزام را درست نمی دانند و آن را منع قرار می دهند، به این نظر هستند که اصلاً غیر مجتهد نباید قاضی مقرر شود، که بدون شک در این صورت مردم در حرج واقع می گردند، بدون این که قضات غیر مجتهد را ملزم به یک مذهب مشخص نمایند، دیگر راه نیست. پس جواز ملزم ساختن قاضی به حکم کردن بر دلیل راجح، و موافقت بر عصر و نزدیکتر به مصلحت، از نظر علمای محقق معاصر اولی و بهتر پنداشته شده است.⁽⁴⁾

1 - صحیح البخاری، رقم الحدیث 2735.

2 - مخالفین قانون سازی در رد دلیل فوق می گویند: اطاعت از اولی الامر در غیر از معصیت و گناه موضوع اتفاقی است، اما در قضیه قانون گذاری آیا این جایز بوده، و طوری که موافقین فکر می کنند مصلحت امت در آن وجود دارد؟ یا این که حرام است، در صورت حرام بودن، ولی امر نمی تواند به انجام دادن حرام امر کند. عبدالباقی امین، قانون گذاری، ناشر: مرکز تحقیقاتی قاصد (کابل - افغانستان)، طبع اول، سال طبع: 1397 هـ. ش، 2018 م، ص 125.

3 - قانون گذاری، ص 125.

4 - مجلة البحوث، العدد 33، ص 48 - 49.

5- تقنین راه استكمال فقه اسلامی است: رسیدگی به قضایای جدید و معاصر به اساس احکام شرعی نیاز به تقنین دارد، قانونگذاری به اساس شریعت تکمیل کننده بنای فقه اسلامی می باشد، زیرا وقتی که حوادث جدید به میان آید ضرور است حلول قانونی و تنظیم حقوقی برای آن در نظر گرفته شود، که فقهای سابقه شاید در مورد برای آن تفکر نه نموده باشند، این خود فقه اسلامی را به جدیدهای روز در تماس نزدیک قرار داده و قابلیت های تشریحی را بالا می برد و تلاشی است برای ترجمه نمودن صفت خلود به احکام شریعت اسلامی و جوابگو بودن آن در هر عصر و زمان، البته این قانون گذاری از طریق شورای عالی علماء صورت می پذیرد که در علوم شرعی و علوم معاصر زندگی دسترسی داشته باشند.⁽¹⁾

قول راجح و برتر: بعد از مطالعه دلیل طرفین، نظر موافقین تقنین شریعت اسلامی راجح می باشد، که دلایل ترجیح قرار ذیل اند:

1- مکلفیت شرعی بوده تا برای معرفت و فهم درست حکم شرعی در همه امور زندگی از دلایل شریعت تلاش و کوشش صورت گیرد و در این مورد از انحصار تفکیر قانونی تنگ خود را بیرون کرد، که تلاش های تقنین را در امور معاملات مدنی، احکام جنائی و خانوادگی منحصر دانسته است، این انحصاری که فقه عمومی را در ساحه سیاست شرعی، روابط بین المللی، امور اقتصادی و ضوابطی که جوانب مختلف زندگی بشر را تنظیم می کند به انزوا کشانیده و از نظر انداخته است و بر افراد و حتی سرنوشت ملت ها تاثیرات عمیقی دارد، این امور دقیق قانونگذاری به این شکل همه جانبه و همه گیر، بدون تاسیس کمیسیون قانونگذار که از نخبه ترین علماء شریعت تشکیل گردیده باشد، امکان پذیر نیست، این عمل باید با در نظر داشت آراء اهل نظر و تخصص در بخش های مختلف زندگی صورت گیرد، البته این امری که بعد از مطالعه شامل تمام مذاهب و مقایسه بین آنها صورت می گیرد، نسبت به اجتهاد فردی قاضی در یک قاضیکه وقت نیز همرايش یاری نکند، بهتر می باشد، واضح است اشتباهاتی که در بحث و تحقیق گروهی و اجتماعی صورت می گیرد، نسبت به اشتباهات اجتهادی فردی کمتر است.⁽²⁾

2- تقنین شریعت اسلامی احکام و فیصله های قضائی را از ترجیحات فردی، اختیاراتی که در یک قضیه بین دو قاضی تفاوت و تعارض داشته باشد، بیرون می کند، و احیاناً در صورتی که در

¹ - المدخل الفقهي العام، ج 1 ص 213.

² - قانون گذاری، ص 128.

یک مسأله نص وجود نداشته باشد، به قضات این مشکل می باشد که یک نص شرعی را با یک قضیه ارتباط و مطابقت دهد، به همین خاطر بحث از طرف گروه از علماء در یک مسأله و اختیار ماده یا نص قانونی برای آن که قاضی به اساس آن فیصله نماید، عبارت از عملی شدن اجتهاد گروهی می باشد.

3- بدون شک انتخاب رأی راجح فرصت استفاده از میراث فقهی غنی را مساعد می سازد که راه های حل زیادی برای زندگی و مشکلات روز مره آن، به تناسب یک مذهب در آن وجود دارد. همچنان این امر کند می کند تا از تجارب قانونی دیگران اطلاع یافت و آن را با دقت خواند چیزی که قناعت بیشتر را در مورد دین حنیف اسلام پیدا می کند و تجربه خوبی را در مورد ترتیب و چارچوب برای قانون سازی شریعت اسلامی تقدیم می کند.⁽¹⁾

ب: اثر تقنین

اثر تقنین عبارت از غایات و مقاصدی است که احکام قانون بخاطر تحقق آن وضع گردیده است، علماء قانون و دانشمندان از اثر تقنین صحبت نموده اند، آنها تأمین عدالت اجتماعی، استقرار، حفظ ثبات جامعه و سوق آن به طرف ترقی و انکشاف و حفاظت از ارزش های معنوی جامعه را منحصیث مجموع از مقاصد قانون بر شمرده اند.⁽²⁾

دکتور عبدالحی حجازی در مورد اثر تقنین می گوید: قانون از زندگی انسان نظارت می کند و اراده او را به طرف منافع عامه سوق می دهد. در جای دیگر می گوید: ذکر اثر تقنین در تعریف قانون از فایده خالی نیست، زیرا قانون در ذات خویش هدف و مقصد نبوده، بلکه وسیله است بخاطر سلامتی جامعه و براه انداختن آن در راه پیشرفت و ترقی.⁽³⁾

عبدالقادر عوده در مورد اثرات قانون می گوید: توسط قانون جامعه انتظام می یابد، مظالم از بین می رود، حقوق مورد حمایت قرار می گیرد، عدالت تأمین گردیده و ملتها به طرف پیشرفت سوق می گردند.⁽⁴⁾

خلاصه: اثر تقنین را می توان چنین خلاصه نمود:

1- تحقق عدالت و پیاده ساختن آن.

2- تأمین نظم و امنیت.

1 - جمال الدین عطیة، تجدید الفقه الاسلامی، سلسله حوراث لقرن جدید، دار الفکر، دمشق، ص 40 - 41.

2 - عبدالحی حجازی، المدخل لدراسة العلوم القانونية، مطبوعات پوهنتون کویت، (رقم 10) 1972م، ج 1 ص 5.

3 - المدخل لدراسة العلوم القانونية، ج 1 ص 5.

4 - عبدالقادر عوده، الاسلام و اوضاعنا القانونية، المختار الاسلامی للطباعة و النشر و التوزیع، قاهرة، 1977م، ص 20.

3- سوق جامعه به طرف توسعه و انکشاف.

4- حفظ ارزش های معنوی و غیره.

مطلب پنجم: پیوند دست مقطوعه

در این مورد که آیا پیوند دست مقطوعه در حد و یا قصاص جاز است و یا خیر؟ در کتابهای فقهی قدیم چیزی از این موضوع پیدا نکردم، اما علمای معاصر در این مسئله دارای دو دیدگاه اند:
قول اول: پیوند دست مقطوعه و غیره از اعضای بدن که بوسیله جرم و جنایت در حد و یا قصاص قطع گردیده است جاز نمی باشد، این قول را هیئت کبار علمای عربستان سعودی و جمع دیگری از علماء شامل شیخ بکر ابوزید، شیخ عبد الله بن سلیمان بن منیع و شیخ محمد عبد الرحمن آل الشیخ ذکر نموده اند.⁽¹⁾

قول دوم: پیوند دست مقطوعه و غیره از اعضای بدن که بوسیله جرم و جنایت در حد و یا قصاص قطع گردیده است جاز می باشد، مگر در قصاص رضایت مجنی علیه شرط می باشد و این قول و دیدگاهی شیخ وهبة الزحیلی و تعداد دیگر از علمای معاصر می باشد.⁽²⁾
دلایل قول اول که پیوند دست مقطوعه را جاز نمی دانند:

1- الله متعال می فرماید: { وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ }.⁽³⁾ ترجمه: و نباید رافت (و محبت

کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود.

همچنان الله متعال می فرماید: { وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا }.⁽⁴⁾

ترجمه: و دستان مرد و زن دزد را، به کیفر عملی که مرتکب شده اند، ببرید.

وجه استدلال از آیات: نظر به این آیات نرمش و محبت کاذب با جانی جاز نیست، همان طوری که جزاء تمام نمی شود مگر با قطع دست و هم پند و عبرت کامل نمی گردد مگر با دیدن دست مقطوعه، سپس این حکم بوسیله قطع ایجاب می کند تا عضو مقطوعه از بدن بشکل همیشه جدا باشد و دوباره پیوند آن با حکم شرع مخالف است، بنابراین، این فعل جاز نیست.⁽⁵⁾

1 - بعض طلبية العلم، بحوث لبعض النوازل الفقهية المعاصرة، دارالثقافية، جدة، 2002م، ج 24 ص 2. وليد بن راشد السعيدان، الإفادة الشرعية في بعض المسائل الطبية، دارالنفائس، القاهرة، ص 210. فقه النوازل، ص 111. فهد بن عبد الله الحزمي، الوجيز في أحكام الجراحة الطبية، دارالنفائس، القاهرة، 1997م، ص 28.

2 - بحوث لبعض النوازل الفقهية المعاصرة، ج 24 ص 2. الفقه الاسلامي وادلته، ج 7 ص 360.

3 - {النور، آیه 2}.

4 - {المائدة، آیه 38}

5 - الوجيز في أحكام الجراحة الطبية، ص 28.

2- همچنان الله متعال می فرماید: **{وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ}**.⁽¹⁾

ترجمه: و هر گاه خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید.

همچنان الله متعال می فرماید: **{وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ}**.⁽²⁾

ترجمه: و هر زخمی قصاص دارد

وجه استدلال از آیات: در هردو آیه تاکید به انتقام جوی بشکل مماثلت شده است، بنابراین، در صورتی که عضو مقطوعه دوباره پیوند گردد، این مماثلت از بین می رود.

3- همچنان در حدیث شریف آمده است: **عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- أُتِيَ**

بِسَارِقٍ سَرَقَ شَمْلَةً فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا قَدْ سَرَقَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- :

مَا أَخْلَاهُ سَرَقٌ. قَالَ السَّارِقُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- : اذْهَبُوا بِهِ

فَأَقْطَعُوهُ ثُمَّ احْسِمُوهُ ثُمَّ انْتُونِي بِهِ. فُقُطِعَ فَأْتِيَ بِهِ فَقَالَ : نُبِّئْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ: نُبِّئْ إِلَى اللَّهِ. قَالَ

: تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ.⁽³⁾

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: به پیامبر صلی الله علیه و سلم شخص سارق را که چادری را سرقت کرده بود، آورده شد، صحابه به رسول الله صلی الله علیه و سلم عرض کردند که این شخص سرقت و دزدی کرده است، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: با فکر و اندیشه خود دزدی کردی؟ سارق گفت: بلی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: این شخص را ببرید، دستش را قطع کنید، بعد از آن محل قطع را داغ نمایید، بعد از آن پیش من بیآورید، پس قطع کرد دستش را و پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم آورد، پیامبر صلی الله علیه و سلم برایش گفت: بسوی الله متعال توبه کن! سارق گفت: بسوی الله متعال توبه کردم. پیامبر گفت: الله توبه ات را قبول کرد.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث گفته شده است که بعد از قطع دست، محل قطع باید داغ کرده شود و داغ مانع بر ای پیوند دادن دوباره است.

دلایل قول دوم که پیوند دست مقطوعه را جائز می دانند:

1 - {النحل، آیه 126}.

2 - {المائدة، آیه 45}.

3- السنن الکبری، رقم الحدیث 17715. سنن الدارقطنی، رقم الحدیث 71. عبد الرزاق بن همام الصنعانی، مصنف عبد الرزاق، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، بیروت، الناشر: المکتب الإسلامی، الطبعة الثانية، 1403، رقم الحدیث 18923. سند و رجال این حدیث صحیح است. نور الدین علی بن ابی بکر الهیثمی المتوفی سنة 807هـ، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بیروت، طبعة دار الفکر، طبعة 1412 هـ، الموافق 1992 میلادی، رقم الحدیث 10662.

- 1- دلیل اول: پیوند عضو مقطوعه را به دندان، یا ناخنی که بعد از قصاص یا حد جدیداً می‌براید قیاس می‌کند و دوباره برای مجنی علیه این حق نیست که آن دندان و یا ناخن را قطع کند، بلکه با قطع اول حق مجنی علیه اداء گردید، پس در اینجا هم با قطع حق مجنی علیه اداء گردید، پس برای مجنی علیه درست نیست که مانع پیوند عضو مقطوعه گردد.⁽¹⁾
- 2- همچنان برای حاکم بر بالای محکوم به بعد از تنفیذ حد سلطه باقی نمی‌ماند، بنابراین، شخص محکوم می‌تواند دوباره عضو خود را پیوند دهد و حکم حق ممانعت کردنش را ندارد.
- 3- نصوص شرعی امر به مجرد حد کرده است، بنابراین، غیر از حد بر اصل اباحت شرعی خود باقی مانده است، که از جمله آن پیوند عضو مقطوعه می‌باشد.⁽²⁾
- 4- همچنان هدف از حد: زجر دادن، درد دادن، عبرت دادن و غیره است و با مجرد قطع این موارد تحقق می‌یابد.⁽³⁾
- 5- همچنان با دوباره پیوند دادن دست مقطوعه یک مصلحت ضروری برای صاحبش حاصل می‌گردد و این مصلحت با نصوص شرعی در تضاد نمی‌باشد.⁽⁴⁾
- 6- همچنان حقوق الله متعال بر دفع، اسقاط و چشم پوشی نهفته شده است و این کار با این حقوق هم خوانی دارد.

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می‌رسد که قول اول راجح می‌باشد، زیرا منظور از قطع دست سارق عبرت و پند دادن دیگران است تا از این عمل دست بردار شوند، در صورتی که عضو مقطوعه دوباره پیوند داده شود این منظور و هدف حاصل نمی‌گردد.

مطلب ششم: اناستیزی در وقت قطع

در قسمت اناستیزی در وقت قطع، فقهای معاصر جازز دانسته اند، طوری که شیخ محمد بن صالح عثیمین⁽⁵⁾ رحمه الله اناستیزی در وقت قطع دست را جازز دانسته است و گفته است: (مسألة: هل يجوز أن

¹ - الوجيز في أحكام الجراحة الطبية، ص 29.

² - الفقه الاسلامي و ادلته، ج 7 ص 360.

³ - بحوث لبعض النوازل الفقهية المعاصرة، ج 24 ص 2.

⁴ - الوجيز في أحكام الجراحة الطبية، ص 29.

⁵ - عثیمین: ابو عبدالله محمد بن صالح بن محمد بن سلیمان بن عبد الرحمن العثیمین الوهیبی التمیمی است. ولادنتش در شب 27 ماه مبارک رمضان سال 1347 هـ ق در شهر عنیزه - یکی از شهرهای استان قصیم - در کشور عربستان سعودی بود، رشد و پرورش او نزد مادرش و استادش عبدالرحمن سعدی رحمه الله صورت گرفت و قبل از غروب آفتاب، روز چهارشنبه، پانزدهم ماه شوال سال 1421 هـ. ق، در شهر جدّه کشور عربستان سعودی وفات نمود، دارای تالیفات کثیره است از جمله: شرح ریاض الصالحین، مصطلح الحدیث، مجموعه فتاوی محمد بن صالح بن

نَبِّجَ الْجَانِي حَتَّى لَا يَتَأَلَّمَ؟ لَا يَجُوزُ؛ لِأَنَّنا لَوْ بَنَجْنَاهُ مَا تَمَّ الْقِصَاصُ، بَلْ نَقْتَصُّ مِنْهُ بَدُونَ تَبْنِيجٍ، لَكِنْ لَوْ كَانَ حَدًّا لَلَّهِ كَالسَّرِقَةِ، وَقَطَعَ الْأَيْدِي وَالْأَرْجُلَ مِنْ خِلَافِ فِي قِطَاعِ الطَّرِيقِ، فَهَذَا يَجُوزُ أَنْ نَبْنِجَهُ؛ لِأَنَّ الْمَقْصُودَ إِتْلَافَ هَذَا الْعَضْوِ لَا تَعْذِيبَهُ).⁽¹⁾

ترجمه: مسئله: آیا جانی است که شخص جنایت کار را اناستیزی و بیهوش نمود تا دستش درد نکند؟ در پاسخ باید گفت: جانی نیست، زیرا اگر اناستیزی و بیهوش نمایم، قصاص تمام نمی گردد، بلکه بدون بیهوش ساختن و اناستیزی باید قصاص بگیریم، ولی اگر حد از جانب الله متعال باشد - یعنی قصاص نباشد - مثل سرقت و قطع دست و پا از خلاف در جرم راهزنی، در این صورت جانی است تا اناستیزی نمایم، زیرا مقصود از بین رفتن عضو است نه تعذیب آن.

در این قسمت مخالفت میان فقهای معاصر وجود ندارد و هم بدون شک این قول با ظاهر نصوص وارده در حدود موافقت دارد، طوری که الله متعال می فرماید: **{وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا}**⁽²⁾

ترجمه: و دستان مرد و زن دزد را، به کیفر عملی که مرتکب شده اند، ببرید. و هم در حد حرابه که دست و پای محارب قطع می گردد: **{إِنَّمَا جِزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ}**.⁽³⁾

ترجمه: همانا سزای کسانی که با خدا و پیامبرانش می جنگند، و در روی زمین دست به فساد می زنند، این است که کشته، یا به دار آویخته شوند، یا دست ها و پاهایشان در جهت عکس یکدیگر قطع گردد، و یا اینکه تبعید شوند. این رسوایی آنان در دنیاست، و برای آنان در آخرت عذابی بزرگ است. وجه استدلال از آیات: الله متعال در این آیات فقط به قطع دست در سرقت، و قطع دست و پای در حرابه تصریح نموده است، این قطع همراهی اناستیزی هم تحقق می یابد، بلکه در حالت اناستیزی دقیق تر و بدون تجاوز و تقصیر قطع حاصل می گردد و این چیزی است که شریعت می خواهد.⁽⁴⁾

عثیمن و غیره. گزیده ای از خصلت ذاتی استاد علامه محمد بن صالح العثیمین، این کتاب (گزیده ای از خصلت ذاتی استاد علامه محمد بن صالح العثیمین) از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

1 - محمد بن صالح بن محمد العثیمین (المتوفی: 1421 هـ)، الشرح الممتع علی زاد المستقنع، دار النشر: دار ابن الجوزی، الطبعة: الأولى، 1422 - 1428 هـ، ج 14 ص 77.

2 - {المائدة، آیه 38}

3 - {المائدة، آیه 33}.

4 - الشرح الممتع علی زاد المستقنع، ج 14 ص 78.

همچنان بعد از قطع دست در قطع سرقت، یا قطع دست و پای در حراجه، می توان محل قطع را اناستیزی و دوا گذاشت تا از یک طرف از خون ریزی جلوگیری نماید و از طرف هم از درد و الم رهای یابد، زیرا مقصود که قطع است حاصل گردیده است و اناستیزی بعد از آن مشکل و مانعی ندارد.

(1)

مطلب هفتم: جمع میان تاوان مال مسروق و قطع دست سارق

بین فقهاء اسلامی در این موضوع که شخص سارق هم دستش قطع گردد و هم مال سرقت شده را پس مسترد کند، کدام اختلاف نیست: وقتی دست سارق قطع گردد و مال سرقت شده ثابت باشد، به مالک آن دو باره مال مسترد گردد، از جهت بقای ملکیت مالک در آن مال.⁽²⁾

در صورت که مال مسروقه توسط سارق تلف شده است، در ضمان آن میان فقهاء اختلاف است، که این اختلاف قرار ذیل است:

احناف میگویند: وقتی که مال مسروقه هلاک گردد، بالای سارق وجوب ضمان (تاوان) همراهی قطع دست جمع نمیشود. در صورت که مالک مال ضمان را اختیار کرد، دست سارق قبل از وصول حکم به قاضی قطع نمیشود. اگر مالک مال مسروقه، قطع دست سارق را اختیار کرد و دست سارق قطع شد، در این صورت ضمان و تاوان مال مسروقه بالای سارق واجب نیست.⁽³⁾

دلایل احناف:

اول: قرآن کریم: الله متعال میفرماید: **{وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا}**⁽⁴⁾ ترجمه: و دستان مرد و زن دزد را، به کیفر عملی که مرتکب شده اند، ببرید.

الله متعال در این آیه، همه جزای سارق را قطع دستش گردانیده است، پس اگر بالای سارق ضمان را هم لازم گردانیم، در این صورت قطع دست برخی جزاء میگردد و برخی دیگرش ضمان، پس این کار باعث نسخ قرآن میگردد.⁽⁵⁾

¹ - الشرح الممتع علی زاد المستقنع، ج 14 ص 78.

² - الفقه الاسلامی و ادلته، ج 7 ص 362.

³ - المبسوط، ج 9 ص 156. تبیین الحقائق، ج 3 ص 231. علاء الدین، أبو بکر بن مسعود بن أحمد الکاسانی الحنفی (المتوفی: 587هـ)، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، الناشر: دار الکتب العلمیة، عدد الأجزاء: 7، الطبعة: الثانية، 1406هـ - 1986م، ج 4 ص 84. کمال الدین محمد بن عبد الواحد السیواسی المعروف بابن الهمام (المتوفی: 861هـ)، فتح القدير، بیروت، الناشر: دار الفكر، عدد الأجزاء: 10، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاریخ، ج 4 ص 261.

⁴ - {المائدة، آیه 38}

⁵ - بدائع الصنائع، ج 4 ص 84. فتح القدير، ج 4 ص 261. المبسوط، ج 9 ص 156. تبیین الحقائق، ج 3 ص 231.

مالکی ها می گویند: اگر سارق در وقت قطع دست، توانای پرداخت ضمان را داشت، در این حالت واجب است بالایش هم ضمان و هم قطع، تا شدت و سختی ببینند، و اگر تنگدست بود، به ضمان و ادار ساخته نشود، بلکه تنها دستش را قطع کند.⁽¹⁾

دلیل مالکی ها: در قسمت این موضوع از آیات و احادیث در کتب مالکیه دلیل نیافتیم، تنها دلیل شان این بود که: ضمان از او بخاطر تخفیف به سارق از جهت عذری که دارد که فقر و نیازمندی است، ساقط می‌گردد.⁽²⁾

فقهای شافعی⁽³⁾ و حنبلی⁽⁴⁾ می گویند: قطع و ضمان جمع میشود، برای مالک آن، چیزی را که سارق سرقت کرده است مسترد گردد، و اگر مال مسروقه تلف گردیده بود، سارق عوض آن را ضامن است، اگر مال مسروقه نوات الامثال باشد، مثل گندم، جو و امثال آن، یا قیمت آن را اگر مال مسروقه نوات القیم باشد، مثل گاو، گوسفند و امثال آن، برابر است سارق توانگر باشد یا نباشد، دستش قطع گردد یا نگردد، پس قطع مانع وجوب ضمان نیست.⁽⁵⁾

دلایل شان: اول: حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم است: «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَ». ⁽⁶⁾ ترجمه: بر دست آنچه گرفته است، لازم است تا اداء نماید.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث لازم دیده شده است تا آنچه توسط دست از مال مردم گرفته شده است، پس مسترد گردد.

-
- 1- بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ج 2 ص 442. شمس الدين الشيخ محمد عرفه الدسوقي، حاشية الدسوقي، طبع بدار إحياء الكتب العربية عيسى البابي الحلبي وشركاه، بدون تاريخ، ص 346. أبو القاسم، محمد بن أحمد بن محمد بن عبد الله، ابن جزى الكلبي الغرناطي (المتوفى: 741هـ)، القوانين الفقهية، المدينة المنورة، الناشر: الجامعة الإسلامية، الطبعة: السنة الثالثة - العدد الأول، 1390هـ/1970م : ص 360.
 - 2- ابن رشد الحفيد، بداية المجتهد، ج 2 ص 442. الدسوقي، حاشية الدسوقي، ص 346. ابن جزى، القوانين الفقهية، ص 360.
 - 3- أبو اسحاق إبراهيم بن علي بن يوسف الشيرازي (المتوفى: 476هـ)، المهذب في فقه الإمام الشافعي، بيروت، الناشر: دار الكتب العلمية، عدد الأجزاء: 3، بدون طبع و تاريخ، ج 2 ص 284.
 - 4- أبو محمد موفق الدين عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة الجماعلي المقدسي ثم الدمشقي الحنبلي، الشهير بابن قدامة المقدسي (المتوفى: 620هـ)، المغني لابن قدامة، القاهرة، الناشر: مكتبة القاهرة، عدد الأجزاء: 10، تاريخ النشر: 1388هـ - 1968م، ج 8 ص 270. مصطفى بن سعد بن عبده السيوطي شهرة، الرحباني مولدا ثم الدمشقي الحنبلي (المتوفى: 1243هـ)، مطالب أولي النهى في شرح غاية المنتهى، الناشر: المكتب الإسلامي، عدد الأجزاء: 6، الطبعة: الثانية، 1415هـ - 1994م، ج 3 ص 344.
 - 5- أبو اسحاق الشيرازي، المهذب في فقه الإمام الشافعي، ج 2 ص 284.
 - 6 - أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني (المتوفى: 273هـ)، سنن ابن ماجه، المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد - محمد كامل قره بللي - عبد اللطيف حرز الله، الناشر: دار الرسالة العالمية، الطبعة: الأولى، 1430 هـ - 2009 م، رقم الحديث 2400. سجستاني، سنن أبي داود، رقم الحديث 3561. ترمذی، سنن الترمذی، رقم الحديث 1266. ابن حجر این حدیث را صحیح می داند. ابن حجر عسقلانی، التلخیص الحبير في تخريج أحاديث الرافعي الكبير، رقم الحديث 1267.

دلیل دوم: سبب وجوب هر کدام از قطع و ضمان متفاوت است، پس ضمان برای حق آدمی واجب است، و قطع به سبب حق الله متعال واجب است، پس به انجام یکی مانع انجام دیگری نمیگردد، مانند: دیت و کفاره، جزاء و قیمت در قتل کردن شکار حرم که در ملکیت کسی باشد.⁽¹⁾

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی، قول شافعی ها و حنبلی ها راجح می باشد، به دلایل ذیل:

1- از جهت اختلاف سبب هر کدام از قطع و ضمان، پس ضمان برای حق آدمی واجب است، و قطع

به سبب حق الله متعال واجب است و با انجام دادن یکی آن، دیگرش ساقط نمی گردد.

2- در حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته شد: بر دست آنچه گرفته است، لازم است تا اداء

نماید، یعنی با قطع دست، حق مردم که مال است ساقط نمی گردد، مگر که مسترد گردد.

3- از جهت ضعف در حدیث که احناف از او استدلال میکنند: لَا عَرَمَ عَلَى السَّارِقِ بَعْدَ قَطْعِ يَمِينِهِ.⁽²⁾

ترجمه: ضمان بالای سارق نیست، بعد از اینکه دست راستش قطع میشود.⁽³⁾

کود جزا هم چنین تصریح می کند: در تمام حالات مندرج این فصل محکمه سارق را علاوه بر جزای

پیش بینی شده به رد مال مسروقه، مثل یا قیمت آن، به نرخ روز، نیز محکوم می نماید.⁽⁴⁾

در این ماده هم مشخص گردید که کود جزا هم مطابق مذهب شافعی ها و حنبلی ها عمل کرده است

و میان تاوان و جزا جمع را درست دانسته است.

مطلب هشتم: مجازات سارق در تکرار سرقت

اپای چپ اش در سرقت دوم قطع گردد.⁽⁵⁾ اما اختلاف شان در قطع دست

چپ در سرقت سوم، و پای راست در سرقت چهارم است.

احناف و حنبلی ها می گویند: بعد از دست راست و پای چپ هیچ عضوی از اعضای سارق قطع

نمیشود،

1 - ابن قدامة، المغني، ج 8 ص 270.

2- الدارقطني، سنن الدارقطني، رقم الحديث 3396. این حدیث در سندش شخص بنام سعید بن ابراهیم است، امام دارقطنی میگوید: این شخص مجهول است، اگر چند این حدیث از طرق دیگر هم روایت شده است، ولی ثابت نیست، بلکه مناکیر است، بنابر این قابل استدلال را ندارد. جمال

الدین أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزي، التحقيق في أحاديث الخلاف، رقم الحديث 1850.

3- الفقه الاسلام و ادلته، ج 7 ص 363.

4- وزارت عدلیه، کود جزا، جریده رسمی (1260)، ماده (710).

5- فتح القدير، ج 4 ص 248. مطالب أولي النهی في شرح غاية المنتهی، ج 3 ص 343. مغني المحتاج، ج 4 ص 178. القوانين الفقهية، ص 360.

ولی ضامنی مال مسروق است، و تعزیر و حبس هم گردد تا توبه کند. (1)

دلایل احناف و حنبلی ها: حدیث شریف است: عَنْ عَلِيٍّ (2) قَالَ: إِذَا سَرَقَ السَّارِقُ قُطِعَتْ يَدُهُ الْيُمْنَى، فَإِنْ عَادَ قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى، فَإِنْ عَادَ ضَمِنَتْهُ السَّجُنُ حَتَّى يُحَدِّثَ خَيْرًا، إِنْ أَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ أَنْ أَدْعَهُ لَيْسَ لَهُ يَدٌ يَأْكُلُ بِهَا وَيَسْتَنْجِي بِهَا، وَرِجْلٌ يَمْشِي عَلَيْهَا. (3)

ترجمه: از علی رضی الله عنه روایت است، که فرمود: وقتیکه سارق سرقت کرد، دست راستش قطع گردد، اگر دوباره تکرار کرد، پای چپش قطع گردد، اگر بار سوم تکرار کرد، حبس اش کند تا سخن خیر بگوید (توبه کند)، به راستی حیاء میکنم از الله متعال، که او را بگذارم که برایش دست نباشد که توسط اش بخورد و استتجاء بزند، و پای نداشته باشد که راه برود.

وجه استدلال از حدیث: علی رضی الله عنه، دست چپ و پای راست سارق را قطع نمی کند. (4)
مالکی ها و شافعی ها می گویند: اگر در مرتبه سوم سرقت کرد، دست چپ اش قطع گردد، اگر در مرتبه چهارم سرقت کرد، پای راست اش را قطع کند، اگر باز هم تکرار کرد، تعزیر کند، زیرا سرقت در مرحله پنجم گناه و معصیتی است که حد و کفاره ندارد، بلکه تعزیر گردد. (5)

دلیل مالکی ها و شافعی ها: حدیث شریف است: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا سَرَقَ السَّارِقُ فَأَقْطَعُوا يَدَهُ، وَإِنْ عَادَ فَأَقْطَعُوا رِجْلَهُ، فَإِنْ عَادَ فَأَقْطَعُوا يَدَهُ، فَإِنْ عَادَ فَأَقْطَعُوا رِجْلَهُ». (6)
ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: وقتیکه سارق

1- بدائع الصنائع، ج 4 ص 86. فتح القدير، ج 4 ص 248. المغني لابن قدامة، ج 8 ص 264. 8/264، مطالب أولي النهى في شرح غاية المنتهى، ج 3 ص 343.

2- علي بن أبي طالب عبد مناف بن عبد الله بن هاشم القرشي، أبو الحسن الهاشمي، أمير المؤمنين و خليفه چهارم اسلام، پسر كاكا و دامادی رسول الله - صلی الله علیه وسلم است، همسرش فاطمه الزهراء، و پسرانش حسن و حسین است، اولین طفلی بود که در اسلام داخل شد، در سال 40 هجری در کوفه به شهادت رسید. السيد أبو المعاطي النوري - أحمد عبد الرزاق عید - محمود محمد خليل، موسوعة أفعال الإمام أحمد بن حنبل في رجال الحديث وعلله، عدد الأجزاء: 4، دار النشر: عالم الكتب، الطبعة: الأولى، 1417 هـ / 1997 م، ج 3 ص 41.

3- سنن الدارقطني، رقم الحديث 3166. أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرُوْجْردي الخراساني، أبوبكر البيهقي (المتوفى: 458هـ)، السنن الكبرى، المحقق: محمد عبد القادر عطا، بيروت - لبنان، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الثالثة، 1424 هـ - 2003 م، رقم الحديث 17269. سند این حدیث ضعیف است. ابن حجر العسقلاني، الدَّرَايَةُ فِي تَحْرِيجِ أَحَادِيثِ الْهَدَايَةِ، المحقق: السيد عبدالله هاشم اليماني المدني، بيروت، الناشر: دار المعرفة، عدد الأجزاء: 1، ص 111.

4- فتح القدير، ج 4 ص 248.

5- محمد بن أحمد بن عرفة الدسوقي المالكي (المتوفى: 1230هـ)، حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، الناشر: دار الفكر، عدد الأجزاء: 4، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ، ج 4 ص 332. بداية المجتهد، ج 2 ص 443. مغني المحتاج، ج 4 ص 178. القوانين الفقهية، ص 360.

6- سنن الدارقطني، رقم الحديث 3392. در سند این حدیث عَصْمَةَ بْنِ مَالِكٍ قرار دارد که امام دارقطنی میگوید: ضعیف است و حدیث ضعیف در حدود و قصاص قابل قبول قبول نیست. أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: 852هـ)، التلخيص الحبير في تخريج أحاديث الرافعي الكبير، الناشر: دار الكتب العلمية، عدد الأجزاء: 4، الطبعة: الطبعة الأولى 1419 هـ. 1989 م، رقم الحديث 1781. محمد

سرقت کرد، دستش را قطع کنید، اگر تکرار کرد، پایش را قطع کنید، اگر تکرار کرد، دستش را قطع کنید، اگر باز هم تکرار کرد، پایش را قطع کنید.

وجه استدلال از حدیث: دستور پیامبر صلی الله علیه و سلم است به قطع دست و پای سارق اگر مرحله سوم و چهارم هم سرقتش را تکرار کند.⁽¹⁾

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی مشخص می گردد که قول احناف و حنبلی ها راجح است، به چند دلیل:

1- در این قسمت حدیث صحیح وجود ندارد، زیرا: حدیث که شوافع و مالکیه از آن استدلال می کند:

«إِذَا سَرَقَ السَّارِقُ فَأَقْطَعُوا يَدَهُ، وَإِنْ عَادَ فَأَقْطَعُوا رِجْلَهُ، فَإِنْ عَادَ فَأَقْطَعُوا يَدَهُ، فَإِنْ عَادَ فَأَقْطَعُوا رِجْلَهُ».⁽²⁾ ترجمه: وقتی سارق سرقت کرد، دستش را قطع کنید، اگر تکرار کرد، پایش را قطع کنید، اگر تکرار کرد، دستش را قطع کنید، اگر باز هم تکرار کرد، پایش را قطع کنید.

این حدیث ضعیف است، و احادیث ضعیف در احکام شرعی از قبیل حدود و قصاص و آنچه که متعلق به حلال و حرام است، قابل قبول نیست.⁽³⁾

2- همچنان بخاطر احتیاط که عضوی از اعضای انسان بدون دلیل مؤثق قطع نگردد، باید دیدگاه

مذهب احناف و حنابله گرفته شود.⁽⁴⁾

مطلب نهم: مکان قطع در وقت مجازات

مکان قطع دست: مچ دست (بند میان آرنج و پنجه) است.⁽⁵⁾

بن صالح العثیمین، مصطلح حدیث (قواعد و ضوابطی که به وسیله ی آن حدیث صحیح از ضعیف تشخیص داده می شود)، ترجمه و تعلیق و اضافات: محمد عبد اللطیف، کابل، انتشارات رسالت، چاپ اول، 1389 هـ ش، ص 121.

1- مغنی المحتاج، ج 4 ص 178.

2- سنن الدارقطنی، رقم الحدیث 3392. در سند این حدیث عَصْمَةُ بِنُ مَالِكٍ قرار دارد که امام دارقطنی میگوید: ضعیف است و حدیث ضعیف قابل استدلال نیست. أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلانی (المتوفی : 852 هـ)، التلخیص الحبیر فی تخریج أحادیث الرافعی الکبیر، الناشر : دار الکتب العلمیة، عدد الأجزاء : 4، الطبعة: الطبعة الأولى 1419 هـ. 1989 م، رقم الحدیث 1781.

3 - محمد بن صالح العثیمین، مصطلح حدیث (قواعد و ضوابطی که به وسیله ی آن حدیث صحیح از ضعیف تشخیص داده می شود)، ترجمه و تعلیق و اضافات: محمد عبد اللطیف، کابل، انتشارات رسالت، چاپ اول، 1389 هـ ش، ص 121. صبحی الصالح، علوم الحدیث ومصطلحه، دار العلم للملایین، بیروت - لبنان، ص 93.

4- الفقه الاسلامی و ادلته، ج 7 ص 365.

5- المبسوط، ج 9 ص 133.

دلیل: حدیث شریف است: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «قَطَعَ يَدَ السَّارِقِ مِنَ الْمَفْصِلِ».(1)

ترجمه: پیامبر صلی الله علیه و سلم قطع کرد دست سارق را از مچ دست.

وجه استدلال از حدیث: قطع کردن پیامبر صلی الله علیه و سلم دست سارق را از مچ دست اش، این دلیل

ثبوت برای مدعا است.(2)

و مکان قطع در پای، بجلک است.(3)

دلیل حدیث شریف است: عن عمر (4) رضي الله عنه أنه قطع الرجل من المفصل.(5)

ترجمه: از عمر رضی الله عنه روایت است که او قطع کرد پای سارق را از بجلک.

وجه استدلال از حدیث: قطع کردن عمر رضی الله عنه است، پای سارق را از مفصل(بجلک) و این دلیل

بر این مدعا است، عمل عمر رضی الله عنه برای ما دلیل است.(6)

دلیل براینکه فعل و عملکرد عمر رضی الله عنه برای ما دلیل است، این حدیث است: عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ (1)،

الْيَمَانِ (1)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : "إِنِّي لَا أَدْرِي مَا قَدَرُ بَقَائِي فِيكُمْ، فَافْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ

بَعْدِي"،

1- أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرُوْجَرْدِي الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: 458هـ)، معرفة السنن والآثار، المحقق: عبد المعطي أمين قلعجي، كراچي - باكستان، الناشر: جامعة الدراسات الإسلامية، عدد الأجزاء: 15، الطبعة: الأولى، 1412هـ - 1991م، رقم الحديث 17211. این حدیث حسن است. تلخیص الحبير في أحاديث الرافي الكبير، رقم الحديث 1710.

2- البنایة شرح الهدایة، ج 7 ص 49.

3- عبد الرحمن بن محمد بن سليمان المدعو بشيخي زاده، يعرف بداماد أفندي (المتوفى: 1078هـ)، مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر، الناشر: دار إحياء التراث العربي، عدد الأجزاء: 2، بدون طبعة وبدون تاريخ، ج 1 ص 623.

4- عمر بن الخطاب بن نُفَيْل بن عَبْدِ الْعَزْزَى بن رِيَّاح بن فَرَط بن رَزَّاح بن عَدِي بن كَعْب بن لُؤَيٍّ، أمير المؤمنين، أبو حفص، القُرَشِي العدوي، الفاروق رضي الله عنه. [المتوفى: 23 هـ]، در سال ششم بعثت در حالیکه 27 ساله بود ایمان آورد و در تمام غزوات همراهی رسول الله اشتراک داشت، در خلافت ابوبکر الصديق مشاور ارشد بود، و بعد از وفات ابوبکر الصديق به خلافت رسید، توسط ابولؤلؤ مجوسی در سال 23هـ به شهادت رسید. شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَائِمَاز الذهبي (المتوفى: 748هـ)، تاريخ الإسلام وَوَفِيَّات المشاهير وَالْأعلام، المحقق: الدكتور بشار عَوَّاد معروف، الناشر: دار الغرب الإسلامي، عدد الأجزاء: 15، الطبعة: الأولى، 2003 م، ج 2 ص 138.

5- عبد الله بن محمد بن أبي شيبة إبراهيم بن عثمان ابن أبي بسكر بن أبي شيبة الكوفي العبسي المتوفى سنة 235 هـ، مصنف ابن أبي شيبة في الاحاديث والآثار، بيروت، مكتب الدراسات والبحوث في دار الفكر دار الفكر، ج 23 ص 21. این حدیث منقطع است. محمد ناصر الدين الألباني، إرواء الغليل في تخريج أحاديث منار السبيل، بيروت، الناشر، المكتب الإسلامي، الطبعة الثانية 1405 هـ - 1985م، ج 8 ص 92. حدیث منقطع به اتفاق علما ضعیف است، و علت ضعیف شمردن آن نیز به سبب جهل به حال راوي محذوف است و قابل استدلال در احکام بوده نمی تواند. محمود طحان، تیسیر مصطلح الحدیث، المحقق: سعد بن عبد الرحمن الراشد، الرياض، الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، 1405هـ = 1985م، ص 63 - 64.

6- البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ج 5 ص 66.

وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ (2).

ترجمه: از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت است، که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: نمیدانم که چی مدت دیگر در بین شما باقی خواهم ماند، پس اقتداء کنید به دوکسی بعد از من، اشاره به ابوبکر و عمر کرد.

وجه استدلال از حدیث: دستور پیامبر صلی الله علیه و سلم است به اقتداء کردن بعد از خودش به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما (3).

آویزان کردن عضوی مقطوعه در گردن سارق: وقتیکه دست سارق را قطع کرد، برخی ها می گویند: که دست مقطوعه اش را در گردنش، ساعتی آویزان کند (4).

دلیل شان در این مورد: روایت فضالة بن عبید، است که: أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- بِسَارِقٍ فَقَطَعَتْ يَدَهُ ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَعُلِقَتْ فِي عُنُقِهِ (5).

ترجمه: شخص دزد را به پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده شد، پس قطع کرده شد دستش، سپس امر کرد که دستش را در گردنش آویزان کند، پس آویزان کرده شد.

وجه استدلال از حدیث: دستور پیامبر صلی الله علیه و سلم است به معلق کردن دست سارق به گردنش (6).
همچنان در این کار یک نوع توبیخ است برای مردم در جلوگیری از سرقت است (1).

1- حُدَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانَ بْنِ جَابِرِ بْنِ أَسِيدٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعُبَيْدِيُّ، [المتوفى: 36 هـ]، یکی از صحابه های مشهور و صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم است: شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَائِمَازِ الذَّهَبِيِّ، (المتوفى: 748 هـ)، تاریخ الإسلام وَوَفِيَاتِ الْمَشَاهِيرِ وَالْأَعْلَامِ، الناشر: دار الغرب الإسلامي، الطبعة: الأولى، 2003 م: ج 2 ص 277.

2- محمد بن یزید، ابن ماجه، أبو عبد الله القزويني (المتوفى: 273 هـ)، سنن ابن ماجه، المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد - محمد كامل قره بللي - عبد اللطيف حرز الله، الناشر: دار الرسالة العالمية، عدد الأجزاء: 5، الطبعة: الأولى، 1430 هـ - 2009 م، رقم الحديث 97. این حدیث صحیح است. محمد ناصر الدین الألبانی (المتوفى: 1420 هـ)، صحیح وضعیف سنن الترمذی، مصدر الكتاب: برنامج منظومة التحقيقات الحديثية - المجاني - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندرية، رقم الحديث 3662.

3- يوسف بن موسى بن محمد، أبو المحاسن جمال الدين المَلْطِيُّ الحنفي (المتوفى: 803 هـ)، المعتصر من المختصر من مشكل الآثار، بيروت، الناشر: عالم الكتب، عدد الأجزاء: 2، ج 2 ص 279.

4- محمد بن فرامرز بن علي الشهير بملأ - أو منلا أو المولى - خسرو (المتوفى: 885 هـ)، درر الحکام شرح غرر الأحكام، الناشر: دار إحياء الكتب العربية، عدد الأجزاء: 2، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ، ج 2 ص 82.

5- سنن أبي داود، رقم الحديث 4413. الجامع الصحيح سنن الترمذی، رقم الحديث 1447. السنن الكبرى، رقم الحديث 17731. در سند این حدیث حجاج بن أرتاة قرار دارد و او شخص ضعیف است و حدیث ضعیف قابل استدلال بوده نمیتواند. محمد ناصر الدین الألبانی، مختصر إرواء الغلیل - الألبانی، الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية - 1405 - 1985، عدد الأجزاء: 1، رقم الحديث 2432.

6- علي بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي، الشهير بالماوردي (المتوفى: 450 هـ)، الحاوي الكبير في فقه مذهب الإمام الشافعي وهو شرح مختصر المزني، المحقق: الشيخ علي محمد معوض - الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، بيروت - لبنان، الناشر: دار الكتب العلمية، عدد الأجزاء: 19، الطبعة: الأولى، 1419 هـ - 1999 م، ج 13 ص 324.

ولی دلیل شان از حدیث فوق درست نیست، زیرا ضعیف است و حدیث ضعیف به اتفاق علما قابل استدلال

در احکام ندارد.(2)

بنابر این بهتر است تا دستش در گردنش آویزان نگردد.(3)

داغ کردن محل قطع: بعد از قطع، محل قطع را داغ و یا هم طبابت نماید کند تا شریان رگ ها بسته شده و خون از آن روان نشود.(4)

دلیل: حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم است: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- أُتِيَ بِسَارِقٍ سَرَقَ شَمْلَةَ فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا قَدْ سَرَقَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- : مَا أَخَالُهُ سَرَقَ. قَالَ السَّارِقُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- : اذْهَبُوا بِهِ فَأَقْطَعُوهُ ثُمَّ احْسِبُوهُ ثُمَّ أَتُونِي بِهِ. فَقُطِعَ فَأَتَى بِهِ فَقَالَ : نُبِّإِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ: ثُبْتُ إِلَى اللَّهِ. قَالَ : تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ.(5)

ترجمه: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: به پیامبر صلی الله علیه و سلم شخص سارق را که چادری را سرقت کرده بود، آورده شد، صحابه به رسول الله صلی الله علیه و سلم عرض کردند که این شخص سرقت و دزدی کرده است، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: با فکر و اندیشه خود دزدی کردی؟ سارق گفت: بلی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: این شخص را ببرید، دستش را قطع کنید، بعد از آن محل قطع را داغ نماید، بعد از آن پیش من بیآورید، پس قطع کرد دستش را و پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم آورد، پیامبر صلی الله علیه و سلم برایش گفت: بسوی الله متعال توبه کن! سارق گفت: بسوی الله متعال توبه کردم. پیامبر گفت: الله توبه ات را قبول کرد. وجه استدلال از حدیث: دستور و امر پیامبر صلی الله علیه و سلم است که بعد از قطع، محل قطع باید داغ شود.(6)

مطلب دهم: ویژگی های سرقت

- 1- غایة المنتهی، ج 3 ص 343.
- 2 - محمود طحان، تیسیر مصطلح الحدیث، ص 64.
- 3 - الفقه الاسلامی و ادلته، ج 7 ص 368.
- 4- المذهب، ج 2 ص 283. غایة المنتهی، ج 3 ص 343.
- 5- السنن الکبری، رقم الحدیث 17715. سنن الدارقطنی، رقم الحدیث 71. عبد الرزاق بن همام الصنعانی، مصنف عبد الرزاق، تحقیق: حبيب الرحمن الأعظمی، بیروت، الناشر: المکتب الإسلامی، الطبعة الثانية، 1403، رقم الحدیث 18923. سند و رجال این حدیث صحیح است. نور الدین علی بن ابی بکر الهیثمی المتوفی سنة 807هـ، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بیروت، طبعة دار الفكر، طبعة 1412 هـ، الموافق 1992 میلادی، رقم الحدیث 10662.
- 6- محبی الدین یحیی بن شرف النووی (المتوفی: 676هـ)، المجموع شرح المذهب، بیروت، الناشر: دار الفكر، ج 20 ص 98.

سرقت دارای ویژگی های ذیل است:

1- حد سرقت حق الله متعال است: حد سرقت به اتفاق فقهاء اسلام، حق خالص الله متعال است،

از همین جهت وقتیکه ثابت گردد، احتمال بخشش، صلح و برائت را ندارد، اگر حکم کرد قاضی به قطع دست سارق، اما مالک مال، سارق را بخشید، این بخشش مالک مال باطل است، زیرا صحت عفو و بخشش وقتی تحقق پیدا میکند که بخشش کردن حق بخشش کننده باشد، در حالیکه قطع دست حق خالص الله متعال است.⁽¹⁾

از همین جهت احناف این قاعده را وضع کرده است، که: الصلح عن الحدود باطل.² یعنی صلح در حدود الله متعال باطل است.

2- تداخل در حد سرقت: اگر یک شخص چندین سرقت را انجام میدهد، سپس این سرقت ها به

قاضی می رسد، یک حد قائم کند که همانا قطع دست است، این قطع برای تمام سرقت هایش کفایت میکند، زیرا جرایم سرقت از یک جنس است با یک جزاء کفایت میکند، طوریکه در زنا همین حکم است، و هم مقصود از اقامه حد: زجر و توبیخ برای سارق است، این کار به تطبیق یک جزاء حاصل میگردد.⁽³⁾

3- عدم عفو و سفارش بر جزای سارق: به همین شکل اگر حد نزد قاضی یا زعیم و حاکم

ثابت گردید، حق ندارند که سارق را عفو یا سفارش کند؛ زیرا حد حق الله متعال است، سفارش و بخشش آن جایز نیست.⁽⁴⁾

دلیل: حدیث شریف است: عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ فُرَيْشًا أَهَمَّتْهُمُ الْمَرْأَةُ الْمَخْرُومِيَّةُ الَّتِي سَرَقَتْ، فَقَالُوا: مَنْ يُكَلِّمُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَنْ يَجْتَرِي عَلَيْهِ إِلَّا أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، حَبُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَكَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «أَتَشْفَعُ فِي حَدِّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ» ثُمَّ قَامَ فَخَطَبَ، قَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا ضَلَّ مَنْ قَبْلَكُمْ، أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ الشَّرِيفُ

1- المبسوط، ج 9 ص 185.

2- محمود حمزة، الفرائد البهية في القواعد الفقهية، بيروت، دار الفكر، الطبعة: الأولى 1404 هـ، ص 147.

3- بدائع الصنائع، ج 7 ص 55. المبسوط، ج 9 ص 185. المهذب، ج 2 ص 263.

4- المبسوط، ج 9 ص 133. بدائع الصنائع، ج 7 ص 98. بداية المجتهد، ج 2 ص 443. حاشية الدسوقي، ج 4 ص 332. مغني المحتاج، ج 4 ص 178. مغني المحتاج، ج 8 ص 259.

تَرَكَوهُ، وَإِذَا سَرَقَ الضَّعِيفُ فِيهِمْ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَابْتِغَاءَ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سَرَقَتْ لَقَطَعُ مُحَمَّدٌ يَدَهَا. (1)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که فرمود: قوم قریش در مورد زنی از بنی مخزوم که سرقت کرده بود به تشویش افتیدند و گفتند کسی باید با رسول الله، صحبت نموده و شفاعت او نماید. گفتند چه کسی جز اسامه بن زید محبوب رسول الله صلی الله علیه و سلم جرئت اینکار را دارد. پس اسامه نزد رسول الله رفت و شفاعت آن زن را نمود. پیامبر صلی الله علیه و سلم به خشم آمده و گفت: آیا در مورد حدی از حدود الله به من شفاعت میکنی؟! بعد از آن برخاسته و به مردم خطبه ایراد کرد و فرمود: امتهایی که قبل از شما هلاک شدند به این علت بود که چون یکی از اشرافیان شان سرقت میکرد او را ترك میکردند و چون کسی از ضعفاي شان سرقت میکرد حد را بروي تطبیق میکردند. پس سوگند به الله که اگر فاطمه بنت محمد سرقت کند دستش را قطع میکنم.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم مردم را از عفو، سفارش و شفاعت خواهی در مورد حدی از حدودی الله متعال منع می کند. (2)

1- صحیح البخاری، رقم الحدیث 6788.

2- بدایة المجتهد، ج 2 ص 443.

فصل دوم

شرایط سرقت و دلایل اثبات آن

این فصل دارای دو مبحث است:

مبحث اول: شرایط سرقت در فقه و کود جزای افغانستان

مبحث دوم: دلایل اثبات سرقت در فقه و کود جزای افغانستان

مبحث اول

شرایط سرقت در فقه و کود جزای افغانستان

این مبحث دارای چهار مطلب است:

مطلب اول: شرایط سارق

مطلب دوم: شرایط مسروق منه

مطلب سوم: شرایط مسروق

مطلب چهارم: شرایط مسروق فیه

مطلب اول: شرایط سارق

برای سارق هم در فقه و هم در کود جزای افغانستان، شرایط وضع گردیده است، که تفصیل آن قرار ذیل است:

فرع اول: شرایط سارق در فقه

برای اقامه و تطبیق جزای سرقت واجب است که بر شخص سارق شرایط پنج گانه مهیا گردد، از قبیل: صاحب اهلیت بودن، قصد بر انجام سرقت، عدم اضطرار بر انجام سرقت، نفی جزئیت میان سارق و مسروق منه و عدم شک و تردید در استحقاق سارق از مال مسروقه.⁽¹⁾

شرط اول: صاحب اهلیت بودن

جزا بر سارق مرد باشد و یا زن تطبیق نمی گردد، تا وقتی که صاحب اهلیت یعنی بالغ و عاقل نگردد.² وقت یکی از علایم بلوغ⁽³⁾ در شخص معلوم گردید، شخص بالغ محسوب می گردد. اما کسی که بالغ نگردیده باشد، حد و جزای سرقت بالایش نیست.⁽⁴⁾

در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَنِيْقَظَ وَعَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَعْقِلَ أَوْ يُفِيْقَ».⁽¹⁾ ترجمه: قلم (تکلیف) از سه گروه برداشته شده

1 - رد المحتار علی الدر المختار، ج 3 ص 265. بدایة المجتهد و نهاية المقتصد، ج 2 ص 437.

2 - رد المحتار علی الدر المختار، ج 3 ص 265. بدایة المجتهد و نهاية المقتصد، ج 2 ص 437. أبو الحسن علي بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي، الماوردي، (المتوفى: 450هـ)، الأحكام السلطانية، القاهرة، الناشر: دار الحديث، ص 228. أبو يعلى، محمد بن الحسين بن محمد بن خلف ابن الفراء (المتوفى: 458هـ)، الأحكام السلطانية للفراء، صححه وعلق عليه: محمد حامد الفقي، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان، الطبعة: الثانية، 1421 هـ - 2000 م، ص 268.

3 - علایم بلوغ که مشترک در مرد و زن است: 1- احتلام 2- برآمدن موی زیری ناف 3- بر آمدن موی زیری بغل 4- غلظت پیدا کردن صدا. علایم بلوغ در زن: 1- حیض 2- حمل. علایم بلوغ در مرد: بر آمدن ریش و بروت. وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية - الكويت، الموسوعة الفقهية الكويتية، ج 8 ص 188-192.

4 - رد المحتار علی الدر المختار، ج 3 ص 265.

است: از فرد خوابیده تا بیدار شود، و از بچه تا بزرگ (و بالغ) گردد، و از دیوانه تا عاقل شود، یا به هوش آید.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که قلم تکلیف از طفل تا وقتی بالغ نگردیده، برداشته شده است.

از همین جهت ابن حجر⁽²⁾ می گوید: أَجْمَعَ الْعُلَمَاءُ عَلَى أَنَّ الْإِحْتِلَامَ فِي الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ يُلْزَمُ بِهِ الْعِبَادَاتِ وَالْحُدُودُ وَسَائِرُ الْأَحْكَامِ.⁽³⁾ ترجمه: علماء اجماع نموده اند: که احتلام در مردان و زنان سبب لزوم عبادات، حدود و سایر احکام است.

همچنان فقهاء از جهت تطبیق جزا بالای سارق، بر شرط بودن عقلش اتفاق دارند، زیرا عقل مرکز و محل تکلیف است.⁽⁴⁾

در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَعَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَعْقِلَ أَوْ يُفِيقَ».⁽⁵⁾ ترجمه: قلم (تکلیف) از سه گروه برداشته شده است: از فرد خوابیده تا بیدار شود، و از بچه تا بزرگ (و بالغ) گردد، و از دیوانه تا عاقل شود، یا به هوش آید.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم یکی از موارد دیگری را که قلم تکلیف را از شخص بر می دارد، جنون یعنی ضد عقل گفته است.

1 - سنن ابن ماجه، رقم الحديث 2041. سجستانی، سنن أبي داود، رقم الحديث 4399. ابن حجر العسقلاني، الدَّرَائِيَّةُ فِي

تَخْرِيجِ أَحَادِيثِ الْهَدَايَةِ، المحقق: السيد عبدالله هاشم اليماني المدني، الناشر: دار المعرفة بيروت، جرقم الحديث 318.

2 - ابن حجر العسقلاني، (773 - 852 هـ = 1372 - 1449 م)، أحمد بن علي بن محمد الكنايني العسقلاني، أبو الفضل، شهاب الدين، مشهور به ابن حجر، یکی از علمای فقه، حدیث، جرح و تعدیل، تاریخ و اصول بود، در عسقلان فلسطین تولد گردیده است، پرورش و وفاتش در قاهره شده است، تألیفات زیادی از خود بجا گذاشته است، از جمله: الدرر الكامنة في أعيان المئة الثامنة، لسان الميزان، الإحكام لبيان ما في القرآن من الأحكام، ديوان شعر، الكافي الشاف في تخریج أحاديث الكشاف، ذیل الدرر الكامنة، ألقاب الرواة، تقریب التهذیب في أسماء رجال الحديث، الإصابة في تمييز أسماء الصحابة، تهذیب التهذیب في رجال الحديث، تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعة، تعريف أهل التقديس معروف به طبقات المدلسين، بلوغ المرام من أدلة الأحكام، المجمع المؤسس بالمعجم المفهرس، تحفة أهل الحديث عن شيوخ الحديث، نزهة النظر في توضیح نخبة الفكر في اصطلاح الحديث، فتح الباری شرح صحيح البخاری و غيره الزركلي، الاعلام، ج 1 ص 178. الضوء اللامع، ج 2 ص 36. محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني اليماني (المتوفى: 1250 هـ)، البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، الناشر: دار المعرفة - بيروت، ج 1 ص 87. آداب اللغة، ص 165. أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: 852، لسان الميزان، المحقق: دائرة المعارف النظامية - الهند، الناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية، 1390 هـ / 1971 م، ص 6-7.

3 - ابن حجر، فتح الباري شرح صحيح البخاری، ج 5 ص 277.

4 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 67. الدسوقي على الشرح الكبير، ج 4 ص 332-334. نهاية المحتاج، ج 7 ص 421. كشاف القناع، ج 6 ص 129.

5 - قزويني، سنن ابن ماجه، رقم الحديث 2041. سجستانی، سنن أبي داود، رقم الحديث 4399. ابن حجر العسقلاني، الدَّرَائِيَّةُ فِي تَخْرِيجِ أَحَادِيثِ الْهَدَايَةِ، المحقق: السيد عبدالله هاشم اليماني المدني، الناشر: دار المعرفة بيروت، جرقم الحديث 318.

مراد از جنون، جنون دایمی است، ولی اگر جنون موقتی بود، در این صورت جزا بالایش واجب می گردد، که سرقت را در حالتی بجا بودن عقل انجام داده باشد، اما اگر در حالت جنون انجام داده باشد، جزا واجب نیست.⁽¹⁾

فقهای اسلام شخص معتوه را هم از جمله مجنون قلم بانه نموده است، زیرا عته نوعی از جنون است، بنابراین از ادای حقوق منع می گردد.⁽²⁾

همچنان وقتی سرقت از شخص که در حالت خواب باشد صادر گردد، بالایش حکم تطبیق جزا واجب نمی گردد.⁽³⁾

در مورد پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ...».⁽⁴⁾ ترجمه: قلم (تکلیف) از سه گروه برداشته شده است: از فرد خوابیده تا بیدار شود. وجه استدلال از حدیث: در این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم صراحتاً فرموده است، که قلم تکلیف از شخص خوابیده برداشته شده است.

همچنان جزا بر شخص که در حالت بیهوشی سرقت کرده باشد، تطبیق نمی گردد.⁽⁵⁾

اما سرقت در حالت مستی و سکر دو حالت دارد: حالت اول: وقتی که سکر او را به سرقت کشانده باشد، در این صورت جزای سرقت بالایش تطبیق گردد، تا این کار گسترده نگردد، که هر کس سرقت کند، بخاطر رفعی جزای سرقت بالایش، ادعا کند که در حالت سکر انجام داده است. ولی اگر سکر او را به سرقت وادار نکرده بود، جزا از او دفع می گردد، از جهت موجودیت عذر و عدم قصد انجام سرقت.⁽⁶⁾

شرط دوم: علم بر انجام سرقت داشته باشد

1 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 67. الدسوقي على الشرح الكبير، ج 4 ص 332-334. نهاية المحتاج، ج 7 ص 421. كشاف القناع، ج 6 ص 129.
2 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 67. الدسوقي على الشرح الكبير، ج 4 ص 332-334.
3 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 67. شرح منتهى الإرادات، ج 3 ص 336.
4 - قزونی، سنن ابن ماجه، رقم الحديث 2041. سجستانی، سنن أبي داود، رقم الحديث 4399. ابن حدیث صحیح است. ابن حجر العسقلانی، الدرر الأیة فی تخریج أحادیث الهدایة، المحقق: السيد عبدالله هاشم الیمانی المدنی، الناشر: دار المعرفة بیروت، جرقم الحديث 318.
5 - الماوردی، الأحكام السلطانية، ص 228. ابویعلی، الأحكام السلطانية، ص 260.
6 - حاشية ابن عابدين، ج 3 ص 192. محمد بن عبد الله، المالکی، أبو عبد الله، الخرشی، (المتوفی: 1101 هـ)، شرح مختصر خليل للخرشي، الناشر: دار الفكر للطباعة - بیروت، جلد، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاریخ، ج 8 ص 101. المهذب، ج 2 ص 78، 279. ابن قدامة، المغنی، ج 8 ص 195.

جزای سرقت بر سارق تطبیق نمی‌گردد، مگر در صورتی که علم بر حرمت سرقت داشته باشد، یعنی بر حرمت فعلی که انجام می‌دهد سارق علم داشته باشد، پس جهالت از حرمت فعلش، معذور شمرده می‌شود و جزا بر بالایش تطبیق نمی‌گردد.⁽¹⁾

از عمر و عثمان رضی الله عنهما روایت است که فرمودند: لَا حَدَّ إِلَّا عَلَى مَنْ عَلِمَهُ.⁽²⁾ ترجمه: حد نیست

مگر بالای شخص که علم داشته باشد.

وجه استدلال از این اثر: در این اثر دیده شد که حد بالای شخصی تطبیق گردد، که علم به حرمت داشته باشد و یکی از موارد حد، سرقت است.

اما عدم علم از جزای سرقت از جمله رفع جزا محسوب نمی‌گردد، یعنی اگر یک شخص به حرمت سرقت علم دارد، ولی از جزای سرقت علم ندارد، این کارش او را از جزای سرقت خلاص کرده نمی‌تواند.⁽³⁾

شرط سوم: بر مال مسروق علم داشته باشد که ملکیت غیر است

همچنان سارق علم داشته باشد که آنچه را می‌گیرد، مال و ملکیت غیر است و اینکه این مال را بدون آگاهی و رضایت مالک آن گرفته است، از همین جهت جزا بالای اجاره گیرنده که مال کسی را به اجاره

1 - المغني، ج 8 ص 195.

2 - الشافعي أبو عبد الله محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبد المطلب بن عبد مناف المطلبي القرشي المكي (المتوفى: 204هـ)، مسند الإمام الشافعي، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، عام النشر: 1370 هـ - 1951م، رقم الحديث 1582. البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى، الخُسْرُوْجْردي، الخراساني، أبوبكر (المتوفى: 458هـ)، معرفة السنن والآثار، المحقق: عبد المعطي أمين قلجعي، الناشر: جامعة الدراسات الإسلامية (كراتشي - باكستان)، دار قتيبة (دمشق - بيروت)، دار الوعي (حلب - دمشق)، دار الوفاء (المنصورة - القاهرة)، الطبعة: الأولى، 1412هـ - 1991م، رقم الحديث 16868. أبو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع، الحميري، اليماني، الصنعاني، (المتوفى: 211هـ)، المصنف، المحقق: حبيب الرحمن الأعظمي، الناشر: المجلس العلمي - الهند، المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية، 1403هـ. رقم الحديث 13642. ابن أثر همراي روايات از طرق دیگرش صحیح است. صالح بن عبد العزيز بن محمد آل الشيخ، التكميل لما تخريجه من إرواء الغليل، الناشر: دار الفكر للطباعة - بيروت، ج 1 ص 126.

3 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 80. أبو عبد الله مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ فَرَحٍ، الأنصاري، الخزرجي، شمس الدين، القرطبي، (المتوفى: 671هـ)، الجامع لأحكام القرآن = تفسير القرطبي، تحقيق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش، الناشر: دار الكتب المصرية - القاهرة، الطبعة: الثانية، 1384هـ - 1964م. ج 6 ص 399. القليوبي وعميرة، ج 4 ص 196. كشاف القناع، ج 6 ص 135. حاشية البجيرمي على شرح المنهج، ج 4 ص 234.

گرفته است، تطبیق نمی شود، همچنین جزا بالای شخصی ودیعت گیرنده که به رضایت مالک آن مالش را گرفته است، تطبیق نمی شود.⁽¹⁾

شرط چهارم: نیت تملیک مال مسروق را داشته باشد

نیت تملیک را در مال که از طریق سرقت به دست آورده است، داشته باشد، از همین جهت جزای سرقت بالای شخص که مال کسی را بخاطر رفع نیازمندی اش، نه برای تملیک آورده است، تطبیق نمی گردد، یعنی مال را برای استعمال آورده است و پس مسترد می کند، یا به شکل مزاح و شوخی گرفته است، یا به این عقیده گرفته است که مالک آن به گرفتن رضایت دارد و غیره مثال های که قرائن به آن دلالت کند که هدف از گرفتن آن سرقت نیست، بلکه چیزی دیگر است، از جمله قرائن که دلالت بر نیت تملیک مال و سرقت می کند، کشیدن و بیرون کردن مال است از مکان و محل حرز، که قبلاً چنین کار را نکرده بود، در این حالت این شخص سارق محسوب می گردد، از جهت موجودیت قصد تملیک آن بر مال غیر.⁽²⁾

شرط پنجم: سرقت در حالت اختیار صورت گیرد

در اقدام کردنش به انجام عملی سرقت مختار باشد، از همین جهت بالای شخص که از روی اجبار سرقت را انجام می دهد، جزا تطبیق نمی گردد، زیرا اجبار شک و شبهه ایجاد نموده و حد به شبهه دفع می گردد.⁽³⁾

در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ عَنِّ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنَّسِيَانَ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ».⁽⁴⁾

ترجمه: الله متعال (لغزش های) خطا و کارهایی که افراد به فراموشی و تحت فشار و مجبوری انجام می دهند، را بخشیده است.

1 - فتح القدير، ج 4 ص 231. القوانين الفقهية، ص 360. المهذب، ج 2 ص 277. ابن قدامة، المغني، ج 9 ص 83.

2 - فتح القدير، ج 4 ص 230. إبراهيم بن علي بن محمد، ابن فرحون، برهان الدين اليعمرى (المتوفى: 799هـ)، تبصرة الحكام في أصول الأفضية ومناهج الأحكام، الناشر: مكتبة الكليات الأزهرية، الطبعة: الأولى، 1406هـ - 1986م، ج 2 ص 353. المهذب، ج 2 ص 277. منتهى الإرادات، ج 2 ص 480.

3 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 179.

4 - قزوينی، سنن ابن ماجه، رقم الحديث 2044، 2045. أبو عثمان سعيد بن منصور بن شعبة الخراساني الجوزجاني (المتوفى: 227هـ)، سنن سعيد بن منصور، المحقق: حبيب الرحمن الأعظمي، الناشر: دار السلفية - الهند، الطبعة: الأولى، 1406هـ - 1982م، رقم الحديث 1145. ابن حديد صحيح است. السيد أبو المعاطي النوري (المتوفى 1401 هجرية)، المسند الجامع، بيروت، الناشر: دار الفكر، رقم الحديث 7077. جمال الدين أبو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن المزني (المتوفى: 742هـ)، تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف، المحقق: عبد الصمد شرف الدين، طبعة: المكتبة الإسلامية، والدار القيمية، الطبعة الثانية: 1403هـ، 1983م، رقم الحديث 5905.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که اشخاص تحت فشار و اجبار از مجازات عملش معاف است.

شرط ششم: عدم اضطرار بر انجام سرقت

اول: اضطرار حالتی است که جزا را بر طرف می‌کند، یعنی حالت ضرورت و اضطرار برای انسان مباح می‌سازد تا از مال غیر به اندازه رفع اضطرار و حاجت استفاده نماید، تا از هلاکت نفس نجات پیدا کند.⁽¹⁾

در مورد الله متعال می‌فرماید: { فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ... }⁽²⁾.

ترجمه: هرکس که مجبور به خوردن آن شود بی آنکه علاقه مند و تجاوزکار باشد، پس گناهی بر او نیست. همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «لَا قَطْعَ فِي زَمَنِ الْمَجَاعِ».⁽³⁾ ترجمه: دست قطع نمی‌گردد، که سرقت در حالت گرسنگی صورت گرفته باشد.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که در حالت گرسنگی یعنی اضطرار دست قطع نمی‌گردد.

دوم: حاجت و نیازمندی از حالت اضطرار کمتر است، بنابراین این اگر شخص بخاطر حاجت و نیازمندی شدیدی که دارد، سرقت کند، حد از بالایش دفع می‌گردد، ولی تاوان و تعزیر از او دفع نمی‌گردد. از همین جهت فقهاء اجماع کرده اند که در سال قحطی اگر سرقت صورت گیرد، دست سارق قطع نمی‌گردد.⁽⁴⁾

از همین جهت ابن قیم جوزی⁽⁵⁾ رحمه الله می‌گوید: (وَهَذِهِ شُبُهَةٌ قَوِيَّةٌ تَدْرَأُ الْحَدَّ عَنِ الْمُحْتَاجِ ، وَهِيَ أَقْوَى مِنْ كَثِيرٍ مِنَ الشُّبُهَةِ الَّتِي يَذْكُرُهَا كَثِيرٌ مِنَ الْفُقَهَاءِ ، لَا سِيَّمَا وَهُوَ مَادُونٌ لَهُ فِي مُعَالَبَةِ صَاحِبِ الْمَالِ عَلَى أَخْذِ

1 - الميسوط، ج 9 ص 140. المذهب، ج 2 ص 282.

2 - {الانفال، آیه 173}.

3 - جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر بن محمد بن سابق الدين السيوطي، الجامع الصغير من حديث البشير النذير؛ بيروت، الناشر: دارالبحوث العلمية، 1407هـ، رقم الحديث 9916. این حدیث ضعیف است و قابل استدلال نیست. عبد الرحمن بن أبو بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى : 911هـ)، جامع الأحاديث، بيروت، دارالفکر، بدون تاریخ و طبع، رقم الحديث 17241.

4 - لجنة علماء برئاسة نظام الدين البلخي، الفتاوى الهندية، بيروت، الناشر: دار الفكر، الطبعة: الثانية، 1310 هـ، ج 2 ص 176. القليوبي وعميرة، ج 4 ص 162. ابن قدامة، المغني، ج 9 ص 4.

5 - محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد بن حريز الزرععيّ الدمشقيّ، شمس الدين أبو عبد الله ابن قيم الجوزية الحنبليّ (691-751)، یکی از بزرگترین شاگردان ابن تیمیه رحمه الله بود، در فقهات و علم در عصرش بی نظیر و حنبلی مذهب بود، تألیفات زیاد کرده است از جمله: تهذیب سنن أبي داود، سفر الهجرتين وباب السعادتین، شرح أسماء الكتاب العزيز، زاد المعاد في هدى خير العباد، القصيدة النونية في السنة، الصراط

مَا يَسُدُّ بِهِ رَمَقَهُ . وَعَامُّ الْمَجَاعَةِ يَكْثُرُ فِيهِ الْمَحَاوِجُ وَالْمُضْطَّرُّونَ ، وَلَا يَتَمَيَّزُ الْمُسْتَعْنِي مِنْهُمْ وَالسَّارِقُ لِغَيْرِ حَاجَةٍ مِنْ غَيْرِهِ ، فَاسْتَبَّهَ مَنْ يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ بِمَنْ لَا يَجِبُ عَلَيْهِ قُدْرِيٌّ).⁽¹⁾

ترجمه: این شبهه قوی است که حد را از شخص محتاج دفع می کند، و این احتیاجت از بسیاری شبهات دیگر کرده که فقهاء ذکر کرده است، قویتر است، از همین جهت برای شخص اجازه داده شده است تا از صاحب مال به شکل غلبه مقداری از مال که حیاتش را نجات می دهد، بگیرد، و در سال قحطی اشخاص نیازمند و اضطرار زیاد می گردد و اشخاص غنی از نیازمند و سارقی نیازمند از غیر نیازمند تمیز و تفکیک نمی شوند، بنابر این در شناسای اشخاص نیازمند از غیر نیازمند شک موجود می گردد، از همین جهت حد در همچون سال حد سرقت از بالای سارقین دفع می گردد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم مقدار مالی را که حاجت شخص مضطر را کفایت می کند، با این قولش تعیین نموده است: «كُلْ وَلَا تَحْمِلْ ، وَاشْرَبْ وَلَا تَحْمِلْ». ⁽²⁾ ترجمه: بخور، ولی حملش مکن، بنوش، ولی حملش مکن.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که شخص محتاج و مضطر از مال غیر بخورد و بنوشد، ولی حمل و برداشتن آن درست نیست.

شرط هفتم: عدم وجود قرابت میان سارق و مسروق منه

برخی وقت شخص سارق اصل شخص مسروق منه است مثل پدر و مادرش و برخی وقت هم فرعی مسروق منه است مثل پسر و دخترش و برخی وقت هم میان سارق و مسروق منه صله قرابت است مثل برادر و خواهرش و برخی وقت هم رابطه زوجیت میان شان است مثل زن و شوهر، بنابر این حکم هر کدام شان متفاوت است، که تفصیل شان قرار ذیل است:

المستقیم فی احکام اهل الجحیم و غیره. ولید بن حُسَیْنِ بن بَدَوِی بن مُحَمَّدِ الْأُمَوِیِّ، معجم أصحاب شیخ الإسلام ابن تیمیة، بیروت، الناشر: دار الفکر، 1430 هـ، ج 1 ص 136.

1 - محمد بن ابي بكر بن ابيوب بن سعد شمس الدين ابن قيم الجوزية (المتوفى: 751 هـ)، إعلام الموقعين عن رب العالمين، تحقيق: محمد عبد السلام ابراهيم، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1411 هـ - 1991 م، ج 3 ص 23.

2 - قزوینی، سنن ابن ماجه، رقم الحديث 2303. أحمد بن الحسين بن علي بن موسى، الخُسْرُوْجَرْدِي، الخراساني، أبو بكر البيهقي، (المتوفى: 458 هـ)، السنن الصغير للبيهقي، المحقق: عبد المعطي أمين قلعجي، دار النشر: جامعة الدراسات الإسلامية، كراتشي - باكستان، الطبعة: الأولى، 1410 هـ - 1989 م، رقم الحديث 3117. أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرُوْجَرْدِي الخراساني، أبو بكر البيهقي، (المتوفى: 458 هـ)، السنن الكبرى، المحقق: محمد عبد القادر عطا، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الثالثة، 1424 هـ - 2003 م، رقم الحديث 19659. این حدیث نهایت ضعیف است، ولی از طرق دیگر روایت ثابت است که حدیث را به حسن لغیره می سازد. محمد ناصر الدین الألبانی (المتوفى: 1420 هـ)، صحیح وضعیف سنن ابن ماجه، برنامج منظومة التحقيقات الحديثية - المجاني - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندرية، رقم الحديث 2303.

اول: سرقت کردن اصل از فرع: فقهای اسلامی اتفاق دارند که دست پدر وقتی که از مال فرزند و نواده هایش سرقت کند، قطع نمی گردد، زیرا برای سارق در مال مسروق منه احتمال حق وجود دارد، بنابر این حد رفع می گردد.⁽¹⁾

دلیل شان: این حدیث شریف است: عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي مَالًا وَوَلَدًا، وَإِنَّ أَبِي يُرِيدُ أَنْ يَجْتَا حَ مَالِي! فَقَالَ: «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ».⁽²⁾ ترجمه: از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است: که مردی گفت: یا رسول! من مالی دارم و فرزندم نیز دارم و پدرم می خواهد که مال مرا از بین ببرد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: تو و مالت از آن پدرت می باشی.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که در مال فرزند، پدر شریک است، همچنان حرف لام در « لِأَبِيكَ » برای اباحت است نه برای تملیک، یعنی مال فرزند از خود فرزند است و زکات هم بر بالای فرزند لازم می گردد و پدر هم از مال او میراث می گیرد و استفاده از مال فرزند برای پدر مباح است.⁽³⁾

دوم: سرقت کردن فرع از اصل: جمهور فقهاء می گویند: اگر فرزند از مال پدرش و یا پدر کلانش سرقت کند، دستش قطع نمی گردد، از جهت وجوب نفقه فرزند بر بالای پدر، و هم فرزند از پدر میراث می گیرد، همچنان برای فرزند حق دخول بر خانه پدر است، اینها همه امورات است که حد را از فرزند دفع می کند.⁽⁴⁾

سوم: سرقت از قرابت: جمهور فقهاء شامل مالکيه، شافعيه و حنابله می گویند: سرقت قرابت از برخی شان شبیه و شک را در حد وارد نمی کند، بنابر این شخصی که از مال برادر، خواهر، کاکا، عمه،

1 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 70. بداية المجتهد، ج 2 ص 490. القليوبي وعميرة، ج 4 ص 188. كشاف القناع، ج 6 ص 114. محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني اليمني (المتوفى: 1250هـ)، نيل الأوطار، تحقيق: عصام الدين الصباطي، الناشر: دار الحديث، مصر، الطبعة: الأولى، 1413هـ - 1993م، ج 6 ص 14-15.

2 - قزويني، سنن ابن ماجه، رقم الحديث 2291. سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم، الطبراني، (المتوفى: 360هـ)، المعجم الأوسط، المحقق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني، الناشر: دار الحرمين - القاهرة، رقم الحديث 6728. الشيباني، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد (المتوفى: 241هـ)، مسند الإمام أحمد بن حنبل، المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الأولى، 1421 هـ - 2001 م، 6902. ابن حدیث صحیح است. آلبانی، صحیح وضعیف سنن ابن ماجه، رقم الحديث 2291.

3 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 70. بداية المجتهد، ج 2 ص 490. القليوبي وعميرة، ج 4 ص 188. كشاف القناع، ج 6 ص 114.

4 - فتح القدير، ج 4 ص 238. الفتاوى الهندية، ج 2 ص 181. شرح مختصر خليل للخرشي، ج 8 ص 96. حاشية الدسوقي، ج 4 ص 337. محمد بن عبد الباقي بن يوسف، الزرقاني. شرح الزرقاني على موطأ الإمام مالك، بيروت، الناشر دار الكتب العلمية، سنة النشر 1411هـ، ج 8 ص 98. المدونة الكبرى، ج 6 ص 276. مغني المحتاج، ج 4 ص 162. المهذب، ج 2 ص 166. نهاية المحتاج، ج 7 ص 23. شرح منتهى الإرادات، ج 3 ص 371. كشاف القناع، ج 6 ص 114. ابن قدامة، المغني، ج 10 ص 286.

ماما، خاله، پسر و دختر اینها، مادر و خواهر شیرینی، زن پدر، شوهر مادر، اولاد زن و مادر زن، سرقت کند، باید دست سارق قطع گردد.⁽¹⁾

دلایل شان عموم این آیت است: **{وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...}**.⁽²⁾ ترجمه: و دست مرد و زن دزد را قطع کنید.

وجه استدلال از آیت: این آیت عام است، قریب و غیر قریب را شامل می گردد، مگر موارد را که در حدیث مستثنا شده است.⁽³⁾

دلیل دوم: همچنان قرابت اینها مانع شهادت شان نمی گردد، مثل که در فرع و اصل می گیرد، یعنی قرابت اینها قرابت شدید نیست که شبهه را ایجاد کند، از همین جهت می توانند علیه همدیگر شان شاهد قرار بگیرند و شهادت بدهند، ولی قرابت فرع و اصل قرابت شدید هستند، از همین جهت شاهد همدیگر شان قرار گرفته نمی توانند.⁽⁴⁾

اما احناف می گویند: شخصی که از ذی رحم محرم خود سرقت کند، دستش قطع نمی گردد، مانند: برادر، خواهر، کاکا، عمه، ماما و خاله.⁽⁵⁾

دلیل شان: بخاطر که دخول اینها برخانه برخی دیگر شان، معمولاً بدون اجازه است و این کار شبهه ایجاد نموده و حد سرقت را از سارق رفع می کند.⁽⁶⁾

دلیل دوم: همچنان قطع دست یکی از اینها به سبب سرقت که از دیگرشان کرده است، منجر به قطع رحم می شود و قطع رحم حرام است، نظر به این قاعده: **مَا أَقْضَى إِلَى الْحَرَامِ فَهُوَ حَرَامٌ**.⁷ ترجمه: هر عمل که منجر به حرام گردد، آن عمل هم حرام است.

1 - شرح مختصر خلیل للخرشي، ج 8 ص 96. حاشية الدسوقي، ج 4 ص 337. شرح الزرقاني على موطأ الإمام مالك، ج 8 ص 98. المدونة الكبرى، ج 6 ص 276. مغني المحتاج، ج 4 ص 162. المهذب، ج 2 ص 166. نهاية المحتاج، ج 7 ص 23. شرح منتهى الإرادات، ج 3 ص 371. كشاف القناع، ج 6 ص 114. ابن قدامة، المغني، ج 10 ص 286.

2 - {المائدة، آیه 38}.

3 - أبو زكريا، محيي الدين، يحيى بن شرف، النووي، (المتوفى: 676هـ)، المجموع شرح المهذب، بيروت، الناشر: دار الفكر، الطبعة الرابعة، ج 20 ص 94.

4 - إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن محمد بن مفلح، أبو إسحاق، برهان الدين (المتوفى: 884هـ)، المبدع في شرح المقنع، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، 8 جلد، الطبعة: الأولى، 1418 هـ - 1997 م، ج 7 ص 447.

5 - فتح القدير، ج 4 ص 239. الفتاوى الهندية، ج 2 ص 182.

6 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 75. الفتاوى الهندية، ج 2 ص 181. فتح القدير، ج 4 ص 239.

7 - فتح القدير، ج 4 ص 239. التشريع الجنائي الإسلامي مقارناً بالقانون الوضعي، ج 4 ص 131. وليد بن راشد بن سعيدان، القول الصحيح والرأي الراجح الملبح في أصول الفقه، الرياض، المكتب الإسلامية، 1422 هـ، ص 58.

اما شخص که سرقت می کند از ذی رحم خود که محرم نیست، مانند: پسر کاکا و عمه، دختر کاکا و عمه، پسر ماما و خاله، دختر ماما و خاله، بر بالای حد سرقت تطبیق گردد، زیرا اینها معمولاً بدون اجازه به خانه همدیگر شان داخل نمی گردد، پس حرز در حق شان محفوظ است.⁽¹⁾

قول راجح بعد از تحقیق و بررسی قول احناف است، به چند دلیل:

1- این قول به احتیاط نزدیک است، زیرا اگر حد بالای ذی رحم محرم تطبیق گردد، منجر به قطع صلح رحم می گردد، و قطع صله رحم از گناهان کبیره است.⁽²⁾

2- همچنان در این شکی نیست که شبهه موجود است و آن عبارت از دخول برادر و خواهر به خانه های همدیگر شان بدون اجازه و هم در حالات نیاز یک برادر از اموال برادر دیگرش بدون اجازه

استفاده می کند، نظر به این شبهات، حد از بالای شان ساقط می گردد.⁽³⁾

3- همچنان تأکید پیامبر صلی الله علیه وسلم به این است که حدود به شبهه باید رفع گردد، چنانچه می فرماید: ادْفَعُوا الْحُدُودَ مَا وَجَدْتُمْ لَهُ مَدْفَعًا.⁽⁴⁾ ترجمه: حدود را دفع کنید وقتی که برایش یک دفاع دفاع کننده (شبهه) پیدا گردید. و در روایت دیگر آمده است: ادْرءُوا الْحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ؛ فَإِنَّ الْإِمَامَ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ.⁽⁵⁾ ترجمه: حدود را از مسلمانان چه اندازه توان دارید، دفع کنید، اگر برایش راهی (شبهه) راهی (شبهه) مساعد گردید، رهایش نمایید، پس امام در عفو و بخشش خطا کند، بهتر است از اینکه در جزا خطا کند.

وجه استدلال از این دو حدیث: در هر دو حدیث تأکید بیشتر روی دفع حد با اندکترین شبهه است.

1 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 75. الفتاوی الهندیة، ج 2 ص 181. فتح القدير، ج 4 ص 239.

2 - التشريع الجنائي الإسلامي مقارناً بالقانون الوضعي، ج 4 ص 131.

3 - همان اثر، ج 4 ص 132.

4 - قزوینی، سنن ابن ماجه، رقم الحدیث 2545. این حدیث صحیح است. ابن حجر، التلخیص الحبیر فی تخریج أحادیث الراعی الکبیر، ج 4 ص 161.

5 - ترمذی، سنن الترمذی، رقم الحدیث 1424. 69. دارقطنی، أبو الحسن علی بن عمر بن أحمد بن مهدی بن مسعود بن النعمان بن دینار البغدادي (المتوفی: 385هـ)، سنن الدارقطنی، الناشر: مؤسسة الرسالة، بیروت - لبنان، الطبعة: الأولى، 1424 هـ - 2004 م، رقم الحدیث 8. ابن حجر، التلخیص الحبیر فی تخریج أحادیث الراعی الکبیر، ج 4 ص 160.

4- همچنان عمر رضی الله عنه می گوید: «لَئِنْ أُعْطِيَ الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقِيمَهَا بِالشُّبُهَاتِ». (1) ترجمه: اگر حدود را در موجودیت شبهات متوقف کنم، بهتر است از اینکه همراهی شبهات تطبیقش کنم.

وجه استدلال از این روایت: در این روایت هم دیده می شود که عمر رضی الله عنه هم عدم تطبیق حد را در موجودیت شبهه از تطبیق آن کرده بهتر دیده است.

شرط هشتم: عدم شک در استحقاق مال

وقتی برای سارق شک و شبهه ملکیت یا مستحق بودن در مال مسروقه ثابت گردد، جزای سرقت بالایش تطبیق نمی گردد، مثل که بالای شریک وقتی از مال شراکتش سرقت می کند، یا سرقت از بیت المال، یا سرقت از مال که برای سارق و دیگران به وقف داده شده است، یا سرقت از مال مدیونش و أمثال آن حد سرقت تطبیق نمی گردد. (2)

دلیل شان: در همه موارد فوق شک و شبهه وجود دارد، زیرا برای سارق در این مالها یک نوع حق است، بنابر این حق حد را از او دفع نموده و هم حد در صورت موجودیت شک و شبهه تطبیق نمی شود. (3)

فرع دوم: شرایط سارق در کود جزای افغانستان

در کود جزای افغانستان ماده 699 جزء اول، چنین تصریح نموده است: (1) سرقت عبارت است از گرفتن مال منقول ملکیت غیر، بدون رضایت به مقصد تملک. (4)
از این جزء ماده 699 کود جزا دانسته می شود که شرایط سارق عبارت از:

1- سارق مال منقول ملکیت غیر را بگیرد، ولی اگر ملکیت عامه باشد، در این صورت حد سرقت بالایش تطبیق نمی گردد، بلکه این موضوع به جزای تعزیری بر می گردد، طوریکه ماده 701 جزء اول این قانون تصریح می کند:

1 - أبو بكر ابن أبي شيبة، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستي العبيسي (المتوفى: 235هـ)، المصنف في الأحاديث والآثار لابن أبي شيبة، المحقق: كمال يوسف الحوت، الرياض، الناشر: مكتبة الرشد، الطبعة: الأولى، 1409هـ، رقم الحديث 28493. این روایت حسن است. علوي بن عبد القادر السَّاف، تخريج أحاديث وأثار كتاب في ظلال القرآن، لسيد قطب، الناشر: دار الهجرة للنشر والتوزيع، الطبعة: الثانية، 1416 هـ - 1995 م، ج 1 ص 147.

2 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 76. تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق، ج 3 ص 18.

3 - تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق، ج 3 ص 18. بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج 7 ص 76.

4 - وزارت عدلیه، کود جزا، ماده(699).

- (1) شخصی که اموال عامه یا اموالی که به مقصد استفاده عامه اختصاص داده شده است یا اموال متعلق به عبادگاه ها یا آثار تاریخی یا وسایل تأسیسات برق، گاز، آب یا واسطه نقلیه را به شکل غیر مجاز اخذ نماید، به حبس متوسط⁽¹⁾ محکوم می گردد.⁽²⁾
- 2- بدون رضایت بگیرد، یعنی در صورت رضایت سرقت محسوب نمی گردد، طوریکه در بحث فقه هم تذکر رفت.
- 3- نیت و قصد در گرفتن آن موجود باشد، یعنی با اختیار خود و بدون اجبار مال ملکیت غیر را به بگیرد، در صورتیکه به شکل اجبار بگیرد، حد بالایش تطبیق نمی گردد، بلکه تعزیر می گردد، طوریکه ماده 703 این قانون چنین تذکر می دهد:
- (1) شخصی که به اثر اکراه یا تهدید به استعمال سلاح مرتکب سرقت گردد، به حد اکثر حبس طویل⁽³⁾، محکوم می گردد.
- (2) هرگاه در اثر اکراه ضرب یا جرح واقع گردد مرتکب به حبس دوام درجه 2،⁴ محکوم می گردد.⁽⁵⁾
- در این ماده مشخص گردید که در صورت اکراه و اجبار به اجام سرقت، حد سرقت از مرتب آن برداشته شده و بالایش نظر به حجم جرم جزای تعزیری تعیین می گردد.⁽⁶⁾
- 4- به قصد تملیک بگیرد، یعنی اگر برای کدام هدف دیگری از قبیل: مزاح و شوخی، کار کردن و سپس مسترد کند، در این صورت حد سرقت بالایش تطبیق نمی گردد.⁽⁷⁾
- اگر این شرایط و شرایط که در فقه بکار رفت بر سارق صدق نکند، حد سرقت بالایش تطبیق نمی گردد، طوریکه ماده 699 کود جزا، جزء دوم چنین تصریح می کند: (2) هرگاه در جرم سرقت شرایط اقامه حد تکمیل نگردد یا به نحوی از انحا جزای حد سرقت ساقط شود، مرتکب تعزیراً مطابق احکام این فصل، مجازات می گردد.⁽⁸⁾

1 - حبس متوسط را ماده 147 جزء دوم این قانون چنین تصریح کرده است: 2- حبس متوسط بیش از یک سال تا پنج سال.

2 - همان اثر، (701)

3 - حبس طویل را ماده 147 این قانون چنین تصریح نموده است: حبس طویل بیش از پنج سال تا شانزده سال.

4 - حبس دوام درجه 2، در ماده 147 این قانون چنین تذکر رفته است: حبس دوام درجه 2، بیش از شانزده سال تا بیست سال.

5 - همان اثر، ماده (703).

6 - نصرالله ستانکزی، حقوق جزای افغانستان، کابل، انتشارات سید حسیب، چاپ اول، 1391 هـ.ش، ص 78.

7 - همان اثر، ص 78.

8 - وزارت عدلیه، کود جزا، ماده (699).

همچنان باید گفت که کود جزای افغانستان جزای تعزیری سرقت را بحث و بیان نموده است، اما جزای حدی آن را به فقه حنفی واگذار کرده است، طوری که ماده 2 چنین تصریح نموده است:

(1) این قانون جرایم و جزای تعزیری را تنظیم می نماید.

(2) مرتکب جرایم حدود، قصاص و دیت مطابق احکام فقه حنفی شریعت اسلام مجازات می گردد. (1)

مطلب دوم: شرایط مسروق منه

مطلب دوم در بحث شرایط سرقت، شرایط مسروق منه است که باید وجود داشته باشد، زیرا مال مسروقه وقتی در ملکیت کسی نباشد، یعنی مال مباحه و یا هم مال متروکه باشد، شخص که آنها را بگیرد، جزا متوجه اش نمی گردد، از همین جهت فقهاء برخی شرایط را در مسروق منه لازم دیده است، تا تعریف سرقت تکمیل گردد، این شرایط عبارت است از مسروق منه معلوم باشد، ملکیت مسروق منه بر بالای مال مسروقه صحیح باشد و هم مسروق منه مالش معصوم باشد، که تفصیل این شرایط قرار ذیل است:

شرط اول: مسروق منه معلوم باشد

جمهور فقهاء شامل احناف، شافعی ها و حنبلی ها می گویند: که حد از سارق ساقط می گردد، وقتی که مسروق منه مجهول باشد، به شکل که سرقت ثابت گردد، ولی صاحب مال مسروقه شناسائی نگردد، زیرا تطبیق حد بر دعوای مالک مال و یا کسانی که وکیل و نائب آن است موقوف است، و دعوا همراهی جهالت مالک مال تحقق پیدا نمی کند، ولی شخص سارق حبس گردد تا شخص که حق دعوا و مدعی ملکیت مال است، پیدا گردیده و به دعوا حاضر گردد. (2)

دلیل شان این حدیث: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَفْوَانَ عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ نَامَ فِي الْمَسْجِدِ وَتَوَسَّدَ رِذَاءَهُ، فَأُخِذَ مِنْ تَحْتِ رَأْسِهِ، فَجَاءَ بِسَارِقِهِ إِلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَنْ يُقَطَّعَ، فَقَالَ صَفْوَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَمْ أَرِدْ هَذَا، رِدَائِي عَلَيْهِ صَدَقَةٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: «فَهَلَّا قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَنِي بِهِ» (3)

1 - همان اثر، ماده (2).

2 - البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ج 5 ص 68. بدائع الصنائع، ج 7 ص 81. الأم، ج 6 ص 141. حاشية البجيرمي على شرح المنهج، ج 4 ص 236. شرح منتهى الإرادات، ج 3 ص 372. كشف القناع، ج 6 ص 118.

3 - قزوینی، سنن ابن ماجه، رقم الحدیث 2595. سلیمان بن أحمد بن ایوب بن مطیر اللخمی الشامی، أبو القاسم الطبرانی، (المتوفی: 360هـ)، المعجم الكبير، المحقق: حمدي بن عبد المجيد السلفي، القاهرة، دار النشر: مكتبة ابن تيمية، الطبعة: الثانية، 1415 هـ - 1994 م، رقم الحدیث 7325. مسند الإمام أحمد بن حنبل، رقم الحدیث 15305. این حدیث صحیح است. الحسن بن أحمد بن یوسف بن محمد بن أحمد الرباعي الصنعاني (المتوفی: 1276هـ)، فتح الغفار الجامع لأحكام سنة نبينا المختار، المحقق: مجموعة بإشراف الشيخ علي العمران، الناشر: دار عالم الفوائد، الطبعة

ترجمه: عبدالله بن صفوان از پدرش روایت می کند که گفت: من در مسجد بر روی عباي خود خوابیده بودم آن را از من دزدیدند و ما دزد را گرفتیم و او را به حضور پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بردیم که دستور بریدن دست وي را داد، و من گفتم: یا رسول الله براي یک عبا؟ من آن را به وي مي بخشم، پیامبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: پس چرا پیش از آن که او را پیش من بیاوري او را نبخشيدي؟ وجه استدلال از حدیث: در این حدیث دیده می شود که وقتی عباي صفوان را دزد می خواهد ببرد، صفوان او را دستگیر نموده و به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم میآورد و علیه دزد دعوا باز می کند، بعد از دعوا و ثبوت آن، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور به قطع دست دزد می دهد. (1)

اما مالکی ها می گویند: حد بالای سارق تطبیق گردد، وقتی سرقتش ثابت گردید، مسروق منه معلوم گردد و یا خیر؛ زیرا تطبیق حد نزد آنها به دعوی مسروق منه موقوف نمی باشد. (2)

دلیل شان: عموم قول الله متعال است: **وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...** (3) ترجمه: و دست مرد و زن دزد را قطع کنید.

وجه استدلال از آیت: در این آیت الله متعال قطع دست دزد را وابسته به معلوم بودن مسروق منه نکرده است، بلکه وابسته به ثبوت کرده است، یعنی وقتی دزدی مرد وزنی ثابت گردید، دست شان را قطع کنید. (4)

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی قول جمهور فقهاء راجح می باشد، به چند دلیل:

- 1- قول جمهور فقهاء تمام شک و شبهه را بر طرف می کند، زیرا وقتی که صاحب مال مجهول و شناسائی نگردد، نوع از شبهه باقی می ماند، بنابر این حد در حالت شبهه تطبیق نمی گردد.
- 2- در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین حد زمانی بالای سارق تطبیق می گردید، که شخصی ادعای سرقت مالش را علیه سارق می کرد، مثل سرقت عباي صفوان رضی الله عنه، که بعد از ادعا و تثبیت سرقت، حد بالای سارق تطبیق می گردد. (5)

شرط دوم: ملکیت مسروق منه بر بالای مال مسروقه صحیح باشد

: الأولى ، 1427 هـ، رقم الحديث 4981. مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد بن محمد بن محمد ابن عبد الكريم الشيباني الجزري ابن الأثير (المتوفى : 606هـ)، جامع الأصول في أحاديث الرسول، تحقيق : عبد القادر الأرناؤوط، الناشر : مكتبة الحلواني، الطبعة : الأولى، 1389 هـ ، 1969 م، رقم الحديث 1930.

- 1 - حاشية البجيرمي على شرح المنهج، ج 4 ص 236.
- 2 - المدونة الكبرى، ج 16 ص 68. شرح الزرقاني على موطأ الإمام مالك، ج 8 ص 106.
- 3 - {المائدة، آيه 38}.
- 4 - المدونة الكبرى، ج 16 ص 68.
- 5 - الأم، ج 6 ص 141.

یکی دیگر از شرایط مسروق منه اینست که مالک مال باشد و یا هم نایب آن از قبیل: مضاربت کننده، ودیعت گرنده، استعاره گرنده، گرو گرنده، اجاره گرنده و أمثال آن، زیرا این اشخاص هم نایب مالک مال بر حفاظت از مال و حرز آن است، و دست های شان مثل دست مالک مال است.⁽¹⁾

شرط سوم: مسروق منه معصوم المال باشد

یکی دیگر از شرایط مسروق منه اینست که مسلمان و یا هم ذمی باشد، بنابر این اگر مسروق منه شخص مستأمن و یا هم حربی باشد، دست سارق قطع نمی گردد.⁽²⁾
تفصیل این شرط قرار ذیل است:

1- سرقت از مال مسلمان: فقهای اسلامی اتفاق دارند که مال مسلمان معصوم است و هیچ کس حق ندارد که تجاوز به مالش نماید. به دلیل حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم که فرمود: **أَنَّ مَالَ الْمُسْلِمِ لَا يَحِلُّ إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسٍ مِنْهُ**.³ ترجمه: مال مسلمان برای دیگری حلال نیست مگر برضای خاطر و طیب نفس او.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که هیچ مسلمان حق ندارد که بر مال برادرش دست تجاوز را دراز کند، مگر در صورتیکه با طیب نفس و رضایت خود بدهد. از همین جهت واجب است تطبیق حد بر سارق که از مال مسلمان سرقت کرده است، این سارق مسلمان باشد و یا هم ذمی. در صورتی که سارق مستأمن باشد، بهتر است تا دستش قطع نگردد، بلکه تعزیر گردد و دوباره به کشورش انتقال داده شود.⁽⁴⁾

2- سرقت از مال ذمی: فقهای اسلامی اتفاق دارند که حد بر شخص ذمی تطبیق گردد که مال ذمی دیگر را سرقت می کند؛ زیرا مالش معصوم است. همچنان حد تطبیق گردد بر مسلمان که مال ذمی را سرقت کند.⁽¹⁾

1 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 71. فتح القدير، ج 4 ص 242. بداية المجتهد، ج 2 ص 415. شرح الزرقاني على موطأ الإمام مالك، ج 8 ص 96. المدونة الكبرى، ج 6 ص 19. المهذب، ج 2 ص 299. أسنى المطالب، ج 4 ص 138. ابن قدامة، المغني، ج 9 ص 188.
2 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 69. المبسوط، ج 6 ص 181. المدونة الكبرى، ج 6 ص 270. المهذب، ج 2 ص 256. المغني والشرح الكبير، ج 10 ص 76.

3 - أبو الحسن علي بن عمر بن أحمد بن مهدي بن مسعود بن النعمان بن دينار، البغدادي، دارقطني، (المتوفى: 385هـ)، سنن الدارقطني، الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، 1424 هـ - 2004 م، رقم الحديث 2881. بيهقي، السنن الكبرى، رقم الحديث 11545. بيهقي، معرفة السنن والآثار، 118195. ابن حجر، أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي (المتوفى: 807هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، المحقق: حسام الدين القدسي، الناشر: مكتبة القدسي، القاهرة، عام النشر: 1414 هـ، 1994 م، ج 4 ص 171.

4 - المبسوط، ج 6 ص 181. المدونة الكبرى، ج 6 ص 270.

دلیل شان این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم است: «لَهُمْ مَا لَنَا وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَيْنَا...»⁽²⁾. ترجمه: برای آنها همان حقوقی است که برای مسلمانان است و بر بالای آنها همان جزای است که بر بالای مسلمانان است.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردیده است که حقوق و امتیازات ذمی مانند مسلمان است.

3- سرقت از مال مستأمن: در مورد سرقت از مال مستأمن میان فقهاء اختلاف وجود دارد که این

اختلاف قرار ذیل است:

احناف و شافعی ها می گویند: حد بر بالای مسلمان وقتی که از مال مستأمن سرقت کند، تطبیق نمی گردد.⁽³⁾

دلیل شان:

1- در مال مستأمن شک و شبهه وجود دارد، بخاطر که از دارالحرب هستند.⁽⁴⁾

2- عصمت آنها موقتی است و با پایان یافتن امان شان این عصمت زائل می گردد، بنابر این حد

بالای سارق مال مستأمن تطبیق نمی گردد.⁽⁵⁾

1 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 69. المبسوط، ج 6 ص 181. المدونة الكبرى، ج 6 ص 270. المهذب، ج 2 ص 256. المغني والشرح الكبير، ج 10 ص 76.

2 - أبو أحمد حميد بن مخلد بن قتيبة بن عبد الله، الخراساني، ابن زنجويه، (المتوفى: 251هـ)، الأموال لابن زنجويه، الناشر: مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية، السعودية، الطبعة: الأولى، 1406 هـ - 1986 م، ج 1 ص 418. أبو عبيد، قاسم بن سلام بن عبد الله، الهروي، البغدادي (المتوفى: 224هـ). كتاب الأموال، المحقق: خليل محمد هراس، بيروت، الناشر: دار الفكر، ص 31. ابن را آلباني باطل و واهی خوانده است و قابل استدلال نیست. محمد ناصر الدين الألباني، السلسلة الضعيفة، برنامج منظومة التحقيقات الحديثية - المجاني - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندرية، رقم الحديث 1103. همچنان باید گفت که این حدیث در مورد اهل ذمی گفته نشده است، بلکه در مورد آنانیکه از اهل کتاب و مشرکین ایمان میآورند، گفته شده است، طوری که در حدیث سلمان رضی الله عنه آمده است: أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله .. فإذا فعلوا ذلك فقد حرمت علينا دماؤهم و أموالهم إلا بحقها , لهم ما للمسلمين , و عليهم ما على المسلمين. ترجمه: به من دستور داده شده است تا با مردم جهاد نمایم تا وقتی که شهادت دهند: که نیست معبود بر حق مگر الله متعال... وقتی که این کار را کردند، خون و مال شان بر بالای مان حرام می گردد مگر به حق اسلام. برای آنها است همان حقوقی که برای مسلمانان اند و بر بالای آنها است همان سزا و جزای که بر بالای مسلمانان است. محمد ناصر الدين الألباني، إرواء الغلیل في تخریج أحادیث منار السبیل، الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية - 1405 - 1985م، رقم الحديث 1247.

3 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 70. المبسوط، ج 6 ص 182. حاشية البجيرمي على شرح المنهج، ج 4 ص 235.

4 - البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ج 5 ص 69.

5 - المبسوط، ج 6 ص 182.

اما مالکی ها و حنبلی ها می گویند: مال مستأمن معصوم است، وقتی آن را مسلمان و یا ذمی سرقت کند، حد بالای شان تطبیق می گردد.⁽¹⁾

دلیل شان: مستأمن حالت فعلی شان شکل مسلمان و ذمی را به خود دارد، آینده اش مهم نیست زیرا آینده مسلمان و ذمی هم معلوم نیست، احتمال دارد که مسلمان مرتد و هم شخص ذمی حربی گردد، بنابر این حالت فعلی مال و جان اش معصوم است و بالای سارق مال آن حد تطبیق می گردد.⁽²⁾

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی قول احناف و شوافع راجح است، به چند دلیل:

1- از جهت موجودیت شبهه در مال مستأمن، زیرا مستأمن غالباً حربی است و مستأمن بودنش عارض و موقتی است.

2- دلیل مالکی ها و حنبلی ها ضعیف است، زیرا مرتد شدن شخص مسلمان و حربی گردیدن شخص ذمی در حدی یک احتمال، و قاعده اصولی است که: (الدلیل إذا تطرق إليه الاحتمال سقط به الاستدلال).⁽³⁾

ترجمه: بر دلیل وقتی که احتمال وارد گردید، استدلال از آن دلیل ساقط می گردد.

3- سرقت از مال حربی: فقهای اسلامی اتفاق نظر دارند که مال حربی، نسبت به مسلمان و ذمی هدر است، از همین جهت حد تطبیق نمی گردد وقتی مسلمان از مال حربی سرقت کند.⁽⁴⁾

مطلب سوم: شرایط مسروق

حد و جزای سرقت بالای سارق تطبیق نمی گردد، مگر در صورت که مال مسروق قیمت داشته باشد، به نصاب سرقت رسیده باشد و از محل حرز سرقت شده باشد، که تفصیل آن قرار ذیل است:

شرط اول: مسروق مال متقوم باشد

- 1 - المدونة الكبرى، ج 6 ص 270. المهذب، ج 2 ص 256. المغني والشرح الكبير، ج 10 ص 77.
- 2 - عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمي الحنبلي النجدي (المتوفى : 1392 هـ)، حاشية الروض المربع شرح زاد المستنقع، بيروت، الناشر: دار الفكر، الطبعة: الأولى - 1397 هـ، ج 7 ص 353. منصور بن يونس بن إدريس البهوتي (المتوفى : 1051 هـ)، الروض المربع شرح زاد المستنقع في اختصار المقنع، المحقق: سعيد محمد اللحام، الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر - بيروت - لبنان، ج 1 ص 439.
- 3 - جلال الدين عبد الرحمن السيوطي، الأشباه والنظائر في قواعد وفروع فقه الشافعية، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان، ج 1 ص 421. محمد بن محمد ابن أمير الحاج الحنبلي، التقرير والتحجير في أصول الفقه، دراسة وتحقيق: عبد الله محمود محمد عمر، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى 1419 هـ/1999 م، ج 1 ص 396. زكريا بن غلام قادر الباكستاني، من أصول الفقه على منهج أهل الحديث، الناشر: دار الخراز، الطبعة الأولى 1423 هـ-2002 م، ج 1 ص 32.
- 4 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 71. المبسوط، ج 6 ص 181. المدونة الكبرى، ج 6 ص 269. المهذب، ج 2 ص 257. المغني والشرح الكبير، ج 10 ص 76.

فقهاء در تعیین و توضیح مال متقوم دیدگاه های مختلف دارند، که این دیدگاهها قرار ذیل اند:

اول: احناف: احناف برای تطبیق حد سرقت شرط کرده است: که مسروق باید مال باشد و در پهلوی آن این مال متقوم، باشد. که تفصیل آن قرار ذیل است:

1- اگر چیزی سرقت شده، مال نباشد مثل سرقت کردن انسان آزاد، حد بر بالایش تطبیق نمی شود، مسروق طفل باشد و یا بالغ، حتا اگر بر بدن انسان سرقت شده پول و طلا و أمثال آن هم باشد که به نصاب سرقت برسد، با آن هم حد بر بالای سارق نیست، زیرا پول و طلا تابع انسان است.⁽¹⁾

2- مسروق از مال های متقوم باشد، یعنی برایش قیمتی باشد که کسی آن را تلف می کند، تاوان بدهد، پس اگر سارق چیزی را سرقت کرد که از نگاه شریعت قیمت نداشت، مثل خنزیر، شراب، حیوان خود مرده، آله و اسباب لهو و لعب، کتاب های حرام، علامه صلیب و بُت، بالایش قطع نیست.⁽²⁾

3- مسروق مالی باشد که انسان برایش میل و تمایل کند، یعنی طعم و لذت به خود داشته و امکان ذخیره کردنش هم باشد، بنابر این اگر مسروق بدون طعم و لذت باشد که انسان ها آن را تمایل نمی کند، مثل خاک، گِل، کاه، نَی، چوپ و أمثال آن، در اینها قطع نیست؛ زیرا مردم به بردن اینها معمولاً بخل و یا ممانعت نمی کنند، مگر در صورت که از اینها صنایع و وسایل مهم می سازد، مثل نَی که از او تیر بسازد، در این صورت قطع صورت می گیرد.⁽³⁾

دوم: مالکی ها: مالکی ها برای تطبیق حد شرط می داند که مسروق شرعاً مالی محترم باشد، از همین جهت مالکی ها، قطع را واجب دانسته اند بر کسی که طفل⁽⁴⁾ آزاد و غیر ممیز را از مکان حرز مثل خانه بسته سرقت کند، لباس آن طفل کهنه باشد و یا نو، پول و یا طلا همراهی آن طفل باشد و یاخیر.⁽⁵⁾

دلیل شان: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَى بِرَجُلٍ يَسْرِقُ الصَّبِيَّانَ ، ثُمَّ يَخْرُجُ فَيَبِيعُهُمْ فِي أَرْضِ أُخْرَى ، فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَطَعَتْ يَدُهُ.⁽⁶⁾ ترجمه: به پیامبر صلی الله علیه وسلم مردی را

1 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 67-69. البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ج 5 ص 58-59.

2 - فتح القدير، ج 4 ص 230-232. الفتاوى الهندية، ج 2 ص 177-178.

3 - البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ج 5 ص 58-59. الفتاوى الهندية، ج 2 ص 177-178

4 - در صورت که طفل سرقت گردد، نزد مالکی ها طفل مال محسوب می گردد و بالای سارق طفل، حد را لازم می داند. شرح الزرقاني على الموطأ، ج 8 ص 94.

5 - تبصرة الحكام، ج 2 ص 352. شرح الزرقاني على الموطأ، ج 8 ص 94. المدونة الكبرى، ج 6 ص 286.

6 - أبو القاسم تمام بن محمد بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن الجنيد البجلي الرازي ثم الدمشقي (المتوفى: 414هـ)، الفوائد، المحقق: حمدي عبد المجيد السلفي، الناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، 1412هـ، رقم الحديث 243. سنن الدارقطني، رقم الحديث 3462. البيهقي، السنن الكبرى، رقم الحديث 17231، 17232. البيهقي، معرفة السنن والآثار، 17173. این حدیث موضوعی است، زیرا در سند آن شخص بنام عبد الله

آورده شد، که اطفال را سرقت کرده می کرد، سپس از آنجا بیرون می کرد و در زمین دیگر به فروش می رساند، پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور داد، پس دستش قطع گردید.

مناقشه: این حدیث موضوعی است و استدلال از آن به اتفاق محدثین درست نیست.⁽¹⁾

همچنان مالکی ها می گویند: مسروق شرعاً محترم باشد، از همین جهت حد را قابل تطبیق نمی دانند، بر شخص که شراب یا خنزیر سرقت کند، ولو که این دو از غیر مسلمان هم باشد. همچنان شخص که سگ تربیت شده، یا سگ حراست کننده را سرقت کند، دست اش قطع نمی گردد.⁽²⁾

دلیل شان: حدیث شریف است: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ تَمَنِ الْكَلْبِ...».⁽³⁾ ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و سلم از قیمت سگ، نهی نموده است.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که خرید و فروش سگ جواز ندارد، بنابر این سگ از جمله اموال محترم شمرده نمی شود، پس دست سارق آن هم قطع نمی گردد.

همچنان حد سرقت تطبیق نمی شود بر شخص که آله لهو و لعب را مثل دف، طبله و طنبور و أمثال آن، یا آلات قمار مثل نرد و یا آنچه که حرام است نگهداری آن مثل صلیب و بُت و أمثال آن را سرقت کند. ولی اگر آنها را شکستاند در داخل حرز سپس از جای که شکستاده بود بیرون کردند و قیمت شان به نصاب می رسیدند، در این صورت حد سرقت بخاطر سرقت شان نصاب حرز شده را تطبیق کند.⁽⁴⁾

همچنان حد تطبیق می گردد بر شخص که شرعاً مال محترم را سرقت کند، به این مال تمایل وجود داشته باشد و یاخیر، ذخیره کردن آن امکان داشته باشد و یاخیر، اصلیت آن مباح باشد و یاخیر، مانند سرقت قرآن کریم و کتاب های که منفعت دار است.⁽⁵⁾

بن محمد قرار دارد که ابوحاتم او را متروک الحدیث خوانده است و همچنان امام ذهبی او را از آفات حدیث قلم داد کرده است و آلبانی تمام روایات او را موضوعی خوانده است. آلبانی، إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل، رقم الحدیث 2407. حکم حدیث موضوع: حدیث موضوع مردود است، و اصلاً ذکر و روایت آن جایز نیست مگر آنکه به موضوع بودن آن اشاره شود تا از آن تحذیر شود. ابن عثیم، مصطلح حدیث (قواعد و ضوابطی که به وسیله ی آن حدیث صحیح از ضعیف تشخیص داده می شود)، ص 159. علی بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدین الملا الهروی القاری (المتوفی: 1014هـ)، شرح نخبة الفكر فی مصطلحات أهل الأثر، الناشر: دار الأرقم - لبنان / بیروت، ص 20.

1 - إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل، رقم الحدیث 2407.

2 - المدونة الكبرى، ج 16 ص 77. حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، ج 4 ص 336.

3 - محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، صحيح البخاري، رقم الحدیث 2086، 2237، 2282، 5346. مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري، صحيح المسلم، رقم الحدیث 1567.

4 - شرح مختصر خليل للخرشي، ج 8 ص 96. شرح الزرقاني على موطأ الإمام مالك، ج 8 ص 97. المدونة الكبرى، ج 16 ص 77.

5 - حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، ج 4 ص 337.

سوم: شافعی ها و حنبلی ها: برای تطبیق حد سرقت، شرط کرده اند که مسروق شرعاً مال محترم باشد، از همین جهت آنها می گویند: حد بالای شخصی که شخصی آزاد را سرقت می کند، تطبیق نمی گردد، طفل باشد و یا بالغ، دیوانه باشد و یاخیر، از چشم بیجا باشد و یاخیر، همایش مال باشد و یاخیر، زیرا شخص آزاد مال نیست، بنابر این حد بالای تطبیق نمی گردد، همچنان شخص آزاد در دست اش می باشد مالی را که همایش است، مثل شخص که شتر را دزدی کند در حالیکه صاحب شتر بر شتر سوار است.⁽¹⁾

همچنان تطبیق حد را لازم نمی بینند بر شخص که شراب، خنزیر، سگ، جلد حیوان مرده قبل از دباغت، را سرقت کند. ولی وقتی آلات لهو و لعب، یا اسباب قمار مثل نرد، یا ظروف طلا و نقره، یا بُت، یا صلیب و یا هم کتاب های که شرعاً غیر محترم اند، سرقت کند، حد بالای تطبیق نمی گردد، مگر در صورتی که قیمت آنها بعد از شکستادن شان و یا از بین بردن شان به نصاب برسند، در آن حالت هم بهتر است تا دست سارق قطع نگردد.⁽²⁾

دلیل شان:

- 1- اینها وسایل و اسباب معصیت هستند، بنابر این دست سارق شان نباید قطع گردد.⁽³⁾
- 2- اینها وسایل هستند که شبهه را در حد وارد می کند، مثلاً در حدیث آمده است: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ...». ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه وسلم از قیمت سگ، نهی نموده است.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص می گردد که سگ نباید خرید و فروش گردد، یا به خریدن سگ نباید پول مصرف گردد، یعنی از این حدیث چنین برداشت می گردد که سگ ارزش پولی ندارد، بناءً این یک نوع شبهه وارد کرد که وقتی سگ ارزش پولی ندارد، پس سارق آن هم نباید مجازات گردد. به همین شکل تمام وسایل که در راه معصیت از آن استفاده می گردد.⁽⁴⁾

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد که قول احناف راجح است، به چند دلیل:

- 1- این قول تمام شرایط را مراعات نموده است، که همانا مسروق باید مال و متقوم باشد.

1 - أسنى المطالب، ج 4 ص 139. نهاية المحتاج، ج 7 ص 421. شرح منتهی الإرادات، ج 3 ص 364. ابن قدامة، المغني، ج 10 ص 245، 283، 284.

2 - حاشيتنا قليوبي وعميرة، ج 4 ص 195. مغني المحتاج، ج 4 ص 173. كشف القناع، ج 6 ص 78، 130.

3 - ابن قدامة، المغني، ج 10 ص 245.

4 - مغني المحتاج، ج 4 ص 173. كشف القناع، ج 6 ص 78، 130.

2- مالکی ها طفل آزاد را مال شمرده اند، در حال که انسان چه خورد باشد و چه کلان مال محسوب نمی گردد و هم حدیث که از آن استدلال نموده است، طوری که در صفحه 71 تذکر رفت موضوعی است و استدلال از آن درست نیست.⁽¹⁾

شرط دوم: مال مسروق به اندازه حد سرقت رسیده باشد.

منظور از اندازه حد سرقت همان نصاب است، که وقتی مال مسروق به آن نصاب برسد، دست سارق قطع می گردد، از همین جهت در اموال که ارزش پولی ندارد، دست قطع نمی گردد.⁽²⁾ فقهای اسلامی در مقدار و اندازه نصاب سرقت، اختلاف نموده اند، که این اختلاف قرار ذیل است: قول اول: احناف می گویند: نصاب سرقت به طلا یک دینار، به نقره ده درهم و یا قیمت یکی از اینها است.⁽³⁾

دلایل شان: سه حدیث است که قرار ذیل است:

1- پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «لَا قَطْعَ فِيمَا دُونَ عَشْرَةِ دَرَاهِمٍ». ⁽⁴⁾ ترجمه: در کمتر از ده درهم قطع دست نیست.

وجه استدلال از این حدیث: در این حدیث مشخص شد که در کمتر از ده درهم قطع صورت گرفته نمی تواند، پس نصاب در سرقت ده درهم است.⁽⁵⁾

2- همچنان پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «لَا تُقَطُّعُ الْيَدُ إِلَّا فِي دِينَارٍ أَوْ عَشْرَةِ دَرَاهِمٍ». ⁽⁶⁾ ترجمه: دست قطع کرده نمی شود، مگر در یک دینار و یا ده درهم.

1 - إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل، رقم الحدیث 2407.

2 - همان اثر، ج 7 ص 370.

3 - بدائع الصناعات، ج 7 ص 77. فتح القدر، ج 4 ص 220. المبسوط، ج 9 ص 137.

4 - مسند الإمام أحمد بن حنبل، رقم الحدیث 6900. عبد الرزاق بن همام بن نافع الحمیری الیمانی الصنعانی، المصنف، رقم الحدیث 18947. در سند این حدیث اشخاص بنام های حجاج بن أرطاة و نصر بن باب است که جمهور علماء آنها را ضعیف خوانده اند، بناءً این حدیث ضعیف است. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، رقم الحدیث 10642. حدیث ضعیف قابل استدلال را در حدود و احکام ندارد. محمود طحان، تیسیر مصطلح الحدیث، ص 64.

5 - بدائع الصناعات، ج 7 ص 77.

6 - الطبرانی، المعجم الکبیر، رقم الحدیث 9742. البیهقی، السنن الکبری، 17192. عبد الرزاق بن همام بن نافع الحمیری الیمانی الصنعانی، المصنف، رقم الحدیث 18950. این حدیث موقوف است و قاسم ابومحمد در سند این حدیث است که ضعیف می باشد و برخی ها او را ثقه دانسته است. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، رقم الحدیث 10644. آنچه که (از قول یا فعل یا تقریر) به صحابی نسبت داده می شود، و در ضمن حکم مرفوع برای آن ثابت نشود (حدیث را موقوف گویند). حکم حدیث موقوف: همانطور که گفته شد، حدیث موقوف ممکن است صحیح یا حسن یا ضعیف باشد؛ چنانکه ضعیف باشد، پس قابل استناد نبوده و حجت نیست، اما اگر صحیح یا حسن باشد، در اینصورت باز نمی تواند مانند حدیث مرفوع حجت باشد، زیرا روایات موقوف کلام یا فعل یا تقریر پیامبر صلی الله علیه وسلم نیستند که بر مسلمانان حجت باشند، اما (برخی از) علما فرموده اند که حدیث موقوف باعث تقویت بعضی از احادیث ضعیف - مانند مرسل تابعی - خواهد شد. تیسیر مصطلح الحدیث، ص 110. مصطلح

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم نصاب سرقت را یک دینار و یا هم ده درهم خوانده است، پس نصاب سرقت معلوم گردید.⁽¹⁾

3- همچنان در حدیث دیگر است: لَا يُقَطَّعُ السَّارِقُ فِي دُونِ ثَمَنِ الْمَجْنِّ، وَثَمْنُ الْمَجْنِّ عَشْرَةُ دَرَاهِمٍ.⁽²⁾ ترجمه: برای کمتر از قیمت یک سپر جنگی دست دزد قطع نمی شود و قیمت سپر جنگی ده درهم است.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث هم مشخص شد که نصاب سرقت همان ده درهم است. هر سه حدیث که احناف از آن استدلال نموده اند، ضعیف می باشد، گرچند به حدیث ضعیف استدلال در قسمت احکام درست نیست،⁽³⁾ ولی جهت روشن شدن دلایل احناف، این احادیث را تذکر و یادآوری کرده ام.

قول دوم: قول جمهور از فقهاء شامل مالکی ها، شافعی ها و حنبلی ها هستند، آنها می گویند: نصاب سرقت ربع دینار شرعی از طلا و سه درهم شرعی از نقره خالص است، یا قیمت اینها از اموال تجارتي و حیوان، مگر قیمت گزاری نزد مالکی ها و حنبلی ها باید از سه درهم نقره باید صورت بگیرد، ولی نزد شافعیه از

ربع دینار طلا باید صورت بگیرد.⁽⁴⁾

دلایل شان تعداد از احادیث است که این احادیث قرار ذیل است:

حدیث (قواعد و ضوابطی که به وسیله ی آن حدیث صحیح از ضعیف تشخیص داده می شود)، ص 186. در اینجا حدیث علاوه از موقوف بودن، ضعف هم دارد، بنابر این قابل استدلال نیست.

1 - الميسوط، ج 9 ص 137.

2 - أبو بكر بن أبي شيبة، المصنف في الأحاديث والآثار، رقم الحديث 28104. عبد الرزاق بن همام بن نافع الحميري اليماني الصنعاني، المصنف، رقم الحديث 18597. این حدیث هم ضعیف است و قابل استدلال نیست. جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزي (المتوفى : 597هـ)، التحقيق في أحاديث الخلاف، المحقق : مسعد عبد الحميد محمد السعدني، الناشر : دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة : الأولى ، 1415هـ، رقم الحديث 1846.

3 - مصطلح حدیث (قواعد و ضوابطی که به وسیله ی آن حدیث صحیح از ضعیف تشخیص داده می شود)، ص 186.

4 - أبو الوليد سليمان بن خلف بن سعد بن أيوب بن وارث التجيبي القرطبي الباجي الأندلسي (المتوفى: 474هـ)، المنتقى على الموطأ، الناشر: مطبعة السعادة - بجوار محافظة مصر، الطبعة: الأولى، 1332 هـ، ج 7 ص 156. بداية المجتهد، ج 2 ص 437. حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، ج 4 ص 333. المهذب، ج 2 ص 277. مغني المحتاج، ج 4 ص 158. المغني، ج 8 ص 240. القوانين الفقهية، ص 359.

1- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: «تُقَطَّعُ الْيَدُ فِي رُبْعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا».⁽¹⁾ ترجمه: از عایشه رضي الله عنها روایت است که نبی اکرم - صلی الله عليه وسلم - فرمود: دست دزد به خاطر یک چهارم دینار و بیشتر از آن، بریده می شود.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث پیامبر صلی الله عليه وسلم مشخص می سازد که دست دزد باید قطع شود وقتی مال مسروق به ربع دینار و یا زیادتر از آن برسد.

2- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «قَطَعَ فِي مَجَنِّ تَمَنُّهُ ثَلَاثَةَ دَرَاهِمٍ».⁽²⁾ ترجمه: از عبدالله ابن عمر رضي الله عنهما روایت است که فرمود: نبی اکرم - صلی الله عليه وسلم - دست دزدی را بخاطر سپری که قیمت اش سه درهم بود، قطع کرد.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث بوضوح معلوم گردید که پیامبر صلی الله عليه وسلم دست دزدی را بخاطر سپری که قیمت اش سه درهم بود، قطع کرد، پس نصاب سرقت سه درهم است. و این سه درهم قیمتش برابر ربع دینار است.⁽³⁾

منشأ و اساس اختلاف: اندازه قیمت یک سپر جنگی است که دست سارق بسبب آن در زمان پیامبر صلی الله عليه وسلم قطع گردید، احناف قیمت آن را یک دینار می داند و جمهور فقهاء ربع دینار میدانند.⁽⁴⁾

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی قول جمهور فقهاء است، به چند دلیل:

1- دلایل جمهور از احادیث صحیحه است که بخاری و مسلم آن را روایت کرده اند.⁽⁵⁾

2- دلایل احناف از احادیث ضعیفه است، طوریکه ابن قیوم جوزی می گوید: احادیث که

أحناف از آنها استدلال کرده اند، همه شان ضعیف و قابلیت استدلال را ندارند.⁽⁶⁾

1. صفات نصاب مال مسروق در حد سرقت

- 1 - محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، صحيح البخاري، رقم الحديث 6789.
- 2 - محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، صحيح البخاري، رقم الحديث 6795. مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري، صحيح المسلم، 1686.
- 3 - بداية المجتهد، ج 2 ص 437. حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، ج 4 ص 333. المهذب، ج 2 ص 277. مغني المحتاج، ج 4 ص 158.
- 4 - المغني، ج 8 ص 240. القوانين الفقهية، ص 359.
- 4 - الفقه الإسلامي وأدلته، ج 7 ص 371.
- 5 - همان اثر، ج 7 ص 371.
- 6 - جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد جوزي، التحقيق في أحاديث الخلاف، ج 2 ص 335.

طوری که واضح گردید که اندازه و نصاب حد سرقت نظر به قول جمهور فقها ربع دینار و یا هم سه درهم است، و نزد احناف ده درهم و یا هم یک دینار است، این نصاب دارای کدام صفات است، میان فقها، اختلاف است:

احناف می گویند: شرط است که درهم ها اصلی باشند، پس اگر درهم های تقلبی را سرقت کرد، یا غیر از درهم ها را سرقت کرد، دست سارق قطع نمی شود تا قیمت مسروق به ده درهم اصلی نرسد. همچنان شرط کرده اند که وزن درهم ها به هفت مثقال⁽¹⁾ برسند، زیرا اسم درهم وقتی که مطلق ذکر گردد، به همین اندازه را در برمی گیرد و همچنان هفت مثقال متوسط وزن های است میان دراهم بزرگ و خورد که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم استفاده می گردید.⁽²⁾

آیا درهم ها سکه زده باشند و یاخیر؟! امام ابوحنیفه رحمه الله می گوید: وقتی سارق ده درهم سرقت کرد اگر چند این دراهم سکه هم نخورده باشند، ولی میان مردم در معاملات شان مروج باشند، دست سارق قطع گردد.⁽³⁾

دلیل امام ابوحنیفه رحمه الله:

1- در احادیث دراهم مطلق ذکر گردیده است، مقید به سکه و عدم سکه نشده است.

2- همچنان مهم رواج داشتن درهم میان مردم است، سکه باشد و یاخیر.⁽⁴⁾

شاگردان امام ابوحنیفه و کرخی⁽⁵⁾ می گویند: که مناسب است تا دراهم سکه زده باشد، زیرا اسم دراهم در حدیث بر سکه زده از نگاه عرف اطلاق می گردد و این قول را جمهور فقها هم تأیید نموده اند، پس اگر سارق نقره بدون سکه را، یا طلا و نقره خالص را سرقت کرد و قیمتش کمتر از ده درهم باشد، دست سارق قطع نمی گردد، ولی اگر قیمتش به ده درهم سکه زده یا زیادتر از آن رسید، دست سارق قطع گردد.⁽⁶⁾

1 - یک مثقال به وزن فعلی 4.25 گرام است، هفت مثقال 29.75 گرام می گردد. خدا نظر، محمود الفتاوی (فتاوی دارالعلوم زاهدان)، تهران، زاهدان، انتشارات صدیقی، چاپ سوم، تاریخ چاپ: 1383 هـ ش، ج 1 ص 441.

2 - فتح القدیر، ج 4 ص 222.

3 - المبسوط، ج 9 ص 138.

4 - فتح القدیر، ج 4 ص 222. المبسوط، ج 9 ص 138.

5 - الکرخی (260 - 340 هـ = 874 - 952 م)، عبید الله بن حسین کرخی، أبو الحسن، یکی از مشهورترین فقهای احناف در زمانش بود، در کرخ متولد گردیده و در بغداد وفات نمود، تألیفات زیاد دارد، از جمله: رساله در اصول که فروع احناف را تشریح نموده است، شرح الجامع الصغیر، شرح الجامع الکبیر و غیره. الزرکلی، الاعلام، ج 4 ص 193. صالح بن محمد بن حسن الأسمری، مجموعة الفوائد البهیة علی منظومة القواعد البهیة، الناشر: دار الصمیعی للنشر والتوزیع، الطبعة: الطبعة الأولى، 1420 هـ - 2000 م، ص 107.

6 - فتح القدیر، ج 4 ص 222. رد المحتار علی الدرالمختار، ج 3 ص 211. المبسوط، ج 9 ص 138. مغنی المحتاج، ج 4 ص 158.

- قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی قول امام ابوحنیفه رحمه الله راجح است، به چند دلیل:
- 1- در احادیث عام ذکر کرده شده است و مقید به سکه و عدم سکه نشده است.
 - 2- مطابق به عرف مردم است، زیرا در میان مردم معمولاً درهم سکه زده و عدم آن مروج است.⁽¹⁾

2. وقت اعتبار برای قیمت مسروق

در قسمت اینکه مدار اعتباری ده درهم نزد احناف و سه درهم نزد جمهور برای قیمت مال مسروق کدام وقت است؟ فقهای اسلامی اختلاف دارند:

احناف می گویند: قیمت مال مسروق از وقت سرقت تا وقت قطع، باید ده درهم باشد، پس اگر نقصان وارد گردید در مال مسروق، این نقصان در عین مال مسروق است و یا در اسعار و نرخ آن:

اگر نقصان در قیمت مال مسروق ناشی از نقصان عیب باشد: یعنی در مال مسروق عیبی پدیدار گردد و یا برخی آن از بین رفته باشد، حد در این صورت تطبیق می گردد، زیرا نقصان در عین مال مسروق، به معنای هلاکت و تلف شدن برخی مال مسروق است، در حال که هلاک گردیدن تمام مال مسروق حد را ساقط نمی کند، بنابر این هلاک گردیدن برخی آن از باب اولی ساقط نمی گرداند.⁽²⁾

و اگر نقصان در نرخ و اسعار آن بوجود آمد، مثلاً قیمت آن از ده درهم، به هشت درهم کاهش و پایان یافته است، در این مورد دو روایت است:

اول ظاهر روایت است: که قطع نمی گردد.⁽³⁾

دلیل شان:

- 1- نقصان در نرخ و اسعار آن، موجب شبهه در مال مسروق از وقت سرقت می گردد، زیرا حالت عین مال مسروق تغییر نخورده است، پس نقصان بوجود آمده مثل نقصان است که در وقت سرقت موجود بوده است، بر خلاف نقصان در عین مال، زیرا این نقصان با هلاک گردیدن

1 - محمود الفتاوی (فتاوی دارالعلوم زاهدان)، ج 1 ص 442.

2 - رد المحتار علی الدرالمختار، ج 3 ص 211. المبسوط، ج 9 ص 138.

3 - فتح القدير، ج 4 ص 222.

برخی آن، موجب تغییر در عین مال را گردیده است، پس امکان ندارد که این نقصان از وقت سرقت سارق فرض شود، از همین جهت دست سارق باید قطع گردد.⁽¹⁾

دوم: از امام محمد بن حسن شیبانی روایت شده است و قول مالکی ها، شافعی ها و احمد رحمهم الله هم اند که: قیمت مال مسروق از وقت سرقت و بیرون کردن مال از محل حرز اعتبار داده می شود، نقصان در نرخ و اسعار بعد از سرقت اعتبار داده نمی شود.⁽²⁾

دلیل شان:

- 1- این موضوع را به نقصان عین مال مسروق قیاس نموده اند، طوریکه با نقصان عین مال مسروق بعد از سرقت، مانع قطع دست نمی گردد، کاهش در نرخ و اسعار آن هم مانع نمی گردد.⁽³⁾
- 2- جزای حدی در وقت سرقت کامل بوده است، نقص در مال مسروق بعد از سرقت، این کمال را ناقص نمی تواند.⁽⁴⁾

قول راجح: بعد از تحقیق قول امام محمد و جمهور فقهای مالکی ها، شافعی ها و حنبلی ها است، به این دلیل:

- 1- این قول با این قاعده موافق است: **أَنَّ الْمُعْتَبَرَ قِيَمَةُ الْمَسْرُوقِ وَقَدْ إِخْرَاجِهِ مِنَ الْحِرْزِ.**⁽⁵⁾
ترجمه: مدار اعتبار قیمتی مال مسروق از وقت بیرون کردن آن از محل حرز است.

3. نصاب از یک حرز باشد

نصاب که موجب سرقت حدی گردیده و دست سارق آن قطع می گردد، که از یک محل محروز بیرون کرده باشد، یعنی محل اعتبار، محل مال محروز است، این مال مسروق به یک نفر تعلق بگیرد و یا برای یک جمع، زیرا سرقت یک است و از یک مال محروز است، بنابر این اگر از یک محل پنج درهم سرقت صورت گرفت و از محل دیگر هم پنج درهم قطع را لازم نمی گرداند، زیرا دو سرقت مختلف

1 - فتح القدیر، ج 4 ص 222.

2 - بدائع الصنایع، ج 7 ص 79. المنتقی علی الموطأ، ج 7 ص 158.

3 - المنتقی علی الموطأ، ج 7 ص 158.

4 - بدائع الصنایع، ج 7 ص 79. المنتقی علی الموطأ، ج 7 ص 158.

5 - التشريع الجنائي الإسلامي مقارناً بالقانون الوضعي، ج 4 ص 74. الروض المربع شرح زاد المستقنع، ج 2 ص 65. القوانين الفقهية، ج 3 ص 59.

از دو محل مختلف صورت گرفته است، پس محل برای قطع این دو سرقت نیست. به همین شکل اگر از یک محل ده درهم را سرقت کرد، دو مرتبه، قطع را لازم نمی گرداند، زیرا مال مسروق در هر مرتبه از نصاب کم بوده است.⁽¹⁾

4. اشتراک یک جماعت در سرقت

فقهای اسلام ی اتفاق دارند که وقتی یک جماعت در سرقت اشتراک داشتند، برای هر کدامش نصاب سرقت حاصل گردید، بر هر کدامش قطع لازم می گردد، ولی اگر تمام مال مسروق به یک نصاب برسد، و در سرقتش یک جماعت اشتراک داشتند، در این مورد میان فقهاء اختلاف دیدگاه وجود دارند:

اول: امام ابوحنیفه و شافعی رحمهما الله می گویند: دست هیچ کدام از سارقین قطع نمی گردند.⁽²⁾
دلیل شان:

1- هر کدام شان نصاب سرقت را سرقت نکرده اند، پس جنایت شان مستوجب یک جزای کامل نیست، مثل که سارق به تنهای خود کمتر از نصاب را سرقت کند.⁽³⁾

2- نظر به این حدیث که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «تُقَطَّعُ الْيَدُ فِي رُبْعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا».⁽⁴⁾
ترجمه: دست دزد به خاطر یک چهارم دینار و بیشتر از آن، بریده می شود.
وجه استدلال از حدیث: امام شافعی رحمه الله می گوید: این حدیث واضح ساخته است که دست هر دزد وقتی قطع گردد، که به ربع دینار که نصاب است، برسد.⁽⁵⁾

دوم: مالکی ها می گویند: اگر دو شخص و یا زیادتر از دو شخص در یک سرقت که به نصاب رسیده باشد، اشتراک داشتند، اگر هر کدام از سارقین قدرت و توانای حمل و بردن مال مسروق را داشتند، در این صورت دست شان قطع نمی گردد، ولی در صورتیکه هر کدام شان توانای حمل و نقل آن را نداشتند، بلکه در قسمت حمل و نقل آن با کمک هم دیگر محتاج بودند، دست همه شان قطع گردد، و قیمت مال مسروق از همان ساعت که انتقال دادند، مورد اعتبار قرار می گیرد.⁽⁶⁾

1 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 78. رد المحتار علی الدرالمختار، ج 3 ص 212.

2 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 78. فتح القدير، ج 4 ص 225. مغني المحتاج، ج 4 ص 160. المهذب، ج 2 ص 277.

3 - فتح القدير، ج 4 ص 225. مغني المحتاج، ج 4 ص 160.

4 - محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، صحيح البخاري، رقم الحديث 6789.

5 - مغني المحتاج، ج 4 ص 160. المهذب، ج 2 ص 277.

6 - حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، ج 3 ص 335. بداية المجتهد، ج 2 ص 439. المنتقى على الموطأ، ج 7 ص 178. القوانين الفقهية، ص 359.

دلیل مالکی ها در این قسمت با تحقیقات که انجام دادم، پیدا کرده نتوانیستم.

سوم: حنبلی ها می گویند: وقتی یک جماعت بر سرقت یک مال اشتراک داشتند و قیمت مال مسروق به سه درهم می رسید، دست همه شان را قطع کند.⁽¹⁾

دلیل شان:

- 1- از جهت ضرورت حفظ مال، بخاطر که یک شخص و یک جماعت در هتک حرز برابر هستند.
- 2- سرقت نصاب یک عمل است که قطع را فوراً واجب می کند، پس یک شخص و یک جماعت باهم در این قسمت برابر هستند، مثل قصاص، طوریکه اگر یک جماعت با همکاری هم شخص را بدون حق و به شکل عمدی همراهی آله و اسباب که معمولاً به قتل می رسد، به قتل رساندند، همه در مقابل مقتول قصاص می گردد، به همین شکل سرقت این حکم را دارد.⁽²⁾

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی قول ابوحنیفه و شافعی است، به چند دلیل:

- 1- در صورتیکه نصاب تمام مال مسروق به یک نصاب برسد، دست سارقین قطع نمی گردد، زیرا نص در این قسمت وجود ندارد که دست در همچون مورد قطع گردد.
- 2- ابن قدامه⁽³⁾ رحمه الله در المغنی می گوید: القطع ههنا لا نص فیه، ولا هو فی معنی المنصوص

والمجمع علیه فلا يجب، والاحتیاط بإسقاطه أولى من الاحتیاط بإیجابیه؛ لأنه مما یدرأ بالشبهات.⁽⁴⁾ بالشبهات.⁽⁴⁾ ترجمه: نص در قسمت قطع در این مورد وجود ندارد و نه آنچه که در معنای نصوص باشد و اجماع هم در این قسمت وجود ندارد، پس قطع واجب نیست، بنابر این جهت

1 - ابن قدامة، المغنی، ج 8 ص 282. غایة المنتهی، ج 3 ص 337.

2 - غایة المنتهی، ج 3 ص 337.

3 - ابن قدامة المَقْدِسِي صاحب المغنی (541 - 620 هـ = 1146 - 1223 م)، عبد الله بن محمد بن قدامة الجماعلي المقدسي ثم الدمشقي الحنبلي، أبو محمد، موفق الدين، یکی از فقهای مشهور و معروف حنابله بود، تألیفات زیاد دارد از جمله: المغنی، روضة الناظر في أصول الفقه، المقن، ذم ما عليه مدعو التصوف، ذم التأويل، ذم الموسوسين، لمعة الاعتقاد، كتاب التوابين، التبيين في أنساب القرشيين، الكافي في الفقه، العمدة، القدر، فضائل الصحابة، المتحابين في الله تعالى، ارقعة في أخبار الصالحين وصفاتهم، الاستبصار في نسب الأنصار، البرهان في مسائل القرآن وغيره، در جماعيل که یک قریه از قریه های نایلس فلسطین است تولد گردید و در دمشق علم آموخت، به بغداد رحلت کرد و در دمشق وفات نمود. أبو الحسين ابن أبي يعلى، محمد بن محمد (المتوفى: 526هـ)، مختصر طبقات الحنابلة، المحقق: محمد حامد الفقي، الناشر: دار المعرفة - بيروت، ص 45. إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن محمد ابن مفلح، أبو إسحاق، برهان الدين (المتوفى: 884هـ)، المقصد الأرشد في ذكر أصحاب الإمام أحمد، المحقق: عبد الرحمن بن سليمان العثيمين، الناشر: مكتبة الرشد - الرياض - السعودية، الطبعة: الأولى، 1410هـ - 1990م، ج 2 ص 213. والبدایة والنهاية، ج 13 ص 99. شذرات الذهب، ج 5 ص 88. وفوات الوفيات، ج 1 ص 203.

4 - ابن قدامة، المغنی، ج 8 ص 282.

احتیاط اسقاط آن از ایجاب و اجرای آن کرده بهتر است، زیرا این مورد از جمله مواردی است که توسط شبهه دفع می گردد.

شرط سوم: مال مسروق مطلقاً محرز باشد

اصل در اشتراط این شرط قول پیامبر صلی الله علیه و سلم است، که فرمود: «لَا قَطْعَ فِي ثَمَرٍ مُّعَلَّقٍ، وَلَا فِي حَرِيسَةِ جَبَلٍ، فَإِذَا آوَاهُ الْمُرَاخُ أَوْ الْجَرِيئُ فَالْقَطْعُ فِيمَا بَلَغَ ثَمَنَ الْمَجَنِّ».⁽¹⁾ ترجمه: دزدی خرمای روی درخت و دزدی گوسفندی که شب فرا می رسد و هنوز به خوابگاه خود نرسیده است، مجازاتش قطع ید نیست ولی هرگاه گوسفند به خوابگاه و محل نگهداری رسید و میوه درخت به محل خشک کردن و نگهداری رسید، مجازات دزدی آنها قطع ید است اگر بهای آنها به حد نصاب برسد.

وجه استدلال از حدیث: از این حدیث برمی آید که حرز و محل امن اموال معتبر است تا مجازات قطع ید اعمال گردد.⁽²⁾

حرز در لغت: محل که در آن یک چیز حفظ می گردد و در اصطلاح: حرز جایی است که مال را بجهت نگهداری در آن حفظ کنند. مانند: خانه، منزل، دکان، طبیله حیوانات، خوابگاه حیوانات، جایی نگهداری میوه خشک و امثال آن، بر حسب عرف و عادت.⁽³⁾

ضابطه شرعی برای حرز نداریم، بلکه حرز بودن و حرز نبودن را عرف و عادت مردم هر محل تعیین می کند، و شریعت اسلامی به این جهت حرز را معتبر دانسته است، که حرز دلیل بر عنایت و توجه صاحب مال بدان است و می خواهد آن را از تباهی و ضایع شدن حفظ کند و از آن نگهداری کند.⁽⁴⁾

محل حرز با توجه به اموال مختلف متفاوت است و حرز هر چیزی بستگی به عرف و عادت مردم دارد، گاهی چیزی در وقتی حرز است و در وقتی دیگر حرز نیست، برای مثال خانه و منزل برای کالای منزل و اسباب و اثاثیه خانه حرز است و خرمن و محل خشک کردن، برای گندم و میوه حرز است و اصطبل، طویله و خوابگاه شبانه برای حیوانات حرز است، انسان برای خویش حرز است، هرکسی برای خود، جامه و رخت خوابش حرز است، در مسجد یا خارج آن باشد پس هرکس که در راه عمومی نشسته

1 - أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني، النسائي (المتوفى: 303هـ)، المجتبى من السنن = السنن الصغرى للنسائي، تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة، الناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب، الطبعة: الثانية، 1406 - 1986م، رقم الحديث 4957. سنن أبي داود، رقم الحديث 4390. این حدیث حسن است و قابل استدلال را دارد. التلخیص الحبیر فی تخریج احادیث الراعی الکبیر، 1771.

2 - الأم، ج 6 ص 135.

3 - بداية المجتهد، ج 2 ص 440. المغني، ج 8 ص 249. غاية المنتهى، ج 3 ص 339. فتح القدير، ج 4 ص 238. المهذب، ج 2 ص 280. القوانين الفقهية، ص 360.

4 - سيد سابق، الفقه السنه، ج 5 ص 212.

و کالای خود را همراه دارد کالای او حرز تلقی می شود، بیدار باشد یا خوابیده. پس هرکس از انسانی پول نقد یا کالایش را بدزد، همینکه کالا و پول را برد، مستحق مجازات قطع ید است، چون موجب قطع تصرف مالک بر ملک اش شده است.⁽¹⁾

گرفتن از محل حرز به اتفاق فقهاء شرط است، قطع دست واجب نمی گردد تا وقتی مال از تمام حرز بیرون گردد، بنابر این ضرورت است تا از تمام احکام حرز آگاهی گردد: حرز دو قسم است، حرز مسروق به شکل مستقل و حرز مسروق همراهی غیر، که هر کدامش را با تفصیل بحث می کنم:

1- حرز مسروق به شکل مستقل باشد

حرز بشکل مستقل عبارت از هر محلی است که برای حرز آماده شده است، که از داخل شدن غیر بدون اجازه در آن محل ممانعت می گردد، مثل خانه ها، دوکان ها، خیمه ها، خزانه ها، صندوق ها و امثال آنها. پس حکم در اینها اینست: که اینها بشکل مستقل حرز شده است، نگهبان داشته باشد و یاخیر، دروازه هایش بسته باشد و یا باز، زیرا هدف از ساخت و ساز اینها، حرز گردیدن اموال در داخل آنها است، بنابر این حرز اینها بشکل مستقل بدون مالک و صاحب شان معتبر است.⁽²⁾

دلیل در این مورد، قول پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: *فَإِذَا آوَأَهُ الْمَرَاخُ أَوْ الْجَرِيئُ فَالْقَطْعُ فِيمَا بَلَغَ ثَمَنَ الْمَجَنِّ*.⁽³⁾ ترجمه: هرگاه گوسفند به خوابگاه و محل نگهداری رسید و میوه درخت به محل خشک کردن و نگهداری رسید، مجازات دزدی آنها قطع ید است اگر بهای آنها به حد نصاب برسد. وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مجازات دزد را که قطع دست است، وابسته و متعلق به سرقت کردن از محل حرز دانسته است، مالک و صاحب آن باشد و یاخیر.

2- حرز مسروق همراهی غیر باشد

حرز مسروق همراهی غیر: عبارت از هر محل که برای احراز آماده نگردیده است، بلکه بدون اجازه و ممانعت هرکس داخل آن می گردد، مثل مساجد، راه ها و دشت و بیابان. پس حکم آن، حکم صحرا است،

1 - فتح القدیر، ج 4 ص 238. المهذب، ج 2 ص 280.

2 - المبسوط، ج 9 ص 150. تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق، ج 3 ص 221.

3 - أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني، النسائي (المتوفى: 303هـ)، المجتبی من السنن = السنن الصغرى للنسائي، تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة، الناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب، الطبعة: الثانية، 1406 - 1986م، رقم الحديث 4957. سنن أبي داود، رقم الحديث 4390. این حدیث حسن است و قابل استدلال را دارد. التلخیص الحییر فی تخریج أحادیث الرافعی الکبیر، 1771.

ولی اگر آنجا حافظ و نگهبان نزدیک به مال بود که امکان حفظ کردن مال دیده می شد، پس آن مال از جمله حرز محسوب می گردد، نگهبان و حافظ آن بیدار باشد و یا در حالت خواب.⁽¹⁾

دلیل در این مورد این حدیث است: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَفْوَانَ عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ نَامَ فِي الْمَسْجِدِ وَتَوَسَّدَ رِذَاءَهُ، فَأُخِذَ مِنْ تَحْتِ رَأْسِهِ، فَجَاءَ بِسَارِقِهِ إِلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَنْ يُقَطَّعَ، فَقَالَ صَفْوَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَمْ أُرِدْ هَذَا، رِدَائِي عَلَيْهِ صَدَقَةٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: فَهَلَّا قَبَّلَ أَنْ تَأْتِيَنِي بِهِ.⁽²⁾ (ترجمه: عبدالله بن صفوان از پدرش روایت می کند که گفت: من در مسجد بر روی عباي خود خوابیده بودم آن را از من زدیدند و ما دزد را گرفتیم و او را به حضور پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بردیم که دستور بریدن دست وي را داد، و من گفتم: یا رسول الله برای یک عبا؟ من آن را به وي مي بخشم، پیامبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: پس چرا پیش از آن که او را پیش من بیاوري او را نبخشیدی؟)

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث دیده می شود که پیامبر صلی الله علیه وسلم دست سارقی را که عباي صفوان را از داخل مسجد سرقت کرده بود و صفوان خواب بود، قطع کرد و این دلیل است که در محلات عامه اگر حرز گردد، با سرقت از آن محل، دست سارق قطع می گردد.⁽³⁾ نزد فقها احکام سرقت در این دو حالت، قرار ذیل است:

اول: وقتی مالک مال مسروق متوجه گردید که مالش را شخص می خواهد سرقت کند و پیش از بیرون کردن آن مال از محل حرز، مالش را از سارق گرفت، در این صورت دست سارق قطع نمی گردد، زیرا خروج از محل حرز تحقق نیافته است. ولی اگر متوجه شد که مالش را سرقت می کند و مانع آن نگردد، یا از جهت ترس از سارقین که به دام شان نیافتند و یا هم از گرفتن آن بعد از جنگ و غیره عاجز گردید، پس اگر سرقت به همین شکل در روز صورت گرفت، دست سارق قطع نمی گردد، زیرا تعریف سرقت که عبارت از گرفتن مال بشکل پنهان و پوشیده است، بر سارق صدق نمی کند، ولی اگر در شب بود، دست سارق قطع می گردد، زیرا در شب کافی است که سرقت به شکل پنهان تحقق یابد و هم اغلباً

1 - فتح القدير، ج 4 ص 240.

2 - قزوینی، سنن ابن ماجه، رقم الحديث 2595. المعجم الكبير، رقم الحديث 7325. مسند الإمام أحمد بن حنبل، رقم الحديث 15305. این حدیث صحیح است. فتح الغفار الجامع لأحكام سنة نبينا المختار، رقم الحديث 4981. جامع الأصول في أحاديث الرسول، رقم الحديث 1930.

3 - المبسوط، ج 9 ص 150. تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق، ج 3 ص 221.

سرقت های شب بشکل غلبه و زور است، که حتا مالک در مقابل سارقین مقابله کرده نمی تواند، از جهت عدم کمک و همکار برای مالک تا سارقین را از این کارشان باز دارند.⁽¹⁾

دوم: وقت سارق بیرون از حرز، بسوی مسروق سنگ انداخت تا او را بیرون کند، در این اثنا مال بیرون گردید، ولی پیش از اینکه مال را بگیرد، مالک آن آمد و سارق را گرفت در این صورت دست سارق قطع نمی گردد، زیرا دست سارق بر بالای مال ثابت نگردیده است، بلکه پیش از آن مالک شخص سارق را گرفته است، ولی اگر مال را بعد از بیرون کردن از محل حرز در تصرف خود آورد، بعد از آن مالک مال سارق را گرفت و مانع از بردن مالش گردید، در این صورت دست سارق قطع می گردد، زیرا دست سارق بالای مال مسروق ثابت گردیده است.⁽²⁾

سوم: همکاری و کمک در قسمت بیرون کردن مال از محل حرز: وقتی دو شخص در سوراخ کردن دیوار شریک بودند، سپس یکی از آنها داخل گردید و متاع را گرفت، شخص دوم بیرون از حرز او را همکاری کرد، یا طرف مال از بیرون سنگ انداخت، تا مال بیرون گردد، در این صورت قطع بالای هیچ کدام شان نیست، زیرا هر کدام شان بشکل مستقل در بیرون کردن مال از محل حرز نبوده است، بنابر این تعریف سرقت بشکل کامل بر هر کدامش تحقیق نیافته است.⁽³⁾

چهارم: اشتراک در سرقت، یا حمل کردن مسروق بر پشت یک شخص از سارقین: وقتی یک جماعت به یک خانه داخل گردید، متاع آن خانه را گرفت و بر پشت یک و یا دو شخص خود حمل داد و بقیه بدون حمل بیرون گردید، دست همه شان قطع می گردد، زیرا فعل سرقت از همه تحقق یافته است.⁽⁴⁾

3- طرار و نباش

برای این که طرار و نباش کیستند و حکم آنها چیست؟ قرار ذیل بحث می گردد:

1- طرار

طرار همان دزد زبردست و جیب بر است، یعنی شخص که جیب را قطع و یا هم پاره می کند، یا دست بند را از دست بشکل ماهرانه می کشد و یا هم کمر بند را از کمر می رباید.⁽⁵⁾

1 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 74. فتح القدير، ج 4 ص 246. تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق، ج 3 ص 224.

2 - فتح القدير، ج 4 ص 244. مغني المحتاج، ج 4 ص 172.

3 - فتح القدير، ج 4 ص 244. مغني المحتاج، ج 4 ص 172.

4 - فتح القدير، ج 4 ص 244. المغني، ج 8 ص 283.

5 - بدایة المجتهد، ج 2 ص 440. المهذب، ج 2 ص 279.

فقهای اسلامی اتفاق دارند که واجب است دست طرار قطع گردد و این رأی فقهاء بر مصلحت استوار است، تا از خطر این پدیده جامعه و شهر در امان گردد.⁽¹⁾

2- نباش

الف: حکم نباش در فقه: عبارت از شخصی است که کفن های مرده ها را سرقت می کند، فقها در مورد نباش اختلاف کرده است، که این اختلاف قرار ذیل است:

قول اول: امام ابوحنیفه و محمد بن حسن شیبانی رحمهما الله می گویند: دست نباش قطع نمی گردد، هر چند قبر در داخل خانه قفل دار هم باشد.⁽²⁾

دلایل شان:

1- قبر بشکل مستقل حرز ندارد، از همین جهت اموال خود را نزد قبر معمولاً کسی نمی گذارد.

2- همچنان از رفتن بر قبرستان هیچ کس منع نمی باشد، پس حرز ندارد.⁽³⁾

قول دوم: جمهور فقهاء شامل مالکی ها، شافعی ها، حنابله و ابویوسف از احناف هستند، آنها می گویند: دست نباش قطع گردد، زیرا سارق است.⁽⁴⁾

دلایل شان:

1- عموم این دستور الله متعال است که می فرماید: **{وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا}**.⁽⁵⁾ ترجمه:

ترجمه: و دست مردِ دزد و زنِ دزد را قطع کنید.

2- عائشه رضی الله عنها می فرماید: **سَارِقُ أَمْوَاتِنَا كَسَارِقِ أَحْيَانِنَا**.⁶ ترجمه: سارق مرده های ما مثل

مثل

سارق زنده های ما است.

1 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 76. مختصر الطحاوی، ص 271. بدایة المجتهد، ج 2 ص 440. المهذب، ج 2 ص 279. المغنی، ج 8 ص 256. غایة المنتهی، ج 3 ص 336.

2 - المبسوط، ج 9 ص 159. ردالمحتار علی الدرالمختار، ج 3 ص 219.

3 - ردالمحتار علی الدرالمختار، ج 3 ص 219.

4 - حاشیة الدسوقي علی الشرح الكبير، ج 4 ص 340. بدایة المجتهد، ج 2 ص 440. مغنی المحتاج، ج 4 ص 169. المهذب، ج 2 ص 278. المغنی، ج 8 ص 272.

5 - {المائدة، آیه 38}.

6 - سنن الدارقطنی، بیهقی، رقم الأثر 1176. معرفة السنن والآثار، رقم الأثر 17183. همچنین در روایت دیگر از شعبی و ابراهیم نخعی نقل شده است که: **{يُقَطَّعُ سَارِقُ أَمْوَاتِنَا، كَمَا يُقَطَّعُ سَارِقُ أَحْيَانِنَا}**. المصنف في الأحاديث والآثار، رقم الأثر 28615. این روایت نظر به کثرت طرق آن حسن است و اثر صحابی قابل استدلال را دارد. ابن حجر، الدرر البیضاء فی تخریج الأحادیث الهدایة، ج 2 ص 109-110.

وجه استدلال از این اثر: یعنی حکم سارق از تکفین مرده ها مثل حکم سارق از اموال زنده ها را دارد، یعنی طوریکه دست سارق وقتی از اموال زنده ها سرقت می کند، قطع می گردد، دست سارق از کفن مرده ها هم باید قطع گردد.⁽¹⁾

3- همچنان قبر برای کفن حرز است و نیاز برده می شود تا کفن در قبر گذاشته شود، نه غیر از کفن و این در قسمت حرز آن کافی است.⁽²⁾

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی قول جمهور است، به چند دلیل:

1- این قول متکی به عموم آیت است، زیرا از عموم آیت دانسته می شود که دست نباش باید قطع گردد.

2- استدلال شان از روایت عائشه صدیقه رضی الله عنها است که در آن قطع دست نباش حکم داده شده است.

ب: حکم نباش در کود جزا: کود جزای افغانستان هم برای نباش مطابق فقه حنفی تعزیر وضع نموده است، طوریکه ماده 695، جزء اول تصریح می کند: (1) شخصی که عمدًا به تمام یا جزء از جسد مرده بی حرمتی نماید یا کفن میت را بکشد، به حبس قصیر⁽³⁾، محکوم می گردد.⁽⁴⁾

در این ماده مشخص گردید: شخص که کفن میت را می کشد، به حبس قصیر که یک نوع تعزیر است، محبوس می گردد.

5. سرقت از حولی مشترک

وقتی حولی میان چندین شخص مشترک است (مثل منازل و تعمیرهای امروزی که چندین شخص بشکل کرایه در اطاق های آنها زندگی می کنند)، وقتی از یک اطاق آنها مال سرقت شد و از حولی بیرون کرد، دست سارق آن قطع گردد.⁽⁵⁾

6. سرقت اموال بازار

در قسمت سرقت از اموال بازار میان فقهاء اختلاف نظر وجود دارد، این اختلاف نظر قرار ذیل است:

1 - المغني، ج 8 ص 272.

2 - بداية المجتهد، ج 2 ص 440.

3 - مدت حبس قصیر را ماده 147 کود جزا چنین گفته است: حبس قصیر از سه ماه تا یک سال.

4 - وزارت عدلیه، کود جزا، ماده (695).

5 - فتح القدیر، ج 4 ص 243. مالك بن أنس أبو عبدالله الأصبجي، موطأ الإمام مالك، الناشر: دار القلم - دمشق، الطبعة: الأولى 1413 هـ -

1991 م، ج 3 ص 50. الأم، ج 6 ص 136. المغني، ج 8 ص 256. المهذب، ج 2 ص 280.

قول اول: شخص اموال بازار را سرقت می کند، نزد احناف دست او قطع گردد، در صورتیکه این سرقت او در شب صورت گیرد، اگر در روز سرقت کند، دست سارق قطع نمی گردد، بدلیل که حرز در روز وجود ندارد و هر کس بدون اجازه وارد دکانها و شرکت های اموال می گردد.⁽¹⁾

قول دوم: مالکی ها و شافعی ها می گویند: وقتیکه اموال از دکانهای تجارت و یا بازار سرقت گردد، دست سارق آنها قطع می گردد، در صورتیکه اموال در قفسچه ها، الماری ها و صندوق ها گذاشته شده باشند، زیرا اینها در عرف و عادت مردم محل های حرز هستند، از همین جهت وقتی موتر و وسایل منتقله از پارک و گوشه های راه سرقت گردد، دست سارق آن باید قطع گردد، زیرا پارک و کناره های راه برای موتر و امثال آن حرز محسوب می گردد و حرز: هر مکان و محلی است که اموال عادتاً حفظ می گردد.⁽²⁾

قول سوم: احمد رحمه الله می گوید: وقتیکه در شهر نگهبان و پاسدار وجود داشته باشد، یا همراهی اموال نگهبان باشد که اموال را نظارت می کند، دست سارق قطع گردد، و اگر نگهبان در شهر و اموال وجود نداشت، دست سارق آن قطع نگردد.⁽³⁾

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی قول احناف راجح به نظر می رسد، به چند دلیل:

- 1- عرف و عادت مردم به این است که بازار از روی روز حرز نمی باشد، بنابر این هر کس بدون اجازه وارد بازار می گردد، پس شرط حرز بودن زایل گردید.
- 2- همچنان سارق که در روز از بازار سرقت کرده است، معمولاً خفیه و پنهان سرقت نکرده است، بلکه احتمال دارد که بزور و اکراه مال را از دکاندار گرفته باشد و یا هم با سرقت کردنش یک شخص بالاخره او را می بیند، پس یک نوع شبهه وارد می گردد، اما در شب این شبهه ها وجود ندارد، بنابر این دست سارق که اموال را از بازار در شب سرقت می کند، باید قطع گردد.⁽⁴⁾

6. سرقت زوجین از همدیگر

فقهاء بر عدم تطبیق حد اتفاق کرده اند، وقتی که یکی از زوجین از مال دیگری سرقت کند، به چند دلیل:

- 1- میان شان حرز اموال وجود ندارد.
- 2- همچنان اموال میان شان معمولاً شریک هستند.

1 - فتح القدیر، ج 4 ص 242.

2 - الموطأ، ج 3 ص 50. الأم، ج 6 ص 135.

3 - المغنی، ج 8 ص 249-250.

4 - سید سابق، فقه السنه، ج 7 ص 87.

3- همچنان میان شان سببی موجود است که آن عبارت از گرفتن میراث، بدون حجب حرمان⁽¹⁾ است.⁽²⁾ این در صورتی است که زوجیت میان شان ثابت مانده باشد، پس اگر طلاق شد و عدتش هم تمام گردید، هر دو شخص اجنبی می گردد، بنابر این در صورت سرقت بعد از تمام شدن عدت، دست شان قطع می گردد، اما سرقت در اثنای گزراندن عدت رجعی، حکم سرقت در حالت زوجین را گرفته و قطع نیست، از جهت بقای زوجیت در طلاق رجعی تا وقتی که عدت تمام گردد.⁽³⁾

8. سرقت از بیت المال

الف: حکم سرقت از بیت المال در فقه: در مورد حکم شخص که از مال بیت المال سرقت می کند، فقهاء اختلاف دارند:

قول اول: احناف و حنبلی ها می گویند: حد سرقت بر بالای شخص که از بیت المال سرقت می کند، وقتی سارق مسلمان باشد، برابر است غنی باشد و یا فقیر، تطبیق نمی گردد.⁽⁴⁾ دلایل شان:

1- این روایت است: **أَنَّ رَجُلًا سَرَقَ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ، فَكَتَبَ فِيهِ سَعْدٌ إِلَى عُمَرَ، فَكَتَبَ عُمَرُ إِلَى سَعْدٍ: «لَيْسَ عَلَيْهِ قَطْعٌ، لَهُ فِيهِ نَصِيبٌ».**⁽⁵⁾ ترجمه: یک شخص سرقت از بیت المال کرد، سعد رضی الله عنه در مورد این شخص به عمر رضی الله عنه نوشت، عمر رضی الله عنه در پاسخ به سعد نوشت: دست او قطع نمی گردد، برای آن شخص در بیت المال سهم و حصه است. وجه استدلال از این اثر: در این اثر دیده شد که عمر رضی الله عنه دستور قطع دست سارق را نداد، این دلیل است که دست سارق بیت المال نباید قطع گردد، ولی تعزیر گردد.⁽⁶⁾

1 - حجب در لغت بمعنی منع است و مقصود از آن در مبحث ارث منع وارث معینی از همه سهم الارثش یا از بعضی از سهم الارثش بعلت وجود شخص دیگری که از او مستحق تر است. باید دانست که هر یک از وارثان در همه احوال ارث نمی برند، بلکه درباره اوقات اوضاعی بوجود می آید که وارث یا از کلیه سهم الارث خود محروم و ممنوع می شود، یا اینکه مقدار سهم الارث وی نقصان یافته از حد اکثر به حداقل تنزل می کند، این محرومیت و تنزل در اصطلاح اهل فرائض حجب نامیده می شود. سید سابق، فقه السنه، ج 7 ص 87.

2 - بدائع الصنائع، ج 5 ص 75. الشرح الكبير للدردير، ج 4 ص 340. شرح الزرقاني على موطأ الإمام مالك، ج 8 ص 98. القليوبي وعميرة، ج 4 ص 188. الأحكام السلطانية لأبي يعلى، ص 268. كشاف القناع، ج 6 ص 114. رحمة الأمة، ص 144.

3 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 76. فتح القدير، ج 4 ص 240. الفتاوى الهندية، ج 2 ص 182.

4 - رد المحتار على الدرالمختار، ج 3 ص 208. المبسوط، ج 9 ص 188. فتح القدير، ج 5 ص 376. بداية المجتهد، ج 2 ص 413. حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، ج 4 ص 337.

5 - المصنف في الأحاديث والآثار، رقم الحديث 28563. این حدیث به اعتبار طرق کثیره آن حسن لغیره است و قابل استدلال را دارد. التلخیص الحبير في تخريج أحاديث الرافي الكبير، ج 4 ص 192-193.

6 - فتح القدير، ج 5 ص 376. بداية المجتهد، ج 2 ص 413.

- 2- همچنان برای هر مسلمان در بیت المال حق و سهمی است، پس این حق و سهم شبهه را وارد می کند و حد توسط شبهه دفع می گردد. (1)
- 3- همچنان سرقت از بیت المال مشابهت دارد با سرقت از مال مشترک، طوریکه در آن دست سارق قطع نمی گردد، در این جا هم قطع نباید گردد. (2)
- قول دوم: مالکی ها می گویند: واجب تا دست سارق که از بیت المال سرقت کرده است، قطع گردد. (3)
- دلایل شان:
- 4- عموم آیت است: **{وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا}**. (4) ترجمه: و دست مردِ دزد و زنِ دزد را قطع کنید.
- 5- همچنان شبهه در اینجا ضعیف است، زیرا مال حرز شده را سرقت کرده است، و برایش تا قبل از حاجتش در بیت المال حق نیست. (5)
- قول سوم: شافعی ها اموال سرقت شده از بیت المال را سه نوع خوانده است، بین هر کدام فرق قایل شده است:
- 1- اگر مال برای یک طایفه حرز شده است و شخص سارق هم از اصول و یا فروع همان طایفه است، در این صورت قطع نیست، زیرا شبهه موجود گردید.
- 2- اگر مال برای یک طایفه حرز شده است و شخص سارق از اصول و یا فروع آن طایفه نیست، در این صورت دست سارق قطع گردد، زیرا شبهه که حد را از او دفع کند، وجود ندارد.
- 3- و اگر مال برای یک طایفه حرز نشده است، در این صورت اگر برای سارق در مال مسروق حق باشد، مثل مال صدقه و زکات در حالیکه سارق فقیر است، یا در حکم فقیر مثل غازی، قرضدار و مؤلفه القلوب، در این حال دستش بخاطر شبهه قطع نمی گردد، ولی اگر در آن حق نداشت، دستش قطع گردد، زیرا شبهه منتفی است. (6)
- قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی به نظر می رسد، قول احناف راجح است، به چند دلیل:

1 - رد المحتار علی الدرالمختار، ج 3 ص 208.

2 - بداية المجتهد، ج 2 ص 413. حاشیة الدسوقي علی الشرح الكبير، ج 4 ص 337.

3 - شرح الخرشی، ج 8 ص 96. المدونة، ج 6 ص 295. القلیوبی و عمیره، ج 4 ص 188.

4 - {المائدة، آیه 38}.

5 - المدونة، ج 6 ص 295.

6 - کشاف الفناع، ج 6 ص 142. شرح منتهی الإرادات، ج 3 ص 371.

1- از جهت احتیاط، زیرا مال بیت المال مال عموم است، پس شبهه اشتراک سارق از آن منتفی نمی‌گردد.

2- این قول با عمل کرد خلفاء اسلام مطابقت دارد، مثل که عمر رضی الله دست سارق از بیت المال را قطع نکرد.

3- همچنان دلیل دوم مالکی‌ها رد است، زیرا آنها می‌گویند: شبهه در اینجا ضعیف است، زیرا مال حرز شده را سرقت کرده است، و برایش تا قبل از حاجتش در بیت المال حق نیست.⁽¹⁾ حال آن که در حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم فرق میان شبهه ضعیف و قوی نشده است، بلکه به مجرد شبهه پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور به عدم قطع دست داده است.⁽²⁾

ب: حکم سرقت از بیت المال در کود جزا: کود جزای افغانستان هم سرقت از بیت المال و اموال عامه را از جمله تعزیرات دانسته است، طوریکه ماده 701 این قانون جزء اول، چنین تصریح دارد: (1) شخصی که اموال عامه یا اموالی که به مقصد استفاده عامه اختصاص داده شده است یا اموال متعلق به عبادت گاه‌ها یا آثار تاریخی یا وسایل تأسیسات برق، گاز، آب یا واسطه نقلیه را به شکل غیر مجاز اخذ نماید، به حبس متوسط، محکوم می‌گردد.⁽³⁾

9. سرقت آلات یا وسایل تلفونی

در قسمت سرقت آلات یا وسایل تلفونی در فقه قدیم چیزی تذکر داده نشده است، ولی برخی فقهای معاصر از جمله اسامه شوقی چنین نظر داده است: اگر تلفون و سایر وسایل عصری از محل حرز مثل سرقت از دوکان، خانه و جیب شخص، با رعایت شرایط آن، سرقت می‌گردد و قیمت آن به حد نصاب سرقت می‌رسد، دست سارق قطع گردد، و اگر قیمت آن کمتر از نصاب سرقت برسد، از جمله جزاهای تعزیری

محسوب می‌گردد و هر محکمه نظر به لزوم دیدشان بالای شان جزا تعیین نماید.⁽⁴⁾

اما در کود جزای افغانستان ماده 705 چنین تذکر رفته است: شخصی که آلات یا وسایلی را که در ارتباطات تلفونی یا اینترنتی یا وسایلی را که در انتقال برق یا گاز یا نفت به کار رفته است، سرقت کند، به حبس متوسط محکوم می‌گردد.⁽⁵⁾

1 - المدونة، ج 6 ص 295.

2 - المبسوط، ج 9 ص 188.

3 - وزارت عدلیه، کود جزا، ماده (701).

4 - أسامة شوقی، جريمة السرقة ومشكلاتها القانونية والقضائية والعملية، بحث منشور على الانترنت، على الموقع، Sudanradio. info

5 - همان، ماده (705).

در این ماده مشخص گردید که سرقت آلات یا وسایل تلفونی از جمله تعزیرات به شمار رفته و سارق آن به حبس محکوم می گردد.

10. سرقت نمبر پلیت واسطه نقلیه

در قسمت سرقت نمبر پلیت و یا علایم شناسای موتر در فقه چیزی تذکر نرفته است، ولی در ماده 706 کود جزا، سرقت نمبر پلیت واسطه نقلیه را از جمله تعزیرات خوانده است: شخصی که نمبر پلیت واسطه نقلیه را سرقت کند، به حبس قصیر، محکوم می گردد.⁽¹⁾

11. سرقت قرآن کریم، کتاب های دینی و سرقت از عبادت گاهها

الف: حکم سرقت از عبادتگاهها در فقه: در مورد شخص که از عبادتگاهها سرقت می کند از قبیل: قرآن کریم، کتب تفسیر، حدیث، فقه و أمثال آن از علوم نافعہ حد واجب نمی گردد، زیرا سارق در اینجا دلیل شبه دارد و آن اینکه برای مطالعه و قرائت برده است، همچنان وقتی که وسایل و ابزار عبادتگاهها را ببرد، دست سارق قطع نمی گردد از قبیل: فرش، ظرف و أمثال آن، زیرا عرف و عادت مردم است که گاه گاه وسایل و ابزار عبادت گاهها را جهت استفاده شخصی شان می برد و این کار را شرم و عیب نمی دانند، بنابر این حد تطبیق نمی گردد، و هم معمولاً عبادت گاهها به روی همه مردم باز است و حرز وجود ندارد، ولی تعزیر می گردد.⁽²⁾

ب: حکم سرقت از عبادت گاهها در کود جزا: کود جزا هم سرقت از عبادت گاهها را از جمله جزاهای تعزیری دانسته است و مرتکب آن را به حبس محکوم کرده است، طوریکه ماده 708 چنین تصریح می کند: شخصی که با داخل شدن در عبادت گاه مرتکب سرقت شود، به حبس متوسط که از سه سال کمتر نباشد، محکوم میگردد.⁽³⁾

12. سرقت اموال کم بها

الف: حکم سرقت اموال کم بها در فقه: در صورتیکه اموال مسروق به حد نصاب سرقت که نزد احناف ده درهم و یا یک دینار است و نزد جمهور فقهاء سه درهم و یا ربع دینار است نگردد، دست سارق قطع نمی گردد، بلکه حاکم و قاضی نظر به لزوم دیدی شان بالای سارق جزای تعزیری وضع و تعیین نمایند.⁽⁴⁾

1 - همان، ماده (706).

2 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 68. فتح القدير، ج 4 ص 229. الفتاوى الهندية، ج 4 ص 177. المبسوط، ج 9 ص 152.

3 - وزارت عدلیه، کود جزا، ماده (708).

4 - المبسوط، ج 9 ص 137-138. ، الفتاوى الهندية، ج 2 ص 170. المدونة، ج 6 ص 266. مغني المحتاج، ج 4 ص 158. نهاية المحتاج، ج 7 ص 420.

ب: حکم سرقت اموال کم بها در کود جزا: ماده 709 کود جزا چنین تصریح دارد: هرگاه در جرم سرقت هیچ یکی از احوال مشدده مندرج این فصل موجود نگردد یا قیمت مال مسروقه کمتر از پنج هزار افغانی باشد، مرتکب به حبس قصیر، یا جزای نقدی از ده هزار تا شصت هزار افغانی، محکوم می گردد.⁽¹⁾

13. سرقت سایبری

در مورد سرقت سایبری ماده 860 کود جزا چنین تصریح دارد: شخصی که با استفاده از سیستم کامپیوتری یا الکترونیکی مرتکب جرم سرقت شود، حسب احوال با نظر داشت ارزش مال مسروقه، به حبس متوسط یا طویل، محکوم می گردد.⁽²⁾

در این ماده دیده شد که سرقت سایبری از جمله سرقت های تعزیر به شمار می رود، زیرا حرز ندارد و هر کس می تواند وارد آن گردد، بنابر این شروط حد سرقت را تکمیل نکرد.⁽³⁾

14. سرقت انترنت

همچنان در قسمت سرقت انترنتی در کتاب های فقهی اشاره نشده است، ولی به دلیل که حرز ندارد، از جمله سرقت های تعزیری به شمار می رود.⁽⁴⁾

ماده 862 کود جزا در مورد سرقت انترنت چنین تصریح می کند:

(1) شخصی که امتیاز استفاده انترنت متعلق به غیر را سرقت کند، به جزای نقدی در چند ارزش انترنت سرقت شده، محکوم می گردد.

(2) هرگاه جرم مندرج فقره (1) این ماده به شکل سازمان یافته ارتکاب یابد، مرتکب یا مرتکبین، به حبس قصیر، محکوم می گردد.⁽⁵⁾

شرط چهارم: مال مسروق اعیان و قابلیت ذخیره کردن و امساک را داشته باشد.

در این مورد میان فقهاء اختلاف وجود دارد:

احناف می گویند: آن چیزهای که به سرعت فاسد می گردد، دست سارق آن قطع نمی گردد، ولو که قیمت آن چیزی مسروق به حد نصاب سرقت هم برسد مثل انگور، انجیر، سیب، زردالو، شفتالو، انار، خربوزه

1 - وزارت عدلیه، کود جزا، ماده (709).

2 - وزارت عدلیه، کود جزا، ماده (860).

3 - داد محمد نذیر، حقوق جزای اختصاصی اسلام، کابل، ناشر: انتشارات حامد رسالت، چاپ دوازدهم، سال چاپ: 1396 هـ.ش، ص 114.

4 - همان اثر، ص 112.

5 - وزارت عدلیه، کود جزا، ماده (862).

وأمثال آن از طعام های که قابل ذخیره کردن و نگهداری را ندارند مثل طعام های تر، گوشت های تر، آب های انگور و أمثال آن، شیر و ماست، از حرز و یا غیر حرز سرقت شده باشند.⁽¹⁾
دلایل شان:

1- پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد می فرماید: «لَا قَطْعَ فِي ثَمَرٍ وَلَا كَثْرٍ». ⁽²⁾ ترجمه: در میوه و خرما قطع دست نیست.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص شد که در میوه و خرما قطع دست نیست، زیرا اینها ذخیره و نگهداری نمی شوند.

2- همچنان این اشیاء عادتاً مال قابل توجه محسوب نمی گردد و مردم برای حفاظت و نگهداری شان کمتر توجه می نمایند، حتا از خوردن آن توسط دیگران بخل نمی ورزند.⁽³⁾

3- همچنان این اشیاء در معرض نابودی قرار دارند، پس به مال که هیچ حرز نمی شود، مشابهت پیدا کرد.⁽⁴⁾

اگر مال مسروق از اموال باشد که یک سال باقی می ماند و ذخیره می شود، مثل چهارمغز، خرما، خشک، میوه های خشک، سرکه، شیرۀ انگور و أمثال آن، در این صورت دست سارق قطع می گردد.⁽⁵⁾

مالکیه، شافعی ها و حنبلی ها می گویند: در تمام اموال که مردم خریداری می نمایند و قابل خرید و فروش را می داشته باشند، دست سارق آن قطع می گردد، طعام باشد و یا لباس، یا حیوان، یا سنگ، یا نی، یا شکار، یا شیشه و أمثال آن.⁽⁶⁾

دلایل شان:

-
- 1 - المبسوط، ج 9 ص 153. فتح القدير، ج 4 ص 227. بدائع الصنائع، ج 7 ص 69.
 - 2 - سنن ابن ماجه، رقم الحديث 2593. این حدیث صحیح است. أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيتمي (المتوفى: 807هـ)، موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، المحقق: حسين سليم أسد الذاراني - عبده علي الكوشك، الناشر: دار الثقافة العربية، دمشق، 8 جلد، الطبعة: الأولى، (1411 - 1412 هـ) = (1990 م - 1992 م)، رقم الحديث 1505.
 - 3 - فتح القدير، ج 4 ص 227.
 - 4 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 69.
 - 5 - المبسوط، ج 9 ص 153. فتح القدير، ج 4 ص 227.
 - 6 - بداية المجتهد، ج 2 ص 441. المهذب، ج 2 ص 277. المغني، ج 8 ص 246. نيل الأوطار، ج 7 ص 128. غاية المنتهى، ج 3 ص 337-341.

6- عموم قول الله متعال: **{وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا}**.⁽¹⁾ ترجمه: و دست مردِ دزد و زنِ دزد را قطع کنید.

7- همچنان اینها مال هستند که عادتاً مردم برایشان تمایل نشان می دهند، بنابر این دست سارق آنها، قطع گردد، وقتی که شرایط سرقت در آنها جمع گردید.⁽²⁾

قول راجح: بعد از تحقیق و بررسی قول احناف راجح به نظر می رسد، به چند دلیل:

1- این قول احتیاط را در نظر گرفته است، زیرا اشیای متذکره معمولاً اشیائی بدون حرز هستند، پس شبهه وارد گردید و شبهه حد را دفع می کند.

2- قول شان متکی به حدیث صحیح است، طوریکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا قَطْعَ فِي ثَمَرٍ وَلَا كَثْرٍ». ⁽³⁾ ترجمه: در میوه و خرما قطع دست نیست.

وجه استدلال از حدیث: امام هیثمی⁽⁴⁾ می گوید: این حدیث در این باب صحیح است.⁽⁵⁾

3- همچنان در خوردن و نوشیدن اشیاء معمولاً مردم بخل نمی ورزند و مشکل نمی بینند.

1. سرقت میوه معلق

الف: حکم سرقت میوه معلق: فقهاء اتفاق دارند که بر سرقت کردن میوه معلق و آویزان بر درخت و یا گندم در خوشه وقتی که حرز نباشد، قطع واجب نمی گردد، ولی اگر با حرز باشد، قطع واجب می گردد. منظور از حرز عرف مردم است، یعنی هر میوه معلقی را که مردم دارای حرز می داند، با سرقت کردن آن، قطع واجب می گردد و هر میوه را که مردم نظر به عرف شان دارای حرز نمی داند، با سرقت کردن آن، قطع واجب نمی گردد. زیرا شریعت حرز را مدار اعتبار قرار داده است و حرز به عرف مردم ارتباط می گیرد.⁽⁶⁾

1 - {المائدة، آیه 38}.

2 - المهذب، ج 2 ص 277. المغني، ج 8 ص 246. نيل الأوطار، ج 7 ص 128.

3 - سنن ابن ماجه، رقم الحديث 2593. این حدیث صحیح است. موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، رقم الحديث 1505.

4 - هَيْثَمِي (735 - 807 هـ = 1335 - 1405 م) علي بن أبي بكر بن سليمان، هيثمي، أبو الحسن، نور الدين، مصري، قاهري، یکی از حفاظ و عالم جرح و تعدیل حدیث و شافعی مذهب بود، کتاب های زیادی در عرصه تخریج نوشته کرده است، از جمله: مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ترتيب الثقات لابن حبان، تقریب البغية في ترتيب أحاديث الحلية، موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان وغيره. عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين الشافعي السيوطي (المتوفى: 911هـ)، حسن المحاضرة في تاريخ مصر والقاهرة، المحقق: محمد أبو الفضل إبراهيم، الناشر: دار إحياء الكتب العربية - عيسى البابي الحلبي وشركاه - مصر، الطبعة: الأولى 1387 هـ - 1967 م، ج 1 ص 362.

5 - موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، رقم الحديث 1505.

6 - بداية المجتهد، ج 2 ص 441. المهذب، ج 2 ص 277. المغني، ج 8 ص 246. نيل الأوطار، ج 7 ص 128. غاية المنتهى، ج 3 ص 337-341.

ب: حکم سرقت میوه معلق در کود جزا: ماده 707 کود جزا هم سرقت میوه معلق را از جمله سرقت تعزیری دانسته است و چنین تصریح کرده است: شخصی که غله یا محصولات زراعتی را که هنوز درو یا چیده نشده باشد سرقت کند، به جزای نقدی دو چند قیمت مال مسروقه، محکوم می گردد.⁽¹⁾

شرط پنجم: مال مسروق در اصل مال مباح نباشد

اصلیت مسروق از امور مباحه نباشد، یعنی جنس آن مباح نباشد: از همین جهت حد تطبیق نمی گردد بر شخصی که آب، یا علف، یا آتش و یا هم شکاری صحرای و یا بحری را سرقت کند، هر چند بر ملکیت شخصی هم داخل شده باشد، زیرا اینها میان مردم یا شریک اند، یا هم مردم از بردن و شکار کردن اینها بخل نمی کنند و یا هم مردم به این کارها توجه و وقت شان را صرف نمی کنند، تا دعوا کنند.⁽²⁾ اگر مباح الاصل قیمتی باشد و آن را دعوا کند کسی که حفاظت از آن می کرد و در حالی که خود را به حفاظت آن وقف کرده بود، در این صورت بالای سارق آن حد تطبیق می گردد، که به نصاب رسیده باشد، مثل: طلا، نقره، چوب بلوت، زمرد، زبرجد، یاقوت، مروارید و امثال آنها.⁽³⁾

شرط ششم: برای سارق در مال مسروق ملکیت، تأویل و شبهه آن نباشد.

سبب در اشتراط این شرط تکمیل گردیدن عقوبت و جزای حدی سرقت است، زیرا جنایت بدون آن تکمیل نمی گردد، بنابر این جزای حدی سرقت وقتی تکمیل می گردد، که برای سارق در مال مسروق ملکیت، تأویل و شبهه آن وجود نداشته باشد، از همین جهت سرقت کردن از مال که به عاریت گرفته است، یا به گرو و یا هم کرایه برای غیر، دست سارق قطع نمی گردد، زیرا قسمًا در ملکیت او می باشد، همچنان سرقت کردن از مال مشترک که میان او و مسروق منه است، زیرا مال مسروق برای سارق نسبتًا مال محسوب می گردد، همچنان سرقت از مال فرزند و نواسه و یا سرقت از مال پدر و پدرکلان، زیرا برای سارق تأویل ملکیت وجود دارد، یا شبهه ملکیت، که قبلاً این موضوع تذکر رفت.⁽⁴⁾

شرط هفتم: برای سارق اجازه و شبهه آن در دخول به حرز نباشد.

1 - وزارت عدلیه، کود جزا، ماده (707).

2 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 68. فتح القدیر، ج 4 ص 233.

3 - رد المحتار علی الدرالمختار، ج 3 ص 273. بدائع الصنائع، ج 7 ص 68.

4 - فتح القدیر، ج 4 ص 235. المغنی، ج 8 ص 277. غایة المنتهی، ج 3 ص 341. المذهب، ج 2 ص 281. المبسوط، ج 9 ص 188. مغنی

مغنی المحتاج، ج 4 ص 163.

از همین جهت اگر انسان از ذی رحم محرم خود را و یا از زوجه خود را سرقت کند، دستش قطع نمی گردد، زیرا اینها عادتاً بدون اجازه داخل حرز می گردد، و هم میان زوجین شبهه اشتراک در مال هم وجود دارد، پس معنای حرز در اینجا بشکل کامل ایفاء نکرد و این شرط از شروط موافق میان فقهای اسلامی است.⁽¹⁾

همچنان خدمت گار مردم وقتی مال مردم را سرقت کند، دستش قطع نمی گردد، و هم مهمان وقتی مال میزبان را سرقت کند، دستش قطع نمی گردد، همچنان کارگر وقتی از محلی که برایش اجازه کار را داده است، سرقت کند، دستش قطع نمی گردد، زیرا در این موارد حرز نسبتاً برای اشخاص مذکور، شکستنده شده است، پس شبهه وارد گردید و دست سارق قطع نمی گردد.⁽²⁾

شرط هشتم: مال مسروق در سرقت مقصود باشد نه تابع.

از همین جهت اگر انسان سگ، یا گربه را سرقت کند و در گردن آنها طوقی طلا و یا نقره باشد، یا قرآن را سرقت کند و پوش آن با طلا و یا نقره آراسته شده باشد، یا طفل آزاد را سرقت کند در حال که آن طفل با زیورات و لباس قیمت بها پوشانده شده باشد، یا ظرف از شراب، آب و طعام را سرقت کند در حال که آن ظرف از طلا و نقره ساخته شده باشد، در این موارد دست سارق قطع نمی گردد، زیرا منظور از سرقت کردن سگ، گربه، طفل و أمثال آنها است، و غیر از آنها تابع آنها است، پس وقتی مقصود و منظور چیزی دیگر است، پس از جهت قصور مال بودن در آنها قطع واجب نمی گردد.⁽³⁾

مطلب چهارم: شرایط مسروق فیه

منظور و مقصود از مسروق فیه همان محل و مکان سرقت است، بنابر این شرط است که آن دارالعدل⁽⁴⁾ باشد، پس اگر سرقت از محل و مکان دارالحرب⁽⁵⁾ یا دارالبغی⁽¹⁾ صورت گیرد، دست سارق قطع نمی گردد،

1 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 70-75. المبسوط، ج 9 ص 151. تبیین الحقائق، ج 3 ص 220-222. الدر المختار، ج 3 ص 221. المهذب، ج 2 ص 280. القوانين الفقهية، ص 359.

2 - مغنی المحتاج، ج 4 ص 162. الدر المختار، ج 3 ص 221.

3 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 79. المهذب، ج 2 ص 281.

4 - دارالعدل: هر محل و مکانی است که احکام اسلام بشکل ظاهر و آشکار اعمال، انجام و تطبیق می گردد. المبسوط، ج 10 ص 114. کشف القناع، ج 3 ص 43. الإنصاف، ج 4 ص 121. المدونة، ج 2 ص 22.

5 - دارالحرب: هر محل و مکانی است که اعمال و برنامه های کفر بشکل واضح، ظاهر و آشکار صورت گیرد. حاشیه الجیرمی، ج 4 ص 220. نهاية المحتاج، ج 8 ص 81.

زیرا برای حاکم در این دو محل ولایت وجود ندارد، پس جزای سرقت که قطع دست است، منعقد نمی گردد.²

در کود جزا هم روی این موضوع چیزی تذکر نرفته است.

1 - دارالبغی: ناحیه و مکانی از دارالاسلام است که در آنجا یک مجموعه از مسلمانان که دارای شوکت هستند و از اطاعت امام مسلمین بغاوت نموده اند و در مقابل امام اعلان جنگ را نموده اند و این کارشان را تأویل می نمایند. الأحكام السلطانية للموردي، ص 38 . فتح القدير، ج 5 ص 334. بدائع الصنائع، ج 7 ص 130-131.

2 - بدائع الصنائع، ج 7 ص 80. القوانین الفقهية، ص 359.

مبحث دوم

دلایل اثبات جزای سرقت و چگونگی سقوط آن

این مبحث دارای سه مطلب است:

مطلب اول: بینه

مطلب دوم: اقرار

مطلب سوم: چیزهایی که حد را ساقط میکند بعد از وجوب آن

سرقت نزد قاضی با یکی از دو امر ثابت می گردد: 1- بیّنه 2- اقرار، که تفصیل آنها قرار ذیل است:

مطلب اول: بیّنه

برای آگاهی بیشتر از بیّنه و شرایط آن، در اول بیّنه معرفی گردیده، سپس شرایط مشخص می گردد:

فرع اول: تعریف بیّنه

الف: تعریف لغوی بیّنه: راغب اصفهانی بیّنه را در لغت چنین معرفی کرده است: (الدَّلَالَةُ الْوَاضِحَةُ عَقْلِيَّةٌ أَوْ مَحْسُوسَةٌ).⁽¹⁾ ترجمه: بیّنه، یعنی دلایل واضح عقلی و حسی است. برخی دیگر گفته اند: الْحُجَّةُ الْقَوِيَّةُ وَالذَّلِيلُ.² ترجمه: بیّنه یعنی حجت قوی و دلیل است.

ب: تعریف اصطلاحی بیّنه: (إِخْبَارُ حَاكِمٍ عَنْ عِلْمٍ لِيُقْضَىٰ بِمُقْتَضَاهُ).⁽³⁾ ترجمه: بیّنه عبارت از آگاهی حاصل نمودن حاکم است از علم که، تا به مقتضای آن فیصله نماید.

ابن قیم جوزی رحمه الله بیّنه را در اصطلاح چنین تعریف و توضیح نموده است: (اسْمٌ لِمَا يُبَيِّنُ الْحَقَّ وَيُظْهِرُهُ. وَهِيَ تَارَةٌ تَكُونُ أَرْبَعَةَ شُهُودٍ، وَتَارَةٌ ثَلَاثَةٌ بِالنَّصِّ فِي بَيِّنَةِ الْمُفْلَسِ، وَتَارَةٌ شَاهِدَيْنِ وَشَاهِدًا وَاحِدًا وَامْرَأَةً وَاحِدَةً وَنُكُولًا وَيَمِينًا أَوْ خَمْسِينَ يَمِينًا أَوْ أَرْبَعَةَ أَيْمَانٍ، وَتَكُونُ شَاهِدَ الْحَالِ (أَيِ الْقَرَائِنِ) فِي صُورٍ كَثِيرَةٍ).⁽⁴⁾ ترجمه: بیّنه اسم است برای چیزی که حق را بیان و آشکار می کند. که برخی وقت با چهار شاهد (مثل شهادت در زنا)، برخی وقت با سه شاهد در زمینه بیّنه مفلس، برخی وقت دو شاهد (مثل شهادت در سرقت)، یک شاهد مرد و یک زن همراهی نکول و قَسَم (در موارد که دو شاهد وجود نداشت)، یا پنجاه قسم (در موضوع قسامه)، یا چهار قسم (در موضوع لعان) و شاهد حال در ایها قرائن می باشد.

فرع دوم: شرایط بیّنه

1 - أبو القاسم الحسين بن محمد المعروف بالراغب الأصفهاني (المتوفى: 502هـ)، المفردات في غريب القرآن، المحقق: صفوان عدنان الداودي، الناشر: دار القلم، الدار الشامية - دمشق بيروت، الطبعة: الأولى - 1412 هـ، ص 68 .

2 - محمد عميم الإحسان المجددى البركتي، قواعد الفقه، دار النشر: الصدف بيلشرز، ص 216.

3 - حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، ج 4 ص 164.

4 - محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد شمس الدين ابن قيم الجوزية (المتوفى: 751هـ)، الطرق الحكمية، الناشر: مكتبة دار البيان، الطبعة: بدون طبعه وبدون تاريخ، ص 24 .

برای قبول بینه برخی شرایط خاص در حدود و قصاص است، که قرار ذیل اند:

- 1- مرد بودن: بنابر این شهادت زن درست نیست.
- 2- عدالت بودن: پس شهادت فساق قابل قبول نیست.
- 3- اصالت بودن شهادت: پس شهادت بر بالای شهادت درست نیست، از جهت موجود گردیدن شبهه.⁽¹⁾
- 4- شاهدان قبلاً به حد محکوم نشده باشد مگر در حد قذف و قصاص: پس اگر شاهدی دادن به سرقت بعد از محکوم شدن به حد، شهادت شان درست نیست، از جهت وجود شبهه.⁽²⁾
- 5- خصومت و دعوا از طرف شخصی باشد که ملکیت صحیح بر مال مسروق دارد، یعنی صاحب مال است، یا صاحب امانت است، یا ضامن مال است. پس اگر شاهدان شهادت دادند که سارق مال فلان شخصی غائب را سرقت کرده است و شخص غائب تا هنوز دعوا علیه سارق باز نکرده است، شهادت شاهدان قبول نمی گردد، ولی سارق را حبس و نگهداری کند، تا قضیه روشن گردد.⁽³⁾

مطلب دوم: اقرار

در این مطلب، اول اقرار تعریف گردیده، سپس شرایط آن بیان می گردد:

فرع اول: تعریف اقرار

- 1- لغوی: اقرار در لغت: به معنای اعتراف کردن است، گفته می شود: أَقَرَّ بِالْحَقِّ إِذَا اعْتَرَفَ بِهِ.⁽⁴⁾ ترجمه: به حق اقرار کرد، یعنی اعتراف کرد. وَأَقَرَّ الشَّيْءَ أَوْ الشَّخْصَ فِي الْمَكَانِ : أَثْبَتَهُ وَجَعَلَهُ يَسْتَقَرُّ فِيهِ.⁽⁵⁾ ترجمه: و به آن چیز یا شخص در مکانش اقرار کرد: یعنی آن چیز یا شخص را ثابت گردانید و استقرار بخشید.
- 2- اصطلاحی: و در اصطلاح فقهاء: الإقرار: هُوَ الإخبارُ عَنْ تَبُوتِ حَقٍّ لِلْغَيْرِ عَلَى الْمُخْبِرِ.⁽⁶⁾ ترجمه: اقرار عبارت از خیردادن از ثبوت حق غیر بالای خیر دهنده.

1 - فتح القدير، ج 4 ص 223-252. تبیین الحقائق، ج 3 ص 213.

2 - تبیین الحقائق، ج 3 ص 213. غاية المنتهى، ج 3 ص 342.

3 - المبسوط، ج 9 ص 169. فتح القدير، ج 4 ص 223-252. تبیین الحقائق، ج 3 ص 213. غاية المنتهى، ج 3 ص 342. القوانين الفقهية، ص 360.

4 - لسان العرب، ج 5 ص 88. مختار الصحاح، ص 250.

5 - لسان العرب، ج 5 ص 88.

6 - الفتاوى الهندية، ج 4 ص 156. تبیین الحقائق، ج 5 ص 2. مواهب الجليل، ج 5 ص 216. الشرح الصغير، ج 3 ص 525. نهاية المحتاج، ج 5 ص

ص 64-65. حاشية قلوبوي، ج 3 ص 2. كشاف القناع، ج 6 ص 452.

معلوم گردید که اقرار عبارت از خبر دادن شخص است از حق غیر بالای خودش، این بهترین ثبوت و دلیل است، که خود شخص علیه خودش اعتراف و اقرار کند.⁽¹⁾

فرع دوم: شرایط اقرار

به اقرار کردن خود شخص علیه خودش، سرقت ثابت می‌گردد، نزد فقهای اسلامی برای ثبوت سرقت، یک مرتبه این اقرار کافی است.⁽²⁾

همچنان شرط است تا دعوا از طرف مسروق منه علیه سارق صورت گرفته باشد، پس اگر سارق بر سرقت از مال فلان شخص غائب اعتراف و اقرار کرد، دست سارق قطع نمی‌گردد، تا وقتی که مسروق منه دعوا علیه سارق باز کند، طوری که این قانون در بیته هم است.⁽³⁾

فرع سوم: ارکان اقرار

برای اقرار چهار رکن اساسی است: 1- مَقْرَ 2- مَقْرَ له 3- مَقْرَ به 4- صیغه اقرار.⁽⁴⁾

1- مَقْرَ: شخصی است که اقرار از او برای ثبوت حق غیر بر بالای خودش صدور می‌یابد.⁽⁵⁾

2- مَقْرَ له: شخصی است که مَقْرَ حقی را برایش اقرار کرده است، برای مَقْرَ له است که این حق را از مَقْرَ مطالبه می‌کند و یا هم آن حق را برایش می‌بخشد.⁽⁶⁾

3- مَقْرَ به: همان حقی است که مَقْرَ بر بالای خود اقرار می‌کند، مَقْرَ به در اصل دو نوع است: 1- حق الله مثل ایمان به الله متعال، به جا آوردن اوامر او و اجتناب از نواهی او. 2- حق العبد مثل مال، قصاص، قرض و نسب. حق الله هم بر دو نوع است: 1- حق خالص برای الله متعال است، مثل عدم شریک به الله متعال و دوری از ارتداد. 2- حق الله که در آن حق الله و هم حق بنده است، مثل زکات، قربانی...⁽⁷⁾

¹ - تبیین الحقائق، ج 5 ص 2.

² - مواهب الجلیل، ج 5 ص 216. الشرح الصغیر، ج 3 ص 525. نهاية المحتاج، ج 5 ص 64-65. حاشیة قلیوبی، ج 3 ص 2. کشف القناع، ج 6 ص 452.

³ - تبیین الحقائق، ج 5 ص 2. مواهب الجلیل، ج 5 ص 216. الشرح الصغیر، ج 3 ص 525.

⁴ - التاج والإکلیل، ج 5 ص 216. الشرح الصغیر، ج 3 ص 529. أسنی المطالب، ج 2 ص 287-288. نهاية المحتاج، ج 5 ص 65.

⁵ - نهاية المحتاج، ج 5 ص 65.

⁶ - المهذب، ج 2 ص 345. المغنی، ج 5 ص 153.

⁷ - أبو محمد عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام بن أبی القاسم بن الحسن السلمي الدمشقي، الملقب بسلطان العلماء (المتوفی: 660هـ)، قواعد الأحكام في مصالح الأنام، الناشر: مكتبة الكليات الأزهرية - القاهرة، طبعة: جديدة مضبوطة منقحة، 1414 هـ - 1991 م، ص 129.

4- صیغه اقرار: عبارت از چیزی است که هدف و اراده را اظهار و معلوم کند، لفظ باشد و یا آنچه قایم مقام او است از قبیل کتابت و اشاره. برای اظهار اراده ضرورت است تا لفظ باشد و یا هم کتابت و اشاره، اما اراده باطنی مدار اعتبار بوده نمی تواند.⁽¹⁾

مطلب سوم: موارد که حد سرقت را بعد از وجوب آن ساقط میکند

تعداد از موارد است که حد سرقت را بعد از وجوب آن ساقط می گرداند:

1- مسروق منه اقرار شخص سارق را به سرقت تکذیب کند، مثلاً برای شخص سارق بگوید: تو از من سرقت نکردی.

2- مسروق منه بینه را تکذیب کند، مثلاً بگوید: اینها شهادت زور و دروغ دادند.

3- سارق از اقرار خود رجوع کند، در این صورت دست سارق قطع نمی گردد، ولی تاوان مال را پرداخت کند، زیرا رجوع از اقرار در حدود قبول می گردد، ولی در مال قابل قبول نیست، زیرا مال به شبهه از بین نمی رود، ولی حد توسط شبهه ساقط می گردد.⁽²⁾

4- رد کردن سارق مال مسروقه را به مسروق منه قبل از رفتن به محکمه و قضاء، زیرا دست سارق وقتی قطع می گردد، که مسروق منه به محکمه و قضاء حضور یافته و علیه سارق دعوا باز کند.⁽³⁾

5- سارق مال مسروقه را قبل از رفتن به محکمه و باز کردن دعوا، از شخص مسروق منه خریداری نماید، ولی اگر بعد از دعوا و قبل از شهادت و اقرار و یا بعد از آنها، سارق مال مسروقه را از مسروق منه خریداری نماید، حد از او دفع نمی گردد.⁽⁴⁾

دلیل شان: حدیث صفوان است: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَفْوَانَ عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ نَامَ فِي الْمَسْجِدِ وَتَوَسَّدَ رِءَاءَهُ، فَأَخَذَ مِنْ تَحْتِ رَأْسِهِ، فَجَاءَ بِسَارِقِهِ إِلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَنْ يُقَطَعَ، فَقَالَ صَفْوَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَمْ أُرِدْ هَذَا، رِدَائِي عَلَيْهِ صَدَقَةٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: فَهَلَّا قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَنِي بِهِ.⁽⁵⁾ ترجمه: عبدالله بن صفوان از پدرش روایت می می کند که گفت: من در مسجد بر روی عباي خود خوابیده بودم آن را از من دزدیدند و ما دزد

1 - المبسوط، ج 13 ص 46.

2 - المبسوط، ج 9 ص 182. المهذب، ج 2 ص 282. القوانین الفقهيّة، ص 361. غاية المنتهى، ج 3 ص 342.

3 - المبسوط، ج 9 ص 182.

4 - المهذب، ج 2 ص 282. بدائع الصنائع، ج 7 ص 89. غاية المنتهى، ج 3 ص 337. المنتقى على الموطأ، ج 7 ص 162.

5 - قزوینی، سنن ابن ماجه، رقم الحدیث 2595. المعجم الكبير، رقم الحدیث 7325. مسند الإمام أحمد بن حنبل، رقم الحدیث 15305. این حدیث حدیث صحیح است. فتح الغفار الجامع لأحكام سنة نبينا المختار، رقم الحدیث 4981. جامع الأصول في أحاديث الرسول، رقم الحدیث 1930.

را گرفتیم و او را به حضور پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بردیم که دستور بریدن دست وی را داد، و من گفتم: یا رسول الله برای یک عبا؟ من آن را به وی می بخشم، پیامبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: پس چرا پیش از آن که او را پیش من بیاوری او را نبخشیدی؟
وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص می شود که صفوان بعد از دعوا، عبا را برای سارق می بخشد، ولی این بخشش نتیجه نداد و حد بالای سارق تطبیق گردید. همچنان در این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: پس چرا پیش از آن که او را پیش من بیاوری او را نبخشیدی؟. یعنی پیش از دعوا و رفتن نزد حاکم، بخشیدن و امثال آن حد را از سارق دفع می کند و بعد از دعوا دفع نمی تواند.⁽¹⁾

¹ - القوانین الفقهية، ص 361. غاية المنتهى، ج 3 ص 342.

فصل سوم

عوامل سرقت و راهای حل آن

این فصل دارای دو مبحث است:

مبحث اول: عوامل سرقت

مبحث دوم: راهای حل آن برای جلوگیری از سرقت

مبحث اول عوامل سرقت

این مبحث دارای هشت مطلب است:

مطلب اول: عامل اقتصادی

مطلب دوم: عامل سیاسی

مطلب سوم: عامل اجتماعی

مطلب چهارم: عامل شخصی

مطلب پنجم: نارسایی های قانونی

مطلب ششم: بیکاری

مطلب هفتم: فقر عاطفی و ناکامی

مطلب هشتم: حسادت، تجربه های دوران کودکی، احساس نا امنی و خود نمایی

سرقت اموال و اجناس یکی از پدیده‌ی های است که در همین اواخر گراف آن در کشور افغانستان بلند رفته است و میزان جرایم بیشتر شده است و شیوه‌ها و روش‌های آن از پیش، تغییر نموده و در این عصر، عملیه سرقت و ترور نیز مدرنیزه گردیده است و دزدان و اختطاف‌گران از تکنیک‌ها و شیوه‌های نوین استفاده می‌کنند و به اشکال مختلف و کاربرد راهکارها و راهبردهای گونه‌گون این عملیه جرمی را انجام می‌دهند. بدون شك آمار ارتکاب دزدی و سرقت همانند برخی کشورهای دیگر در افغانستان، نیز رو به افزایش می‌باشد و این عملیه زشت، پیامدهای ناگوار را تا هنوز برای ملت و کشور افغانستان ببار آورده است؛ یعنی رشد این عملیه جرمی از یکسو عاملی شده است برای متزلزل و از بین رفتن امنیت داخلی کشور و بی‌ثبات شدن اوضاع امنیتی، از سوی دیگر، وسیله گردیده است برای بالا رفتن هزینه‌های تولید، از میان رفتن انگیزه‌های کار و تلاش برای سرمایه‌گذاری در کشور و همچنان مصروف نگهداشتن نیروهای امنیتی قرار گرفته است و بیشتر عامه مردم ما از این ناحیه متضرر و آسیب پذیر می‌شوند.

این که عوامل و انگیزه‌های سرقت در کشور چیست؟ چرا تا هنوز با وجود تلاش‌های نیروهای امنیتی کشور، این پدیده خاتمه نیافته و سارقان از میان نمی‌روند؟⁽¹⁾

در مورد عوامل ارتکاب سرقت از زوایای مختلف تحقیقات زیادی شده است در این زمینه نظریات و دیدگاه‌های گوناگون ارایه شده که در این مقاله به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

مطلب اول: عامل اقتصادی

بدون شك فقر اقتصادی و نیازهای مالی تاثیر به‌سزای در ارتکاب این پدیده دارد چون که هر فرد حق دارد از لوازم اولیه زندگی برخوردار باشد. لذا اصولاً افراد و اشخاص که نیاز مالی نداشته باشند، کم‌تر دست به دزدی می‌زنند مطابق بررسی‌های به‌عمل‌آمده در سالهایی که میزان درآمد مردم کم‌تر می‌شوند و حاصلات از اثر خشک‌سالی پایین می‌آید میزان سرقت بالا می‌رود و برعکس سالهای که حاصلات بالا

¹ - نقیب‌الله حمید، بررسی عوامل اختطاف و دزدی در افغانستان، کابل، انتشارات: اصلاح افکار، چاپ اول، 1394 هـ.ش، ص 2.

می‌رود دزدی تنزل می‌یابد، بدون تردید گفته می‌توانیم که ارتکاب سرقت ارتباط مستقیم با میزان درآمد و عرضه مواد اولیه دارد.⁽¹⁾

مطلب دوم: عامل سیاسی

در بسیاری از موارد ارتکاب جرایم، از جمله دزدی تا این که ریشه اقتصادی داشته باشد ناشی از عوامل سیاسی و اجتماعی است.⁽²⁾

مطلب سوم: عامل اجتماعی

توقعات بیش از حد، افزون خواهی، تجمل‌گرایی به ویژه توسط رهبران جامعه که علاوه بر تاثیر نامطلوب در جامعه انگیزه ارتکاب جرایم مالی را در کارمندان دولتی تقویت می‌کند، وجود شکاف طبقاتی و افزایش روز افزون این شکاف که موجب کینه و نفرت طبقات محروم از افراد و اشخاص و مافیای اقتصادی شده و انگیزه انتقام جوی را در قالب ارتکاب انواع جنایات به ویژه جرایم ملی و سرقت تقویت می‌کند. سیل مهاجرتهای ناشی از خشک سالی‌ها از روستاها و شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ به منظور کاریابی- که حاشیه نشینی از آثار مستقیم آن است. ممکن است بسیاری از مجرمان از میان حاشیه نشینان شهرهای بزرگ بر خیزند. گسستگی روز افزون پیوندهای اجتماعی و خانوادگی و مذهبی و عدم کنترل و یا عدم امکان کنترل اجتماعی به دلیل ارتباط نداشتن ساکنان محله‌ها با یکدیگر.⁽³⁾

بی‌کاری و نداشتن سرگرمیهای سالم و شغل‌های درآمد زا به ویژه در ایام تعطیلات زمستانی در کشور که میلیون‌ها جوان و نو جوان به جمع بیکاران می‌پیوندند، ارایه الگوهای غلط در زندگی توسط رسانه‌های جمعی مثل تلویزیون‌ها، نقل و ترویج بسیاری از جرایم توسط رسانه‌ها و از بین بردن قبح اجتماعی آن و نشان دادن تبهکاران در چهره انسان‌های جسور و شجاع، جرم‌زا بودن بسیاری از فیلم‌ها در کنار آموزش راه‌های گریز از چنگ قانون و نیروهای امنیتی و ارایه نیروهای امنیتی در چهره نیروی غیر کارآمد و منفعل که موجب جرات تبهکاران می‌گردد.⁽⁴⁾

1 - همان اثر، ص 3.

2 - همان اثر، ص 3.

3 - احمد ارسلان بیگی، نقش سرقت در کاهش امنیت اجتماعی و احساس امنیت مردم، مزار شریف، انتشارات: نور حق، چاپ اول، 1389 هـ.ش، ص 46.

4 - همان اثر، ص 47.

عدم مشارکت مردم در امر امنیت و عدم اجرایی نظارت عمومی که خود معلول عواملی است که باید شناخته شود و بر طرف گردد. از بین رفتن روح مواسات اسلامی، گذشت و ایثار در جامعه به ویژه در میان افراد سرمایه دار اگر این گروه از عطف اسلامی و انسانی برخوردار بوده و حقوق نیازمندان را بپردازند، هم نیاز آنان رفع می‌شود و هم صفا و مهربانی به صورت دو سویه در روابط اجتماعی حاکم می‌گردد. اهمیت ندادن والدین به مالکیت دیگران نیز نقش زیادی در ارتکاب سرقت توسط کودکان دارد. همچنین آشفتگی خانواده‌ها که خود اکثراً معلول عوامل اقتصادی و اجتماعی دیگر است و جدال دائمی زن و شوهر و جدایی والدین نسبت به کودکان و تحقیر دانش آموزان توسط معلمان باعث این می‌شود که کودکان بلکه بزرگسالان برای خود نمایی انتقام جویی و کینه توزی مرتکب سرقت گردند، همان‌طور اعتیاد به مواد مخدر و الکل نه تنها یک معضل اجتماعی در جامعه ما محسوب می‌شود بلکه سرچشمه ی بسیاری از تبهکاری‌ها از جمله سرقت و اختطاف می‌گردد.⁽¹⁾

اهمیت شرایط اجتماعی در تبیین علل سرقت بر کسی پوشیده نیست، که اگر نتوان آن را عامل انحصاری شناخت، ولی برترین و مهم ترین عامل سرقت و دیگر جنایات های است، برخی از عوامل اجتماعی سرقت عبارت اند از:

1- فقر فرهنگی: روانشناسان اجتماعی جرم و کجروی های را سرپیچی از هنجارها، رسوم، سنت ها و قوانین هر جامعه به عنوان مجموعه از ارزش های فرهنگی آگاهانه یا نا آگاهانه است که از نسلهای قبل به نسلهای بعد منتقل می شود مورد احترام است و تجاوز به آن جرم محسوب می گردد.⁽²⁾

فقر فرهنگی نقش اساسی در ایجاد جرم دارد. دزدان اکثراً بی سواد و بی تحصیل هستند و بی سوادان در اثر فقدان امکانات رشد فکری برای پیشرفت و ترقی خود از شیوه های دیگر فرهنگی مثلاً از توانمندی های جسمی بهره می گیرند.⁽³⁾

2- شهر نشینی بدون حد و مرز: گسترش بی رویه شهرها و انبوهی جمعیت هردو از عوامل جرم زا هستند. در شهرها فرد با روابطی دست به گریبان است که غیر شخصی بوده، غالباً آنچه را می

1 - نقیب الله حمید، بر رسی عوامل اختطاف و دزدی در افغانستان، ص 5.

2 - سیامک شاکر سلطان احمدی، تحلیل تأثیر جنبه های روانی و اجتماعی در بروز سرقت، تهران، فصلنامه پژوهش های کاربردی روانشناختی، 1396 هـ. ش، ص 118-119.

3 - همان اثر، ص 119.

خواهد، در این گونه روابط نمی یابد و با مسایلی ناشی از ضعف روابط شخصی یعنی آنچه که بی توجهی نسبت به شناخت واقعی او است مواجه می شود.⁽¹⁾

افرادی که در محله های پر جمعیت شهرهای بزرگ زنده گی می کنند با شرایط اجتماعی و اقتصادی سختی رو برو بوده است، مشکلات عدیده را به دوش می کشند، زندگی برای کودکان در چنین شرایطی مانند زندانی است که هیچ راه گریزی به آن متصور نیست، انبوه و تراکم جمعیت که از ویژه گی های محله ها است، موجب می شود تا فرد بتواند در زندگی داخلی و خصوصی خود مسایل و مشکلات شخصی را بروز دهد، ناچار آن را از دیگران پنهان می دارد، از این رو سرقت، فحشا، اعتیاد و دیگر آسیب های اجتماعی که به طور عجیبی در اماکن فقیر نشین شهری رواج دارد از بین نخواهد رفت، مگر اینکه شرایط و عوامل اقتصادی و اجتماعی که موجب پیدایی این مسایل شده دگرگون شود و از بین برود.⁽²⁾

3- از هم پاشیدگی خانواده و عدم امنیت عاطفی کودکان: آسیب شناسان اجتماعی یکی از عمده ترین علل دزدی را ستیز در خانواده می دانند و معتقدند جدایی والدین نقش بسیار منفی و ویرانگری در شخصیت کودکان دارد و زمینه را برای ارتکاب دزدی در آنان فراهم می آورد. بیشتر دزدان آغاز سرکشی خود را جدایی پدر و مادر، اختلاف خانوادگی و متشنج بودن خانواده ذکر کرده اند.⁽³⁾

4- معاشرت با دوستان نا اهل: رفتار دزدانه مانند هر نوع رفتار دیگری آموختنی است. از این رو داشتن دوستان نا اهل و تأثیر معاشرت با آنها در کشیده شدن فرد به سوی جنایت نقش اساسی دارد.⁽⁴⁾

مطلب چهارم: عامل شخصی

در بسیاری از موارد شخص به دلیل ضعف شخصیتی و نا رسایی های روحی و روانی مرتکب این عمل می گردد، راحت طلبی و به دست آوردن درآمدهای کلان با زحماتی اندک و در مدت زمان کوتاه، حسادت و علاقه رسیدن به چیزهای که دیگران دارند. تبدیل رویاها به واقعیت، انتقام از دشمنان، اثبات شجاعت و مردانگی با توجه به ضعف و کمبود روانی و موارد دیگر، نمونه های از این قبیل هستند. و سه تنی که در همین اواخر گرفتار شدند و خود اعتراف کردند که دست کم 28 تن را کشته اند و اموال شان را به

1 - نژاد، نوابی، رفتارهای بهنجار و نابهنجار، تهران، انتشارات انجمن اولیاء و مربیان، چاپ پنجم، 1375ش، ص 65.

2 - اسحق اکبری، مشکلات نوجوانی و جوانی. تهران، انتشارات رشد، 1385هـ.ش، ص 17.

3 - رفتارهای بهنجار و نابهنجار، ص 66.

4 - مشکلات نوجوانی و جوانی، ص 22.

دست آوردند، ناشی از همین عامل می باشد، اینها از یکسو خواستار منابع بیشتر با زحمت اندک به دست آورند و از سوی دیگر، اینها در واقع مصاب به امراض و نارسایی های روحی بودند که همیشه جرأت این ارتکاب این عملیه ی زشت را داشتند.⁽¹⁾

مطلب پنجم: نارسایی های قانونی

یکی از مهم ترین عوامل ارتکاب سرقت، ضعف ها و نارسایی های قانونی است، در بسیاری از موارد قانون قبل از آنکه با جرم مبارزه کند، جرم را است و مشکل دیگری که در این ناحیه وجود دارد این است که از طرف دستگاه های تنفیذ قانون مجازات بر مجرمان و مرتکبین فساد به گونه درست اجرا نمی گردد و با امتیازگیری از مجرمین اینها رها می شوند و این بیشتر برای شان مجال می دهد و جرأت می بخشد، که در تداوم عملیه جرمی خود مبادرت بورزند، اگر فساد اداری از ادارات عدلی و قضایی رخت بر بندد، این مشکل خیلی زود از جامعه ما رخت بر می بندد، شما شاید شاهد باشید که امروز مجرم گرفتار می شود، اما فردا می بینید که رها شده است یا چنان مجازات خفیف در موردش تطبیق داده شده است که هیچگاه این مجازات باعث برای سرزنش وی نمی گردد و او را از تداوم مسیر ارتکاب فساد باز نمی دارد.⁽²⁾

مطلب ششم: بیکاری

بیکاری عامل مهم دیگری در ایجاد فقر است و فقر نیز از عوامل اصلی سرقت و جرم محسوب میشود. بیکاری از دو جهت در ازدیاد سرقت نقش دارد؛ یکی وجود فرصت های اضافی و خالی بودن اوقات فراغت: وقتی افراد جامعه به ویژه جوانان فرصتهای اضافی داشته باشند و این فرصت ها را از مجرای درست و صحیح نتواند مورد استفاده قرار گیرد، طبعاً به روشهای غیر اصولی و ضد اجتماعی کشیده میشوند. موارد بسیاری از دزدیها نمونه هایی از این نوع است.⁽³⁾

و دیگری، نداشتن درآمدی کافی برای گذراندن زندگی: هر فرد بیکار ناچار باید به نحوی زندگی خود را بگذراند و برای این گذراندن باید درآمدی داشته باشد چون کسب چنین درآمدی نمیتواند از راهها و شیوه های درست و قانونی تامین شود چه بسا فرد به راه های غیر قانونی کشیده شود و از طریق دزدی هزینه گذران زندگی خود را تامین کند.⁽⁴⁾

1 - همان اثر، ص 6.

2 - همان اثر، ص 6.

3 - تحلیل تأثیر جنبه های روانی و اجتماعی در بروز سرقت، 123.

4 - همان اثر، ص 123.

بر طبق مطالعات جامعه‌شناسی آدمی در هر شرایط و موقعیتی به منظور بقای موجودیت خود، در تلاش برای کسب امکانات مادی بوده است از این رو مسئله تأمین معاش در معنای عام کلمه از مهم‌ترین مسائل زندگی محسوب شده است. این پدیده در طول زمان دستخوش دگرگونی‌ها و تغییرات زیادی شده، اما تنها چیزی که از بدو پیدایی و شکل‌گیری آن تاکنون ثابت مانده، زشتی و مذموم بودن ماهیت آن است. با وجود این همه مسئله، جلوگیری اجتماعی در بروز دزدی بسیار موثر است چون کسیکه دزدی کوچکی می‌کند قادر است در آینده به دزدی‌های بزرگ‌تری دست بزند.⁽¹⁾

در جامعه‌شناسی، آگاهی‌شناختی در پیشگیری از بروز انواع جرایم نقش کلیدی دارد، که این کار باید از دوران کودکی و به خصوص مکتب به افراد تعلیم داده شود. در این آگاهی‌شناختی، خوب و بد در یک روند اجتماعی به افراد آموخته می‌شود و ظرفیت مواد برای برخورد مناسب با احساسات منفی خود و دیگران بالا می‌رود.⁽²⁾

مطلب هفتم: فقر

فقر عاطفی: فقر عاطفی از عوامل فردی سرقت است. کودکانی که از اختلالات عاطفی شدید رنج می‌برند، معمولاً در خانواده‌هایی رشد یافته‌اند که در اثر طلاق از هم پاشیده شده، یا والدین تربیت مناسبی را برای فرزندان در نظر نگرفته‌اند. مرگ یکی از والدین و تبعیض بین فرزندان حالت‌هایی چون انزوا طلبی، افسردگی و اختلالات رفتاری در کودکان به وجود می‌آورد و این عوامل به نوبه خود ارتکاب جرم را تسهیل می‌کند.⁽³⁾

ناکامی: ناکامی یا محرومیت اصطلاحی است که در زمینه شکست در ارضای تمایلات به کار می‌رود و مراد از آن عدم امکان نیل به هدف است. وقتی انسان میل دارد به هدفی برسد؛ ولی به علت برخورد با مانع یا موانعی چند بر آن هدف دست نمی‌یابد، در او ناکامی ایجاد شده است. وقتی میان امیال شدید و اهداف مان‌سدهای ناشکستنی و ناگذشتنی حایل باشد، با ناکامی و تعارض و تنش مواجه می‌شویم. به عنوان مثال، جوانی که در خانواده‌ای فقیر تولد یافته و در کودکی محبت ندیده و سالها مورد بی‌مهری

1 - جمشید رسا، خاطرات زنده‌گی، کابل، انتشارات عازم، چاپ اول، 1393 هـ.ش، ص 48.

2 - محمد حسن نجفی، جواهرالکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1363، ص 15.

3 - خاطرات زنده‌گی، ص 53.

واقع شده، احتمالاً در بزرگی به غارتگری اموال دیگران دست میزند و این امر برای او رضایت خاطری را فراهم میآورد که همواره در جستجوی آن است.⁽¹⁾

مطلب هشتم: حسادت، تجربه های دوران کودکی، احساس نا امنی و خود نمایی

حسادت: حسد آرزوی زوال نعمت برای دیگران است.⁽²⁾

برخی وقت فرد با توجه به عدم امکان دستیابی به موقعیت و منزلت دیگران رشک و حسد میبرد و چون نمیتواند به مانند صاحبان اموال مالک آنها گردد، دست به دزدی میزند.⁽³⁾

تجربه های دوران کودکی: حوادث تلخ دوران کودکی ممکن است از فرد، شخصیتی جامعه ستیز بسازد که در بزرگسالی او را به اعمال ضد اجتماعی سوق دهد. چنین فردی دارای کج روییهای چندی است و از جمله از اذیت و آزار دیگران و نیز سرقت اموال آنها لذت میبرد، زیرا وقتی دست به چنین کاری میزند گمان میکند انتقام خود را از دنیای بیرحم گرفته است.⁽⁴⁾

احساس نا امنی: وضعیت مغشوش خانواده، ستیز و ... اختلاف بین پدر و مادر و رفتار خشونت آمیز والدین، از علل مهمی است که جوان را دچار نگرانی و نا امنی کرده، در خود فرو میبرد و به کناره گیری از دیگران به ویژه پدر و مادر میکشاند. جوان در چنین شرایطی روابط خود را با والدین گسسته، گاه در نتیجه فشار یا خواست درونی ناچار میشود، برای ارضای نیازهای مادی و معنوی خود یا برای انتقام گرفتن از والدین به خاطر محدودیت ها و سختگیری های نابجای آنان، دست به سرقت بزند.⁽⁵⁾

خودنمایی: برخی از جوانان برای نشان دادن صفت و جرأت حادثه جویی که برای آنها بسیار ارزشمند است، به سرقت و دزدی روی میآورند و ظاهراً مصرف مواد مخدر یا دست زدن به سرقت برای یک جوان او را در چشم همگانش کسی میسازد. از اینرو، فرد با موقعیت های مساعدی برای ارتکاب جرم روبرو میشود، به دزدی و غارت اموال دیگران دست میزند و اموال مسروقه را با افتخار در اختیار دوستان میگذارد و بدین وسیله با ایفای چنین نقشی، نیاز به تعلق خاطر گروهی خود را برآورده میسازد.⁶

1 - تحلیل تأثیر جنبه های روانی و اجتماعی در بروز سرقت، ص 118.

2 - الموسوعة الفقهية الكويتية، ج 17 ص 269. علي بن محمد بن علي الزين الشريف الجرجاني (المتوفى: 816هـ)، التعريفات، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى 1403 هـ - 1983م، ص 117.

3 - الموسوعة الفقهية الكويتية، ج 17 ص 274.

4 - جواهرالكلام، ص 19.

5 - خاطرات زنده گی، ص 62.

6 - محمد مجابی، نقش شیوه های تربیتی والدین برای پیشگیری از جرائم و آسیبهای اجتماع، تهران، انتشارات ستاره گان، 1392 هـ ش، ص 13.

محبت زیاد: زیاده روی در محبت نیز مانع رشد و تکامل شخصیت کودک می‌گردد. کودکان نازپرورده که در محیط خانواده تمام توقعات و خواسته هایشان بدون چون و چرا انجام می‌گیرد، در اجتماع نیز انتظار دارند تمام آرزوهای آنان به زودی برآورده شود. در صورت عدم توفیق و رو به رو شدن با شکست تصور میکنند که همه بر علیه آنان قیام نموده و عداوت دارند. در نتیجه ترسو، خودخواه، پرمدها و پرتوقع بوده با قبول عضویت در باندهای مختلف سرقت ستوده شده، می- خواهند از جامعه انتقام بگیرند.⁽¹⁾

مبحث دوم

راه های حل برای جلوگیری از سرقت

این مبحث دارای شش مطلب است:

مطلب اول: مراقبت خانواده ها نسبت به انتخاب دوست توسط فرزندان

مطلب دوم: فراهم ساختن زمینه اشتغال

مطلب سوم: تغییر محیط نابهنجار و اجرای برنامه های پیشگیرانه

مطلب چهارم: ارتقای فرهنگ

¹ - همان اثر، ص 14.

مطلب پنجم: تقویت ایمان و نابود کردن فقر

مطلب ششم: خودداری از تحقیر و برجسب زدن

بر همین اساس می توان راه های زیر را برای کاهش میزان سرقت پیشنهاد کرد:

مطلب اول: مراقبت خانواده ها نسبت به انتخاب دوست توسط فرزندان

کنترل و مراقبت پدر و مرادر در مورد دوستان ناباب و به طور کلی دوستان فرزندان یک ضرورت است، زیرا عدم توجه پدر و مادر به چنین مسائلی، به صورت مکرر از سوی سارقان عنوان شده است.⁽¹⁾ از همین جهت بالای والدین واجب است تا فرزندان ذکور و إناث شان را مورد توجه تربیت قرار داده و برای شان دوستان خوب معرفی کنند، تا فرزندان با آنها روابط برقرار کرده و طرز زنده گی آنها را سرمشق زندگی شان قرار دهند.⁽²⁾

حتا از عوامل اساسی که منجر به انحراف فرزند می شود، دوستان بد و همراهان فاسد است. خصوصاً زمانی که فرد از لحاظ ذهنی رشد مناسبی ندارد و از جهت عقیدتی ضعف داشته و سست اخلاق باشد، خیلی سریع تحت تاثیر رفیق بد قرار می گیرد و بزودی از این دوستان فاجر و فاسق، اخلاق منحط و عادات زشت و ناپسند را کسب می کند و همراه آنان به سرعت براه شقاوت و بدبختی گام می نهد، تا اینکه جرم، سرقت و خلاف کاری جزو طبیعت او می شود و تبهکاری برای او به عادت تبدیل می شود

¹ - نقش شیوه های تربیتی والدین برای پیشگیری از جرائم و آسیبهای اجتماع، ص 65.

² - همان اثر، ص 65.

که پس از این مرحله باز گرداندن او براه راست و نجات از باتلاق بدبختی و انحرافی که هر لحظه بیشتر در آن فرو می رود و از مسیر منحرفی که وارد آن شده است، بسیار مشکل می شود.⁽¹⁾

در مورد الله متعال می فرماید: **{وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (27) يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (28) لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (29)}**.⁽²⁾ ترجمه: روزی که شخص ظالم انگشت حسرت بدهان می گیرد و می گوید: ای کاش! همراه رسول خدا بودم و فلانی را بعنوان دوست و همراه انتخاب نمی کردم، او باعث شد بعد از آنکه طریق هدایت را یافتم، گمراه شوم و از راه راست منحرف گردم و براستی که شیطان انسان را بسیار پست و حقیر می کند.

و همچنان الله متعال می فرماید: **{الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ}**.⁽³⁾ ترجمه: دوستان و یاران صمیمی، آنروز (روز قیامت) دشمن یکدیگرند، مگر انسان های متقی.

در مورد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هم فرموده است: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَجَلِيسِ السُّوءِ كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكَبِيرِ فَحَامِلُ الْمِسْكِ إِمَّا أَنْ يُحْدِثَكَ وَإِمَّا أَنْ تَنْتَبِعَ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً وَنَافِخُ الْكَبِيرِ إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً». ⁽⁴⁾ ترجمه: همنشین خوب مانند کسی است که با خود ماده ای بسیار خوشبو دارد، یا به تو مقداری از آن را می دهد یا مقداری از او می خری و یا حداقل بوی خوشی از آن به تو می سد، اما رفیق بد مانند کسی است که در دم آهنگری می دمد که یا لباست را آتش می زند و یا بوی بسیار بدی از او بتو می رسد.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که هم نشین و دوست چه خوب باشد و چه بد تأثیرات خود را بر انسان می داشته باشد.⁽⁵⁾

مطلب دوم: فراهم ساختن زمینه اشتغال

نظام تعلیمی و تربیتی باید طوری طراحی شود که نوجوانان و جوانان را با کار و فعالیت های اجتماعی آشنا سازد و این آشنایی وسیله ای باشد برای تأمین معاش و کسب درآمد؛ به ویژه برای آنانی که از بنیه

1 - عبدالله ناصح علوان، چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم؟، مترجم: عبدالله احمدی، کابل، انتشارات سعادت، چاپ دوم، 1396 هـ ش، ج 1 ص 153.

2 - {الفرقان، آیه 28 - 30}.

3 - {الزخرف، آیه 67}.

4 - صحیح البخاری، رقم الحدیث 2101. صحیح مسلم، رقم الحدیث 2628.

5 - چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم؟، ج 1 ص 154.

مالي کمتری برخوردارند. زیرا چنانچه نوجوانان احساس استقلال مالي کنند و عزت نفس خود را حفظ شده ببینند، به تعدیل و کنترل رفتارهای خود دست خواهند زد.⁽¹⁾

بنابر این اسلام با وضع اصول و قوانین مشخص در جهت رعایت حقوق فرد و جامعه و گسترش و تثبیت عدالت اجتماعی، با انواع بیکاری به مبارزه برخاسته است، چه بیکاری ناشی از تنبلی و سستی فرد باشد و چه بیکاری ناشی از شرایط اقتصادی جامعه. و در ارتباط با بیکاری ناشی از شرایط اقتصادی جامعه برای کسانی که مایل به کار هستند اما موردی برای کار نیست، به دو اقدام امر می کند:

(أ) برای دولت واجب است که کاری مناسب برای این افراد فراهم نماید.

(ب) جامعه موظف است تا در پیدا کردن کار این افراد را کمک کند.⁽²⁾

درباره وجوب تامین کار از جانب دولت حدیثی در سنن ترمذی آمده است که: **أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ: أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِحُلْسٍ وَقَدَحٍ، فَأَخَذَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَشْتَرِي هَذَيْنِ؟ فَقَالَ رَجُلٌ: أَنَا أَخَذَهُمَا بِدِرْهَمٍ، قَالَ: مَنْ يَزِيدُ عَلَيَّ دِرْهَمٍ، مَرَّتَيْنِ، أَوْ ثَلَاثًا، قَالَ رَجُلٌ: أَنَا أَخَذَهُمَا بِدِرْهَمَيْنِ، فَأَعْطَاهُمَا إِيَّاهُ، وَأَخَذَ الدَّرَاهِمَيْنِ فَأَعْطَاهُمَا الْأَنْصَارِيَّ، وَقَالَ: اشْتَرِ بِأَحَدِهِمَا طَعَامًا، فَأَنْبِذْهُ إِلَى أَهْلِكَ، وَاشْتَرِ بِالْآخَرِ قَدُومًا فَأَتِنِّي بِهِ، فَفَعَلَ، فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَشَدَّ فِيهِ عُوْدًا بِيَدِهِ، وَقَالَ: أَذْهَبَ فَاخْتَطِبْ، وَلَا أَرَاكَ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا، فَجَعَلَ يَحْتَطِبُ وَيَبِيعُ، فَجَاءَ وَقَدْ أَصَابَ عَشْرَةَ دَرَاهِمٍ، فَقَالَ: اشْتَرِي بَبَعْضِهَا طَعَامًا، وَبِبَعْضِهَا تَوْبًا، ثُمَّ قَالَ: هَذَا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَجِيءَ وَالْمَسْأَلَةُ نُكْتَةٌ فِي وَجْهِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.⁽³⁾**

ترجمه: مرد انصاری جامه و ظرف را آورد، رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آن ها را به دو دست گرفته و فرمود: چه کسی این ها را می خرد؟ مردی گفت: من آن ها را به دو درهم می خرم. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جامه و ظرف را به دو درهم فروخت و آن را به مرد انصاری داد، و فرمود: با یک درهم آن غذایی بخر و برای زن و فرزندت ببر و با درهم دیگرش یک تبر بخر و برگرد. آن مرد تبر را خرید و بخدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بازگشت و مقداری هم لباس و اغذیه برای

1 - نقش شیوه های تربیتی والدین برای پیشگیری از جرائم و آسیبهای اجتماع، ص 71.

2 - چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم؟، ج 1 ص 163.

3 - سنن الترمذی، رقم الحدیث 1218. ضیاء الدین أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد المقدسی (المتوفی: 643هـ)، الأحادیث المختارة أو المستخرج من الأحادیث المختارة مما لم یخرجه البخاری ومسلم فی صحیحیہما، الناشر: دار خضر للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت - لبنان، الطبعة: الثالثة، 1420 هـ - 2000 م، رقم الحدیث 2265. این حدیث حسن است و قابل استدلال را دارد. إتحاف المهرة بالفوائد المبتكرة من أطراف العشرة، رقم الحدیث 1979.

زن و فرزندش خریده بود. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: این بهتر از گدایی است، گدایی در روز قیامت مانند لکه ای زشت در صورت نمایان می شود.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای آن شخص انصاری که از یک طرف بیکار بود و از طرف هم فقیر، برایش زمینه کار را مساعد میسازد. (1)

نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه تشکیل دولت دادند و مراجعات مردم در ارتباط با مسائل اجتماعی و اقتصادی مراجعات مستقیم به دولت نوظهور اسلام بود. (2)

اما درباره وجوب کمک جامعه تا زمانی که فرد کار پیدا می کند، روایتی از صحیح مسلم داریم که می گوید: رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «مَنْ كَانَ مَعَهُ فَضْلٌ ظَهَرَ، فَلْيُعْذُ بِهِ عَلَى مَنْ لَا ظَهَرَ لَهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ فَضْلٌ مِنْ زَادٍ، فَلْيُعْذُ بِهِ عَلَى مَنْ لَا زَادَ لَهُ». (3) ترجمه: کسی که مرکب اضافی دارد به کسی ببخشد که مرکبی ندارد و آنکه توشه اضافه دارد به کسی دهد که توشه ای ندارد.

وجه استدلال از حدیث: در این حدیث مشخص گردید که برای افراد جامعه لازم است تا برای اشخاص فقیر و بیکار کمک نماید.

مطلب سوم: تغییر محیط نابهنجار و اجرای برنامه های پیشگیرانه

تغییر محیط اجتماعی نیز می تواند در تربیت انسان مؤثر باشد؛ زیرا شرایط مساعد و محیط خانوادگی و تربیتی مناسب برای تحول و پیشرفت او از اهمیت به سزایی برخوردار است. برای دزد باید شرایطی فراهم شود که احساس تنهایی و بی کسی نکند و عشق به زندگی و نیاز به دوست داشتن و دوست داشته شدن در او تقویت شود. (4)

اجرای برنامه های پیشگیرانه: ترجیح دادن پیشگیری بر درمان به منظور حذف زمینه های مساعد برای ابتلای افراد به آسیب های اجتماعی از اهمیت فراوانی برخوردار است. برای دست یافتن به جامعه ای سالم، باید پیشگیری را بر درمان ارجحیت داد، زیرا با اجرای برنامه های پیشگیرانه و با صرف هزینه کم تر می توان افراد را زیر پوشش قرار داد. (5)

مطلب چهارم: ارتقای فرهنگ

1 - چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم؟، ج 1 ص 164.

2 - همان اثر، ج 1 ص 164.

3 - صحیح مسلم، رقم الحدیث 1728.

4 - نقش شیوه های تربیتی والدین برای پیشگیری از جرائم و آسیبهای اجتماع، ص 62.

5 - تحلیل تأثیر جنبه های روانی و اجتماعی در بروز سرقت، ص 114.

آموزش اجتماعي و تربيتي به خانواده ها براي بالا بردن سطح فرهنگ خانواده، پرورش احساس مسئوليت والدين در قبال فرزندان، تأسيس مؤسسات آموزشي مناسب به منظور تعليم حرفه و فن و ايجاد كانون هاي رفاهي و تفريحي مناسب به وسيله دولت يا بخش خصوصي از جمله اقدامات مفيد ديگر است.⁽¹⁾

مطلب پنجم: تقويت ايمان و نابود کردن فقر

آموزش اعتقادي و پرورش باورهاي ديني در افراد براي استحکام مباني ايماني در خانواده ها ضروري است، زيرا پرورش اعتقادات و آموزش اصول مذهبي موجب جلوگیری از ارتکاب اعمال خلاف به ویژه سرقت مي شود.⁽²⁾

هيچ جامعه اي نمي تواند ادعا کند که بدون فقر زدائي و بدون ناکامي زدائي قادر خواهد بود ريشه سرقت را ريشه کن کند، يکي از ساده ترين راه ها براي جلوگیری از سرقت بهبود بخشيدن اوضاع اقتصادي است.⁽³⁾

و غذا بحد کفايت تأمين نمي شود و يابري هم نمي بيند که دستش را بگيرد و حداقل امکانات را براي فراهم کند، بزودي به خارج از خانه اش پناه خواهد برد و به هر وسيله اي متوسل مي شود تا ضروريات زندگي خود را فراهم کند، در اينجاست که در دام تبهکاران و مجرمين خواهد افتاد و هاله اي از گمراهي و انحراف او را احاطه مي کند و در جامعه نيز بعنوان انساني مجرم رشد خواهد کرد که براي جان و مال و ناموس مردم، خطري محسوب خواهد شد.⁽⁴⁾

تشریح عدالت گسترده و همه جانبه اسلام طريقه هاي مشخصي براي مبارزه با فقر و تأمين حداقل امکانات براي زندگي هر فرد در نظام جامعه معين نموده است و براي رسيدن به اين هدف شيوه هاي عملي را بکار مي گيرد تا براي هر انسان حيات شايسته اي را که حق اوست فراهم نمايد. تأمين کار براي هر عضو جامعه، دادن مستمري به افراد ناتوان، رسيدگي به امور ايتام و افراد سالخورده و قوانين تأمين معاش در رابطه پدر با افراد خانواده از اولين اقداماتي بود که اسلام عملاً به اجرا در آورد و هم اکنون نيز مدعي آنست.⁽⁵⁾

1 - همان اثر، ص 114.

2 - نقش شيوه هاي تربيتي والدين براي پيشگيري از جرائم و آسيبهاي اجتماع، ص 61.

3 - نقش شيوه هاي تربيتي والدين براي پيشگيري از جرائم و آسيبهاي اجتماع، ص 61.

4 - چگونه فرزندان خود را تربيت کنيم؟، ج 1 ص 136.

5 - همان اثر، ج 1 ص 136.

مطلب ششم: خودداری از تحقیر و برچسب زدن

احترام، ابراز محبت، علاقه و پرهیز از تنبیه، تحقیر، تبعیض و سرزنش کودکان و نوجوانان از مهم ترین اقدامات پیشگیرانه از سرقت محسوب می شود. ضمناً از کاربرد القابی هم چون: دزد، دست کج و از این قبیل عبارات به کودکان و نوجوانانی که مرتکب سرقت می شوند به خصوص افرادی که دچار وسواس دزدی هستند باید جداً پرهیز کرد.⁽¹⁾

برای پدر و هیچکس دیگر جایز نیست که فرزند را با القاب زشت صدا کند، القابی مانند: «قصیر» (کوتوله یا کوتاه) «اعور» (یک چشم) «اخرس» (لال) «خنفساء» (سوسک سیاه) و مانند آن، زیرا الله متعال می فرماید: **{وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ...}**.⁽²⁾ ترجمه: و به یکدیگر القاب زشت ندهید.

زیرا القاب زشت اثر بزرگی در انحراف شخصیت روحی و اجتماعی فرزند خواهند داشت.⁽³⁾ بطور کلی در درمان دزدی می توان با آموزش دادن افراد بویژه در دوران کودکی و نوجوانی و همچنین روان درمانی طولانی مدت برای بازسازی شخصیت و شناخت انگیزه درونی و رفع احتیاجات معنوی و عاطفی اقدام نمود.⁽⁴⁾

1 - تحلیل تأثیر جنبه های روانی و اجتماعی در بروز سرقت، ص 112.

2 - {الحجرات، آیه 11}.

3 - چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم؟، ج 1 ص 109.

4 - تحلیل تأثیر جنبه های روانی و اجتماعی در بروز سرقت، ص 112.

نتیجه گیری

در طول تاریخ یکی از مسائلی که بشر با آن مواجه بوده و همواره زندگی اجتماعی را تحت تاثیر قرار داده است سرقت است، که فشرده سرقت و احکام آن قرار ذیل است:

1. اسلام برای سرقت جزاء تعیین نموده است، جزاء به معنای مکافات، پاداش و عقوبت است، و در اصطلاح: مکافات و پاداشی است از جانب الله متعال و یا مردم، برای شخصیکه عمل خیر را انجام داده است، و تعذیب شخص است بر عمل شر و زشت، جزاء در دنیا از جانب الله متعال و هم مردم است، اما در آخرت تنها از طرف الله متعال است.
2. هدف از اجرا و تطبیق جزاء بالای مرتکبین آن: اصلاح حال بشریت، نگهداشتن آن ها از مفاسد، نجات دادن شان از جهالت، رهنمایی آنان از گمراهی به سوی هدایت، بازداشتن آن ها از ارتکاب معاصی و وادار کردن شان به طاعت و بندگی است.
3. جزای سرقت دو قسم است: 1- جزای حدی 2- جزای تعزیری. حد: شرعاً جزاء و کیفری است که به جهت حق الله تعیین گردیده است. تعزیر: هر جرمی که شریعت حد و مجازات و کفاره ای برای آن تعیین نفرموده است، مانند: سرقتی که مال به سرقت رفته در حد نصاب نباشد، و دست زدن به زن بیگانه و بوسه گرفتن آن، دشنام دادن مسلمان یا زدن کسی بدون وارد کردن زخم و شکستن اعضاء.
4. تصنیف جزاها بر حسب شدت و خفت به قباحت، جنحه و جنایت تقسیم می شود. جزاها از حیث ارتباط که بین خود آنها وجود دارد را می توان به سه نوع: اصلی، تبعی و تکمیلی تقسیم کرد.

5. سرقت: در لغت بمعنای دزدی و دزدی کردن است و در اصطلاح سرقت عبارت است از: اخذ و گرفتن شخص عاقل و بالغ مالی را از ملک غیر به شکل پنهان و پوشیده، که شک و تردید وجود نداشته و به نصاب رسیده باشد.
6. اختلاس، خیانت و انتهاب که تعریف سرقت حدی در آن تحقق نمی یابد، مربوط تعزیر میگردد.
7. سرقت یکی از گناهان کبیره است، که برای اثبات این ادعا، دلایل هم از کتاب الله، سنت رسول الله، اجماع امت و عقل ثابت است.
8. در کود جزائی افغانستان هم برای سرقت های تعزیری جزاهای را تعیین کرده است، و سرقت را از جمله جرایم شمرده است.
9. بین فقهاء اسلامی در این موضوع که شخص سارق هم دستش قطع گردد و هم مال سرقت شده را پس مسترد کند، کدام اختلاف نیست: وقتی دست سارق قطع گردد و مال سرقت شده ثابت باشد، به مالک آن دو باره مال مسترد گردد، از جهت بقائی ملکیت مالک در آن مال.
10. اگر شخص سارق چندین بار سرقت کند و هر بار دستگیر گردد، در این مورد علماء اتفاق دارند، که دست راست سارق در سرقت اول و پای چپ اش در سرقت دوم قطع گردد. اما اختلاف شان در قطع دست چپ در سرقت سوم، و پای راست در سرقت چهارم است، قول راجح اینست: بعد از دست راست و پای چپ هیچ عضوی از اعضای سارق قطع نمیشود، ولی ضامنی مال مسروق است، و تعزیر و حبس هم گردد تا توبه کند.
11. مدار قطع دست در سرقت به یک چهارم دینار است، یعنی اگر شخص سرقت می کند و اندازه مال مسروقه به یک چهارم دینار می رسد، باید دستش قطع گردد.
12. مکان قطع دست: مچ دست (بند میان آرنج و پنجه) است و مکان قطع در پای، بجلک است.
13. بعد از قطع، محل قطع را داغ کند تا شریان رگ ها بسته شده و خون از آن روان نشود.
14. جزای سارق که در شریعت اسلامی جزء حدود و تعزیری باشد، به حسب حقیقت به دو مسأله اساسی قابل تحلیل است: 1- دزد در مقابل کار ناروایی که انجام داده باید مجازات شود. 2- این مجازات باید با بریدن دست انجام گیرد.
15. صفت سرقت: 1- حد سرقت حق الله متعال است. 2- تداخل در حد سرقت درست می باشد. 3- عدم عفو و سفارش بر جزای سارق.

16. شرایط سارق عبارت است از: صاحب اهلیت بودن، قصد داشتن بر انجام سرقت، عدم اضطرار بر انجام سرقت، عدم وجود قرابت میان سارق و مسروق منه، عدم شک در استحقاق مال می باشد.
17. شرایط مسروق منه: مسروق منه معلوم باشد، ملکیت مسروق منه بر بالای مال مسروقه صحیح باشد، مسروق منه معصوم المال باشد.
18. شرایط مسروق: مسروق مال متقوم باشد، مال مسروق به اندازه حد سرقت رسیده باشد، مال مسروق محرز مطلق و مقصود به حرز باشد، مال مسروق اعیان و قابلیت انذار و امساک را داشته باشد، مال مسروق در اصل مال مباح نباشد، برای سارق در مال مسروق ملکیت، تأویل و شبهه آن نباشد، برای سارق اجازه و شبهه آن در دخول به حرز نباشد و مال مسروق در سرقت مقصود باشد نه تابع.
19. شرایط مسروق فیه: منظور و مقصود از مسروق فیه همان محل و مکان سرقت است، بنابر این شرط است که آن دارالعدل باشد، پس اگر سرقت از محل و مکان دارالحرب یا دارالبغی صورت گیرد، دست سارق قطع نمی گردد.
20. شرط است که درهم ها اصلی باشند، پس اگر درهم های تقلبی را سرقت کرد، یا غیر از درهم ها را سرقت کرد، دست سارق قطع نمی شود تا قیمت مسروق به ده درهم اصلی نرسد.
21. نصاب که موجب سرقت حدی گردیده و دست سارق آن قطع می گردد، که از یک محل محروز بیرون کرده باشد، این مال مسروق به یک نفر تعلق بگیرد و یا برای یک جمع، زیرا سرقت یک است، بنابر این اگر از یک محل پنج درهم سرقت صورت گرفت و از محل دیگر هم پنج درهم، قطع را لازم نمی گرداند، زیرا دو سرقت مختلف از دو محل مختلف صورت گرفته است، پس محل برای قطع این دو سرقت نیست.
22. وقتی یک جماعت در سرقت اشتراک داشتند، برای هر کدامش نصاب سرقت حاصل گردید، بر هر کدامش قطع لازم می گردد.
23. حرز دو قسم است: اول: حرز بشکل مستقل: عبارت از هر محلی است که برای حرز آماده شده است، که از داخل شدن غیر بدون اجازه در آن محل ممانعت می گردد، مثل خانه ها، دوکان ها، خیمه ها، خزانه ها، صندوق ها و امثال آنها، با سرقت از این محل دست سارق قطع می گردد. دوم: حرز مسروق همراهی غیر: عبارت از هر محل که برای احراز آماده نگردیده

است، بلکه بدون اجازه و ممانعت هرکس داخل آن می‌گردد، مثل مساجد، راه‌ها و دشت و بیابان. پس حکم آن، حکم صحرا است و دست قطع نمی‌گردد.

24. واجب است دست طرار یعنی جیب بر، قطع گردد و این رأی فقهاء بر مصلحت استوار است، تا از خطر این پدیده جامعه و شهر در امان گردد. ولی نباش یعنی شخص که کفن میت را می‌کشد، به حبس قصیر که یک نوع تعزیر است، محبوس می‌گردد.

25. سرقت نزد قاضی با یکی از دو امر ثابت می‌گردد: 1- بینه 2- اقرار. بینه اسم است برای چیزی که حق را بیان و آشکار می‌کند، که توسط شواهد صورت می‌گیرد. اقرار عبارت از خبر دادن شخص است از حق غیر بالای خودش، این بهترین ثبوت و دلیل است، که خود شخص علیه خودش اعتراف و اقرار کند.

26. سرقت کردن از خود عوامل دارد که تعداد از این عوامل عبارت است از: عامل اقتصادی، عامل سیاسی، عامل اجتماعی، عامل شخصی، نارسایی‌های قانونی، بیکاری، فقر عاطفی و ناکامی، حسادت، تجربه‌های دوران کودکی و احساس ناامنی و خودنمایی...

27. برای جلوگیری از سرقت راه‌های حل وجود دارد، که تعداد از این راه‌های حل عبارت از: مراقبت خانواده‌ها نسبت به انتخاب دوست توسط فرزندان، فراهم ساختن زمینه اشتغال، تغییر محیط ناهنجار و اجرای برنامه‌های پیشگیرانه، ارتقای فرهنگ، تقویت ایمان و نابود کردن فقر و خودداری از تحقیر و برچسب زدن و غیره.

پیشنهادات:

برای اینکه مردم مسلمان افغانستان مصونیت مالی از سرقت و أمثال آن پیدا کنند و این پدیده منفی از جامعه چیده شود، موارد ذیل را پیشنهاد می کنم:

1- به دولت جمهوری اسلامی افغانستان پیشنهاد می کنم تا حدی سرقت را بالای مرتکبین آن تطبیق نموده و با محاکم محترم همکاری نمایند، زیرا مهم ترین نقش را برای جلوگیری از سرقت و أمثال آن تطبیق حد می داشته باشد.

2- به وزارت محترم داخله، ریاست امنیت ملی و دیگر ارگان های کشفی جرمی پیشنهاد می کنم، تا برای بازداشت سارقین تعلل ننمایند، بلکه به موقع آنها را دستگیر نموده و مطابق فقه اسلامی و کود جزا مجازات نمایند، تا امنیت در جامعه تأمین گردد.

3- به محاکم محترم پیشنهاد می نمایم که وقتی جزای حد و یا تعزیر بالای سارق مشخص می گردد، حکم را مطابق فقه و کود جزا بدون تعلل صادر نمایند، تا حکم الهی تطبیق گردیده و جامعه از گزند این امراض نجات پیدا کنند.

4- همچنان به دولت جمهوری اسلامی افغانستان پیشنهاد می کنم که برای نجات از جرایم مخصوصاً سرقت، این جرایم را ریشه یابی نماید و ریشه های آن را خشک نماید، مهم ترین ریشه جرم مخصوصاً سرقت: بیکاری و فقر است، بناءً دولت مکلف است تا برای برآمدن از این معضله کار را برای مردم مخصوصاً قشر جوان مساعد گرداند.

- 5- به وزارت محترم ارشاد حج و اوقاف پیشنهاد می‌نمایم تا برای برآوردن از این پدیده منفی، سیستم آگاهی دهی را تسریع ببخشند و برای ائمه‌ها و مساجد و انجمن‌ها نمایند تا از این موضوع و گناه و معصیت آن، حد اقل در ماه یک و یا دو مرتبه در مساجد به مردم بازگو نمایند.
- 6- به وزارت های محترم معارف و تحصیلات عالی پیشنهاد می‌نمایم، تا آگاهی دهی از جرایم را مخصوصاً جرم سرقت را در نصاب های درسی شان داخل نمایند، تا جوان و نوجوان از این پدیده آگاهی پیدا نمایند و دست از این عمل بردارند.
- 7- برای پوهنتون سلام که یک پوهنتون آکادمیک است، پیشنهاد می‌نمایم تا در این عرصه بازم تحقیقات بیشتر و بهتر انجام دهند و این تحقیقات را برای نسل جوان تقدیم نمایند تا با آگاهی دست از این عمل بردارند.
- 8- برای علمای کرام پیشنهاد می‌کنم تا سیستم آگاهی دهی شان را در رسانه های صوتی و تصویری روی این موضوع و سائر موضوعات که حیات جانی، مالی، دینی، ناموسی و عقلی را صدمه می‌زند، بیشتر نمایند.
- 9- در اخیر برای تجاران و سرمایه داران محترم پیشنهاد می‌کنم تا از یک طرف با پرداخت زکات و سائر حقوق واجبه بر اموال را به موقع برای مستحقین آن پرداخت نمایند تا از یک طرف جامعه از فقر برآیند و از طرف هم این کار باعث محبت و صمیمیت شان در جامع گردد و از طرف هم روی چاپ این نوع موضوعات همکاری نمایند، تا این موضوعات در جامعه بیشتر و بیشتر انتشار گردیده و به دسترس مردم قرار گرفته و مردم با آگاهی از این عمل دست بردار شوند.

فهرست آیات های قرآنی

شماره	آیات	سوره	شماره آیت	صفحه
1	الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ	الزخرف	67	۱۲۸
2	إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ	الحجر	18	22
3	إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ	المائدة	33	54، 8
4	تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا	البقرة	229	14
5	فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَى	الكهف	88	7
6	فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ...	الانفال	173	71
7	قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ	يوسف	77	22
8	لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا	لقمان	33	7
9	وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا.	البقرة	48	8، 7
10	وَتَعَزَّوهُ	الفتح	9	15
11	وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى	طه	76	8، 7

15	12	المائدة	وَعَزَّرْتُمُوهُمْ	12
11	70	الاسراء	وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا	13
،41 ،38 ،35 55 ،54 ،42 ،٧٩ ،٧٤، ١٠٢،٩٨ ١٠٦	38	المائدة	وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ	14
١٣١	11	الحجرات	وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْأَلْقَابِ...	15
39	13	المتحنة	وَلَا يَسْرِقَنَّ	16
8	19	الليل	وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى	17
14	14	النساء	وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ.	18
١٢٧	- 28 30	الفرقان	وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (27) يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (28) لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا (29)	19
22	81	يوسف	يَا أَبَاتَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ	20
29	19	غافر	يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ	21

فهرست أحاديث نبوي

شماره	حديث	صفحه
1	أَتَى رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- بِسَارِقٍ فَقَطَعَتْ يَدُهُ ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَعُلِقَتْ فِي عُنُقِهِ.	52، 61
2	ادْرَأُوا الْحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ؛ فَإِنَّ الْإِمَامَ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ.	٧٦
3	ادْفَعُوا الْحُدُودَ مَا وَجَدْتُمْ لَهُ مَدْفَعًا.	٧٦
4	إِذَا سَرَقَ السَّارِقُ فَأَقْطَعُوا يَدَهُ، وَإِنْ عَادَ فَأَقْطَعُوا رِجْلَهُ، فَإِنْ عَادَ فَأَقْطَعُوا يَدَهُ، فَإِنْ عَادَ فَأَقْطَعُوا رِجْلَهُ	59، 58
5	اذْهَبُوا بِهِ فَأَقْطَعُوهُ ثُمَّ احْسِمُوهُ ثُمَّ انْتُونِي بِهِ. فَفَطَعَ فَأَتَى بِهِ فَقَالَ : تَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ : تَبْتُ إِلَى اللَّهِ. قَالَ : تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ.	62، 49
6	أَصْحَابِهِ بَايَعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا تَسْرِقُوا وَلَا تَزْنُوا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ.	39
7	إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ عَنِ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنَّسْيَانَ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ.	71
8	أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَى بِرَجُلٍ يَسْرِقُ الصَّبِيَّانَ ، ثُمَّ يَخْرُجُ فَيَبِيعُهُمْ فِي أَرْضٍ أُخْرَى ، فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَطَعَتْ يَدُهُ.	٨٤

٧٣	أَنْتَ وَمَالِكَ لِأَبِيكَ	9
15	أَنْصُرُ أَهْلَكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْصُرْهُ إِذَا كَانَ مَظْلُومًا أَفَرَأَيْتَ إِذَا كَانَ ظَالِمًا كَيْفَ أَنْصُرْهُ قَالَ تَحْجُزْهُ أَوْ تَمْنَعُهُ مِنَ الظُّلْمِ فَإِنَّ ذَلِكَ نَصْرُهُ.	10
60	إِنِّي لَا أُدْرِي مَا قَدَرُ بَقَائِي فِيكُمْ، فَاقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي"، وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ	11
٩٢، ٨٨	تُقَطَّعُ الْيَدُ فِي رُبْعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا	12
11	حَدُّ يَقَامُ فِي الْأَرْضِ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.	13
69، 68، 67	رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَعَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَعْجَلَ أَوْ يُفِيقَ.	14
56	عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتَ حَتَّى تُؤَدِّيَ	15
١١٥، ٩٦، ٧٩	فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَنْ يُقَطَّعَ، فَقَالَ صَفْوَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَمْ أَرِدْ هَذَا، رِدَائِي عَلَيْهِ صَدَقَةٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: فَهَلَّا قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَنِي بِهِ.	16
٨٨	قَطَّعَ فِي مِجَنٍّ ثَمَنُهُ ثَلَاثَةُ دَرَاهِمٍ	17
60	قَطَّعَ يَدَ السَّارِقِ مِنَ الْمَفْصِلِ	18
73	لَا تُقَطَّعُ الْيَدُ إِلَّا فِي دِينَارٍ أَوْ عَشْرَةَ دَرَاهِمٍ.	19
57	لَا غَرَمَ عَلَى السَّارِقِ بَعْدَ قَطْعِ يَمِينِهِ.	20
82، ٩٤	لَا قَطَّعَ فِي ثَمَرٍ مُعَلَّقٍ، وَلَا فِي حَرِيْسَةِ جَبَلٍ، فَإِذَا آوَاهُ الْمُرَاخُ أَوْ الْجَرِيْنُ فَالْقَطْعُ فِيْمَا بَلَغَ ثَمَنَ الْمِجَنِّ.	21
١٠٧، ١٠٦	لَا قَطَّعَ فِي ثَمَرٍ وَلَا كَثْرٍ	22

72	لا قَطَعَ فِي زَمَنِ الْمَجَاعِ	23
٨٧	لَا يُقَطِّعُ السَّارِقُ فِي دُونَ ثَمَنِ الْمَجْنِّ، وَثَمَنِ الْمَجْنِّ عَشْرَةَ دَرَاهِمٍ.	24
39	لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ، فَتَقَطُّعُ يَدَهُ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ، فَتَقَطُّعُ يَدَهُ	25
٨١	لَهُمْ مَا لَنَا وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَيْنَا.	26
٨٧	لَا تَقَطُّعُ الْيَدَ إِلَّا فِي دِينَارٍ أَوْ عَشْرَةَ دَرَاهِمٍ.	27
30	لَيْسَ عَلَى الْمُخْتَلِسِ، وَلَا عَلَى الْمُنتَهَبِ، وَلَا عَلَى الْخَائِنِ قَطْعٌ.	28
31	لَيْسَ عَلَى الْمُنتَهَبِ قَطْعٌ وَمَنْ انْتَهَبَ نَهْبَةً مَشْهُورَةً فَلَيْسَ مِنْهَا.	29
١٢٨	مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَجَلِيسِ السُّوءِ كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكَبِيرِ فَحَامِلُ الْمِسْكِ إِمَّا أَنْ يَحْدِيكَ وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحاً طَيِّبَةً وَنَافِخِ الْكَبِيرِ إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحاً خَبِيثَةً.	30
117	مَنْ كَانَ مَعَهُ فَضْلٌ ظَهَرَ، فَلْيَعُدْ بِهِ عَلَى مَنْ لَا ظَهَرَ لَهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ فَضْلٌ مِنْ زَادٍ، فَلْيَعُدْ بِهِ عَلَى مَنْ لَا زَادَ لَهُ.	31
٨٥، ٨٤	نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ.	32
50، 40	وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ سَرَقْتَ فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ لَقَطَعْتُ يَدَهَا	33
40	وَلَا يَسْرِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَنْتَهَبُ نَهْبَةً يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيهَا أَبْصَارَهُمْ حِينَ يَنْتَهَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ	34
116	هَذَا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَجِيءَ وَالْمَسْأَلَةُ نَكْتَةً فِي وَجْهِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.	35

فهرست اعلام

68	ابن حجر	1
۹۳	ابن قدامه	2
۱۱۲، 72	ابن قیم جوزی	3
8	ابن کثیر	4
13	ابن همام حنفي	5
۹۸	ابویوسف	6
44	بکر ابوزید	۷
7، 12، 13، ۱۱۲	راغب اصفهانی	۸
44	عبدالله بن عبدالرحمن بسام	۹
50	عبدالحی حجازی	۱۰
50	عبدالقادر عوده	۱۱
۸۹	کرخی	۱۲

46	محمد ابوزهره	١٣
53	محمد بن صالح عثيمين	١٤
٩٨ ،٩١	محمد بن حسن شيباني	١٥
43	محمد امين شنقيطي	١٦
46	محمد رشيد رضا	١٧
46	محمد عبده	١٨
51	وهبة الزحيلي	١٩
١٠٧	هيثمي	٢٠
46	يوسف قرضاوي	٢١

فهرست منابع

1. قرآن كريم
2. ابن أبي شيبة، عبد الله بن محمد ابراهيم بن عثمان ابن أبي بسكر بن أبي شيبة الكوفي العبسي المتوفي سنة 235 هـ، مصنف ابن أبي شيبة في الاحاديث والاثار، بيروت، مكتب الدراسات والبحوث في دار الفكر دار الفكر.
3. ابن أبي يعلى، أبو الحسين، محمد بن محمد (المتوفى: 526هـ)، مختصر طبقات الحنابلة، المحقق: محمد حامد الفقي، الناشر: دار المعرفة - بيروت.
4. ابن الأثير، مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد بن محمد بن محمد ابن عبد الكريم الشيباني، الجزري (المتوفى : 606هـ)، جامع الأصول في أحاديث الرسول، تحقيق : عبد القادر الأرئووط، الناشر : مكتبة الحلواني، الطبعة : الأولى، 1389 هـ ، 1969م.
5. ابن المنذر، محمد بن إبراهيم، الإجماع لابن المنذر، دراسة وتحقيق: فؤاد عبد المنعم أحمد، الناشر: دار المسلم للنشر والتوزيع، الطبعة: الأولى 1425هـ/ 2004م.
6. ابن الهمام، كمال الدين محمد بن عبد الواحد السيواسي (المتوفى: 861هـ)، فتح القدير، بيروت، الناشر: دار الفكر، عدد الأجزاء: 10، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ.
7. ابن أمير، محمد بن محمد الحاج الحنبلي، التقرير والتحبير في اصول الفقه، دراسة وتحقيق: عبد الله محمود محمد عمر، الناشر: دار الكتب العلمية -بيروت، الطبعة الاولى 1419هـ/1999م.

8. ابن جزري، أبو القاسم، محمد بن أحمد بن محمد بن عبد الله، الكلبى الغرناطى (المتوفى: 741هـ)، القوانين الفقهية، المدينة المنورة، الناشر: الجامعة الإسلامية، الطبعة: السنة الثالثة - العدد الأول، 1390هـ/1970م.
9. ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد بن معاذ بن مَعْبَد، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البُستي (المتوفى: 354هـ)، صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، المحقق: شعيب الأرنؤوط، بيروت، الناشر: مؤسسة الرسالة، عدد الأجزاء: 18، الطبعة: الثانية، 1414هـ - 1993م.
10. ابن حجر العسقلاني أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد (المتوفى : 852هـ)، التلخيص الحبير في تخريج أحاديث الرافعي الكبير، الناشر : دار الكتب العلمية، عدد الأجزاء : 4، الطبعة: الطبعة الأولى 1419هـ. 1989م.
11. ابن حجر العسقلاني، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد (المتوفى: 852، لسان الميزان، المحقق: دائرة المعارف النظامية - الهند، الناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية، 1390هـ/1971م.
12. ابن حجر العسقلاني، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر (المتوفى : 852هـ)، فتح الباري، المحقق : عبد العزيز بن عبد الله بن باز ومحب الدين الخطيب، الناشر: دار الفكر.
13. ابن حجر العسقلاني، الدَّرَايَةُ فِي تَخْرِيجِ أَحَادِيثِ الْهَدَايَةِ، المحقق: السيد عبدالله هاشم اليماني المدني، بيروت، الناشر: دار المعرفة، عدد الأجزاء :1.
14. ابن حزم، الأندلسي، أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد القرطبي الظاهري (المتوفى : 456هـ)، المحلى، الناشر : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
15. ابن حزم، علي بن أحمد بن سعيد مراتب الإجماع لابن حزم، مصر، طبعة دار زاهد القدسي.
16. ابن رشد الحفيد، أبو الوليد محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن رشد القرطبي (المتوفى: 595هـ)، بداية المجتهد، القاهرة، الناشر: دار الحديث، عدد الأجزاء: 4، تاريخ النشر: 1425هـ - 2004م.
17. ابن زنجويه، أبو أحمد حميد بن مخلد بن قتيبة بن عبد الله، الخرساني، (المتوفى: 251هـ)، الأموال لابن زنجويه، الناشر: مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية، السعودية، الطبعة: الأولى، 1406 هـ - 1986 م.

18. ابن سعيدان، وليد بن راشد. القول الصحيح والرأي الراجح المليح فى اصول الفقه، الرياض، المكتب الاسلامية، 1422هـ.
19. ابن عابدين، محمد أمين بن عمر بن عبد العزيز عابدين الدمشقي الحنفي (المتوفى: 1252هـ)، رد المحتار على الدر المختار، بيروت، الناشر: دار الفكر، عدد الأجزاء: 6، الطبعة: الثانية، 1412هـ - 1992م.
20. ابن فرحون، إبراهيم بن علي بن محمد، برهان الدين اليعمرى (المتوفى: 799هـ)، تبصرة الحكام فى أصول الأقضية ومناهج الأحكام، الناشر: مكتبة الكليات الأزهرية، الطبعة: الأولى، 1406هـ - 1986م.
21. ابن قدامة المقدسي، أبو محمد موفق الدين عبد الله بن أحمد بن محمد، الجماعيلي المقدسي ثم الدمشقي الحنبلي، الشهير (المتوفى: 620هـ)، المغني لابن قدامة، القاهرة، الناشر: مكتبة القاهرة، عدد الأجزاء: 10، تاريخ النشر: 1388هـ - 1968م.
22. ابن قيم الجوزية، جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزي (المتوفى: 597هـ)، التحقيق فى أحاديث الخلاف، المحقق: مسعد عبد الحميد محمد السعدني، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1415هـ.
23. ابن قيم الجوزية، محمد بن أبي بكر (751هـ)، إعلام الموقعين عن رب العالمين، دراسة وتحقيق: طه عبد الرؤوف سعد، مصر، القاهرة، الناشر: مكتبة الكليات الأزهرية، 1388هـ/1968م.
24. ابن قيم الجوزية، محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد شمس الدين (المتوفى: 751هـ)، الطرق الحكمية، الناشر: مكتبة دار البيان، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ.
25. ابن كثير، إسماعيل بن عمر القرشي الدمشقي (المتوفى: 774هـ)، تفسير القرآن العظيم لابن كثير، المحقق: محمود حسن، بيروت، الناشر: دار المعرفة، الطبعة الجديدة 1414هـ/1994م.
26. ابن ماجه، محمد بن يزيد أبو عبدالله القزويني، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت، الناشر: دار الفكر.
27. ابن مفلح، إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن محمد أبو إسحاق، برهان الدين (المتوفى: 884هـ)، المبدع فى شرح المقنع، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، 8 جلد، الطبعة: الأولى، 1418هـ - 1997م.

28. ابن مفلح، إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن محمد أبو إسحاق، برهان الدين (المتوفى: 884هـ)، المقصد الأرشد في ذكر أصحاب الإمام أحمد، المحقق: عبد الرحمن بن سليمان العثيمين، الناشر: مكتبة الرشد - الرياض - السعودية، الطبعة: الأولى، 1410 هـ - 1990 م.
29. ابن منظور الأفريقي، محمد بن مكرم، المصري. لسان العرب، بيروت، الناشر: دار صادر، عدد الأجزاء : 15، الطبعة الأولى، ج 10 ص 155.
30. ابن نجيم الحنفي، زين الدين الوفاة 970هـ، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، بيروت، الناشر: دار المعرفة.
31. أبو داود، سليمان بن الأشعث، السجستاني، سنن أبي داود، بيروت، الناشر: دار الكتاب العربي، عدد الأجزاء : 4.
32. أبو عبيد، قاسم بن سلام بن عبد الله، الهروي، البغدادي (المتوفى: 224هـ). كتاب الأموال، المحقق: خليل محمد هراس، بيروت، الناشر: دار الفكر.
33. أبو يعلى، محمد بن الحسين بن محمد بن خلف ابن الفراء (المتوفى: 458هـ)، الأحكام السلطانية للفراء، صححه وعلق عليه: محمد حامد الفقي، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان، الطبعة: الثانية، 1421 هـ - 2000 م.
34. أبوزهو، حسن عبد الله عبد المقصود. الأحكام التي خالف فيها الظاهرية الأئمة الأربعة في الحدود (دراسة مقارنة)، الأزهر، الناشر: المكتبة الإسلامية، 1427 هـ - 2006 م.
35. ابهرى، سيد محمد على احمدى. اسلام و دفاع اجتماعى. تهران، انتشارات بامكا، چاپ اول، 1393 هـ ش.
36. أحمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، المحقق: شعيب الأرنؤوط وآخرون، بيروت، الناشر: مؤسسة الرسالة، عدد الأجزاء: 50، الطبعة : الثانية 1420 هـ ، 1999 م.
37. أحمد مختار عبد الحميد عمر (المتوفى: 1424هـ)، معجم اللغة العربية المعاصرة، الناشر: عالم الكتب ، بيروت، الطبعة: الأولى، 1429 هـ - 2008 م.
38. الأزهرى، محمد بن أحمد، أبو منصور، تهذيب اللغة، دار النشر : دار إحياء التراث العربي، بيروت، الطبعة : الأولى، 2001 م.
39. الأسمرى، صالح بن محمد بن حسن. مجموعة الفوائد البهية على منظومة القواعد البهية، الناشر : دار الصميعة للنشر والتوزيع، الطبعة : الطبعة الأولى، 1420 هـ - 2000 م.
40. اكبري، اسحق. مشكلات نوجواني و جواني. تهران، انتشارات رشد، 1385 هـ ش.

41. الألباني، محمد ناصر الدين (المتوفى: 1420هـ)، صحيح وضعيف سنن ابن ماجة، برنامج منظومة التحقيقات الحديثية - المجاني - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندرية.
42. الألباني، محمد ناصر الدين (المتوفى: 1420هـ)، صحيح وضعيف سنن الترمذي، مصدر الكتاب: برنامج منظومة التحقيقات الحديثية - المجاني - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندرية.
43. الألباني، محمد ناصر الدين. إرواء الغليل في تخريج أحاديث منار السبيل، بيروت، الناشر، المكتب الاسلامي، الطبعة الثانية 1405 هـ - 1985م.
44. الألباني، محمد ناصر الدين. السلسلة الضعيفة، برنامج منظومة التحقيقات الحديثية - المجاني - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندرية.
45. الألباني، محمد ناصر الدين. مختصر إرواء الغليل - الألباني، الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية - 1405 - 1985، عدد الأجزاء: 1.
46. الأمويّ، وليدُ بنِ حُسنِي بنِ بَدوي بنِ مُحَمَّدٍ. معجم أصحاب شيخ الإسلام ابن تيمية، بيروت، الناشر: دار الفكر، 1430هـ.
47. اميرى، محمد عيسى. ماهيت جرم و اقسام آن از حيث ركن قانونى، كابل، دانتشگاه المصطفى- ادارہ فصلنامه مطالعات حقوق اسلامى، سال سوم، شماره هفتم، زمستان 1394 هـ ش.
48. أمير بادشاه الحنفي، محمد أمين بن محمود البخاري المعروف (المتوفى: 972 هـ)، تيسير التحرير، الناشر: مصطفى البابي الحلبي - مصر (1351 هـ - 1932 م).
49. آل الشيخ، صالح بن عبد العزيز بن محمد. التكميل لما تخريجه من إرواء الغليل، الناشر: دار الفكر للطباعة - بيروت.
50. الباجي، أبو الوليد سليمان بن خلف بن سعد بن أيوب بن وارث التجيبي القرطبي الأندلسي (المتوفى: 474هـ)، المنتقى على الموطأ، الناشر: مطبعة السعادة - بجوار محافظة مصر، الطبعة: الأولى، 1332 هـ.
51. الباكستاني، زكريا بن غلام قادر. ما صح من آثار الصحابة في الفقه، بيروت، دار ابن حزم للطباعة والنشر والتوزيع، عدد الأجزاء: 3، الطبعة: الأولى، 1421 هـ - 2000 م.

52. الباكستاني، زكريا بن غلام قادر. من أصول الفقه على منهج أهل الحديث، الناشر: دار الخراز، الطبعة الأولى 1423هـ-2002م.
53. البجلي، أبو القاسم تمام بن محمد بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن الجنيد، الرازي ثم الدمشقي (المتوفى: 414هـ)، الفوائد، المحقق: حمدي عبد المجيد السلفي، الناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، 1412هـ.
54. البخاري، محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة، الجعفي. الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه = صحيح البخاري، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، بيروت، الناشر: دار طوق النجاة، عدد الأجزاء: 9، الطبعة: الأولى 1422هـ.
55. بستاني، فوادافرام، فرهنگ ابجدی الفبایی عربی - فارسی: ترجمه كامل المنجد الابجدي، مترجم: رضا مهيارزبان، تهران، ناشر: اسلامي، نوبت چاپ: دوم، سال چاپ: 1376هـ.ش.
56. البغوي، أبو محمد الحسين بن مسعود (المتوفى: 510هـ)، معالم التنزيل في تفسير القرآن = تفسير البغوي، الناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع، بيروت، الطبعة: الرابعة، 1417 هـ - 1997 م.
57. البهوتي، منصور بن يونس بن إدريس (المتوفى: 1051هـ)، الروض المربع شرح زاد المستنقع في اختصار المقنع، المحقق: سعيد محمد اللحام، الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر - بيروت - لبنان.
58. بيگي، احمد ارسلان. نقش سرقت در كاهش امنيت اجتماعي و احساس امنيت مردم، مزار شريف، انتشارات: نور حق، چاپ اول، 1389هـ.ش.
59. بيرزاده سيد شريف الدين و ديگران، مجلة مجمع الفقه الإسلامي، مجموع المجلدات للأعداد الماضية: أربعون مجلدا.
60. البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرُو جَرْدِي الخراساني، أبوبكر (المتوفى: 458هـ)، السنن الكبرى، المحقق: محمد عبد القادر عطا، بيروت - لبنان، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الثالثة، 1424 هـ - 2003 م.
61. البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى، الخُسْرُو جَرْدِي، الخراساني، أبو بكر (المتوفى: 458هـ)، السنن الصغرى للبيهقي، المحقق: عبد المعطي أمين قلججي، كراتشي - باكستان، دار النشر: جامعة الدراسات الإسلامية، الطبعة: الأولى، 1410 هـ - 1989 م.

62. البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى، الخُسْرُو جَرْدِي، الخراساني، أبو بكر (المتوفى: 458هـ)، معرفة السنن والآثار، المحقق: عبد المعطي أمين قلعجي، كراچي - باكستان، الناشر: جامعة الدراسات الإسلامية، عدد الأجزاء: 15، الطبعة: الأولى، 1412هـ - 1991م.
63. الترمذي، محمد بن عيسى، أبو عيسى، السلمي، الجامع الصحيح سنن الترمذي = سنن الترمذي، تحقيق: أحمد محمد شاكر وآخرون، عدد الأجزاء: 5، بيروت، الناشر: دار إحياء التراث العربي.
64. الجرجاني، علي بن محمد بن علي الزين الشريف (المتوفى: 816هـ)، التعريفات، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى 1403هـ - 1983م.
65. الجزائري، ابوبكر جابر. روش زندگي مسلمان ترجمه: منهاج المسلم، مترجم: نذير احمد سلامي، پشاور، مكتبه قریشیہ، چاپ دوم.
66. جلال الدين عبد الرحمن السيوطي، الأشباه والنظائر في قواعد وفروع فقه الشافعية، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان.
67. الجوزجاني، أبو عثمان سعيد بن منصور بن شعبة الخراساني (المتوفى: 227هـ)، سنن سعيد بن منصور، المحقق: حبيب الرحمن الأعظمي، الناشر: دار السلفية - الهند، الطبعة: الأولى، 1403هـ - 1982م.
68. الجوهرى، إسماعيل بن حماد أبو نصر الفارابي (المتوفى: 393هـ)، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، الناشر: دار العلم للملايين - بيروت، الناشر: دار العلم للملايين - بيروت، الطبعة: الرابعة 1407هـ - 1987م.
69. حاجي خليفة، مصطفى بن عبد الله كاتب جليبي القسطنطيني (المتوفى: 1067هـ)، كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، الناشر: مكتبة المثنى - بغداد، تاريخ النشر: 1941م.
70. الحصري، تقي الدين أبي بكر بن محمد، الحسيني، الدمشقي، الشافعي، كفاية الأخيار في حل غاية الإختصار، تحقيق علي عبد الحميد بلطجي و محمد وهبي سليمان، دمشق، الناشر دار الخير، سنة النشر 1994م.
71. الحمصي، محمد حسن. تفسير وبيان مفردات القرآن، بيروت، الناشر دار الفكر، 1428هـ.
72. حميد، تقيب الله. بر رسي عوامل اختطاف و دزدی در افغانستان، كابل، انتشارات: اصلاح افكار، چاپ اول، 1394هـ ش.

73. خالقي، عبدالعزيز، زندگاني ملكة عفت أم المؤمنين عائشه - رضي الله عنها - تهران: ناشر: احمديان، 1380 هـ ش.
74. خرم دل، مصطفى. تفسير نور، تهران، انتشارات اميركبير، چاپ دوم، 1386 هـ ش.
75. الخطيب الشريبي، محمد. مغني المحتاج إلى معرفة معاني ألفاظ المنهاج، عدد الأجزاء: 4، بيروت، الناشر دار الفكر.
76. الدارقطني، علي بن عمر، أبو الحسن، البغدادي، سنن الدارقطني، تحقيق: السيد عبد الله هاشم يماني المدني، عدد الأجزاء: 4، الناشر: دار المعرفة - بيروت، 1386 - 1966 م.
77. داماد أفندي، عبد الرحمن بن محمد بن سليمان المدعو بشيخي زاده، (المتوفى: 1078 هـ)، مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر، الناشر: دار إحياء التراث العربي، عدد الأجزاء: 2، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ.
78. الدسوقي، محمد بن أحمد بن عرفة المالكي (المتوفى: 1230 هـ)، حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، الناشر: دار الفكر، عدد الأجزاء: 4، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ.
79. الذهبي، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز (المتوفى: 748 هـ)، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، المحقق: بشار عواد معروف، الناشر: دار الغرب الإسلامي، عدد الأجزاء: 15، الطبعة: الأولى، 2003 م.
80. الرحيباني، مصطفى بن سعد بن عبده السيوطي شهرة، مولدا ثم الدمشقي الحنبلي (المتوفى: 1243 هـ)، مطالب أولي النهى في شرح غاية المنتهى، الناشر: المكتب الإسلامي، عدد الأجزاء: 6، الطبعة: الثانية، 1415 هـ - 1994 م.
81. رسا، جمشيد. خاطرات زنده گي، كابل، انتشارات عازم، چاپ اول، 1393 هـ ش.
82. الزرقاني، محمد بن عبد الباقي بن يوسف. شرح الزرقاني على موطأ الإمام مالك، بيروت، الناشر دار الكتب العلمية، سنة النشر 1411 هـ.
83. الزيلعي، عثمان بن علي بن محجن البارعي، فخر الدين الحنفي (المتوفى: 743 هـ)، تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق وحاشية الشلبي، الحاشية: شهاب الدين أحمد بن محمد بن أحمد بن يونس بن إسماعيل بن يونس الشلبي (المتوفى: 1021 هـ)، الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق، القاهرة، الطبعة: الأولى، 1313 هـ.
84. ستانكزي، نصرالله. حقوق جزای افغانستان، كابل، انتشارات سيد حسيب، چاپ اول، 1391 هـ ش.

85. السرخسي، محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة (المتوفى: 483هـ)، المبسوط للسرخسي، عدد الأجزاء: 30، بيروت، الناشر: دار المعرفة، تاريخ النشر: 1414هـ - 1993م.
86. السعدي، عبدالرحمن بن ناصر متوفاي (1334هجري شمسي)، تفسير راستين ترجمه تيسير الكريم الرحمن، مترجم: محمد گل گمشادزهي، ايران، انتشارات اردبهبشت، چاپ اول، 1392هـ ش.
87. السَّقَّاف، علوي بن عبد القادر. تخريج أحاديث وآثار كتاب في ظلال القرآن ، لسيد قطب، الناشر : دار الهجرة للنشر والتوزيع، الطبعة : الثانية ، 1416 هـ - 1995 م.
88. السلمي، أبو محمد عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام بن أبي القاسم بن الحسن الدمشقي، الملقب بسُلطان العلماء (المتوفى: 660هـ)، قواعد الأحكام في مصالح الأنام، الناشر: مكتبة الكليات الأزهرية - القاهرة، طبعة: جديدة مضبوطة منقحة، 1414 هـ - 1991 م.
89. سيامك شاکر سلطان احمدی، تحليل تأثير جنبه های روانی و اجتماعی در بروز سرقت، تهران، فصلنامه پژوهش های کاربردی روانشناختی، 1396هـ ش.
90. سيد قطب، تفسير في ظلال ترجمه فارسي، مترجم: مصطفى خرم دل، ايران، انتشارات سعادت، چاپ اول، 1388هـ.
91. السيوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر بن محمد بن سابق الدين. الجامع الصغير من حديث البشير النذير؛ بيروت، الناشر: دارالبحوث العلمية، 1407هـ.
92. السيوطي، عبد الرحمن بن أبو بكر، جلال الدين (المتوفى : 911هـ)، جامع الأحاديث، بيروت، دارالفكر، بدون تاريخ و طبع.
93. السيوطي، عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين (المتوفى : 911هـ)، حسن المحاضرة في تاريخ مصر والقاهرة، المحقق : محمد أبو الفضل إبراهيم، الناشر : دار إحياء الكتب العربية - عيسى البابي الحلبي وشركاه - مصر، الطبعة : الأولى 1387 هـ - 1967م.
94. السيوطي، عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين (المتوفى: 911هـ)، بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة، المحقق: محمد أبو الفضل إبراهيم، الناشر: المكتبة العصرية - لبنان / صيدا.
95. الشافعي، أبو عبد الله محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبد المطلب بن عبد مناف المطلبي القرشي المكي (المتوفى: 204هـ)، مسند الإمام الشافعي، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، عام النشر: 1370 هـ - 1951م.

96. شمس، احمد طيب. بررسی جرم در قانون اسلام، ايران، انتشارات قم، 1394 هـ.ش.
97. الشوكاني، محمد بن علي بن محمد بن عبدالله اليميني (المتوفى: 1250 هـ)، البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، الناشر: دار المعرفة – بيروت.
98. شهيد مطهرى، صدرا. اسلام و مقتضيات زمان، تهران، انتشارات امير كبير، 1388 هـ.ش.
99. الشيرازي، أبو اسحاق إبراهيم بن علي بن يوسف (المتوفى: 476 هـ)، المهذب في فقه الإمام الشافعي، بيروت، الناشر: دار الكتب العلمية، عدد الأجزاء: 3، بدون طبع و تاريخ.
100. الصاوي، أبو العباس أحمد بن محمد الخلوتي، المالكي (المتوفى: 1241 هـ)، بلغة السالك لأقرب المسالك المعروف بحاشية الصاوي على الشرح الصغير، الناشر: دار المعارف، عدد الأجزاء: 4، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ.
101. الصنعاني، الحسن بن أحمد بن يوسف بن محمد بن أحمد الرباعي (المتوفى: 1276 هـ)، فتح الغفار الجامع لأحكام سنة نبينا المختار، المحقق: مجموعة بإشراف الشيخ علي العمران، الناشر: دار عالم الفوائد، الطبعة: الأولى، 1427 هـ.
102. الصنعاني، عبد الرزاق بن همام. مصنف عبد الرزاق، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، بيروت، الناشر: المكتب الإسلامي، الطبعة الثانية، 1403.
103. الطبراني، سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم، (المتوفى: 360 هـ)، المعجم الأوسط، المحقق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني، الناشر: دار الحرمين – القاهرة.
104. طحان، محمود. تيسير مصطلح الحديث، المحقق: سعد بن عبد الرحمن الراشد، الرياض، الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، 1405 هـ = 1985 م.
105. الطحطاوي، أحمد بن محمد بن إسماعيل الحنفي (الوفاة: 1231 هـ)، حاشية الطحطاوي على الدر المختار، الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية ببولاق، مصر، 1318 هـ.
106. عبد المنعم، محمود عبدالرحيم. معجم مصطلحات والألفاظ الفقهية، بيروت، دار الفضيحة.
107. العثيمين، محمد بن صالح. مصطلح حديث (قواعد و ضوابطي كه به وسيله ي آن حديث صحيح از ضعيف تشخيص داده مي شود)، ترجمه و تعليق و اضافات: محمد عبد اللطيف، كابل، انتشارات رسالت، چاپ اول، 1389 هـ.ش.

108. عودة، عبد القادر. التشريع الجنائي الإسلامي مقارناً بالقانون الوضعي، بيروت، الناشر: دار الكتب العلمية.
109. غلوش، أحمد. الجانب الأخلاقي في التشريع الجنائي الإسلامي، القاهرة، المكتبة الإسلامية.
110. الفاسي، محمد بن أحمد بن علي، تقي الدين، أبو الطيب المكي الحسني (المتوفى: 832هـ)، ذيل التقييد في رواية السنن والأسانيد، المحقق: كمال يوسف الحوت، بيروت، لبنان، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1410هـ/1990م.
111. فصیحی، عبدالخالق. فلسفه مجازات در اسلام و حقوق موضوعه، كابل، دانشگاه المصطفی-اداره فصلنامه مطالعات حقوق اسلامی، سال پنجم، شماره ششم، تابستان 1396هـ.ش.
112. القرطبي، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح، الأنصاري، الخزرجي، شمس الدين، (المتوفى: 671هـ)، الجامع لأحكام القرآن = تفسير القرطبي، تحقيق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش، الناشر: دار الكتب المصرية - القاهرة، الطبعة: الثانية، 1384هـ - 1964م.
113. قلعه جوقی، علیشاهی، ابوالفضل؛ دهقان علیشاهی، مهدی، بررسی مبانی نظری احترام به شخصیت انسانی مجرمان در طول مجازات، بصیرت و تربیت اسلامی، سال دوازدهم، 1385ش.
114. الكاساني، علاء الدين، أبو بكر بن مسعود بن أحمد الحنفي (المتوفى: 587هـ)، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، الناشر: دار الكتب العلمية، عدد الأجزاء: 7، الطبعة: الثانية، 1406هـ - 1986م.
115. لجنة علماء برئاسة نظام الدين البلخي، الفتاوى الهندية، بيروت، الناشر: دار الفكر، الطبعة: الثانية، 1310 هـ.
116. اللهميد، سليمان بن محمد، إيقاظ الأفهام شرح عمدة الأحكام ، الناشر: دار الرفحاء، السعودية.
117. مالك بن أنس، الموطأ، المحقق: محمد مصطفى الأعظمي، الناشر: مؤسسة زايد بن سلطان آل نهيان، عدد الأجزاء: 8، الطبعة: الأولى 1425هـ - 2004م.
118. الماوردي، أبو الحسن علي بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي، (المتوفى: 450هـ)، الأحكام السلطانية، القاهرة، الناشر: دار الحديث.
119. الماوردي، علي بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي، (المتوفى: 450هـ)، الحاوي الكبير في فقه مذهب الإمام الشافعي وهو شرح مختصر المزني، المحقق: الشيخ علي

- محمد معوض - الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، بيروت - لبنان، الناشر: دار الكتب العلمية، عدد الأجزاء: 19، الطبعة: الأولى، 1419 هـ - 1999 م.
120. مجابى، محمد. نقش شيوه هاي تربيتي والدين براي پيشگيري از جرائم و آسيبهاي اجتماع، تهران، انتشارات ستاره گان، 1392 هـ.ش.
121. المجددى البركتى، محمد عميم الإحسان. قواعد الفقه، دار النشر: الصدف ببلشرز.
122. المرادوي، علي بن سليمان أبو الحسن، سنة الولادة 817 / سنة الوفاة 885، الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف على مذهب الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق محمد حامد الفقي، بيروت، الناشر دار إحياء التراث العربي، عدد الأجزاء 12.
123. المزي، جمال الدين أبو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن (المتوفى: 742 هـ)، تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف، المحقق: عبد الصمد شرف الدين، طبعة: المكتب الإسلامي، والدار القيمة، الطبعة الثانية: 1403 هـ، 1983 م.
124. معين، محمد. فرهنك معين، تهران، ناشر: مؤسسۀ انتشاراتي اميركبير، چاپ سوم، 6 جلدی، 1388 هـ.ش.
125. المقدسي، ضياء الدين أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد (المتوفى: 643 هـ)، الأحاديث المختارة أو المستخرج من الأحاديث المختارة مما لم يخرج البخاري ومسلم في صحيحهما، الناشر: دار خضر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، الطبعة: الثالثة، 1420 هـ - 2000 م.
126. الملا الهروي القاري، علي بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدين (المتوفى: 1014 هـ)، شرح نخبة الفكر في مصطلحات أهل الأثر، الناشر: دار الأرقم - لبنان / بيروت.
127. المَلْطِي، يوسف بن موسى بن محمد، أبو المحاسن جمال الدين الحنفي (المتوفى: 803 هـ)، المعتصر من المختصر من مشكل الآثار، بيروت، الناشر: عالم الكتب، عدد الأجزاء: 2.
128. المُنَاوِي، محمد بن إبراهيم بن إسحاق السلمي ثم القاهري، الشافعي، صدر الدين، أبو المعالي (المتوفى: 803 هـ)، كَشْفُ الْمَنَاهِجِ وَالتَّنَاقِيحِ فِي تَخْرِيجِ أَحَادِيثِ الْمَصَابِيحِ، دِرَاسَةٌ وَتَحْقِيقٌ: مُحَمَّدٌ إِسْحَاقُ مُحَمَّدٌ إِبْرَاهِيمُ، بيروت - لبنان، الناشر: دار العربية للموسوعات، عدد الأجزاء: 5، الطبعة: الأولى، 1425 هـ - 2004 م.
129. المنذري، عبد العظيم بن عبد القوي، أبو محمد، الترغيب والترهيب - المنذري، تحقيق: إبراهيم شمس الدين، بيروت، الناشر: دار الكتب العلمية، عدد الأجزاء: 4، الطبعة الأولى، 1417 هـ.

130. الموصلي، عبد الله بن محمود بن مودود، البلدحي، مجد الدين أبو الفضل الحنفي (المتوفى: 683هـ)، الاختيار لتعليل المختار، القاهرة، الناشر: مطبعة الحلبي، عدد الأجزاء: 5، تاريخ النشر: 1356 هـ - 1937 م.
131. المولى، محمد بن فرامرز بن علي الشهير بملا - أو منلا - خسرو (المتوفى: 885هـ)، درر الحكام شرح غرر الأحكام، الناشر: دار إحياء الكتب العربية، عدد الأجزاء: 2، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ.
132. الميداني، عبد الغني الغنيمي دمشقي. الباب في شرح الكتاب، المحقق: محمود أمين النواوي، بيروت، الناشر: دار الكتاب العربي، عدد الأجزاء: 4.
133. ناتري، محمد ابراهيم شمس. بررسی تطبیقی مجازات اعدام، قم، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامي، 1393 هـ ش.
134. ناصح علوان، عبدالله. چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم؟، مترجم: عبدالله احمدي، كابل، انتشارات سعادت، چاپ دوم، 1396 هـ ش.
135. النجدي، عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمي الحنبلي (المتوفى : 1392 هـ)، حاشية الروض المربع شرح زاد المستقنع، بيروت، الناشر: دارالفكر، الطبعة : الأولى - 1397 هـ.
136. نجفي، محمد حسن. جواهرالكلام، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1363.
137. نذير، داد محمد. حقوق جزای اختصاصی اسلام، كابل، ناشر: انتشارات حامد رسالت، چاپ دوازدهم، سال چاپ: 1396 هـ ش.
138. النسائي، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني، (المتوفى: 303هـ)، المجتبى من السنن = السنن الصغرى للنسائي، تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة، الناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب، الطبعة: الثانية، 1406 - 1986 م.
139. نوابي، نژاد. رفتارهاي بهنجار و نابهنجار، تهران، انتشارات انجمن اولياء و مربيان، چاپ پنجم، 1375 ش.
140. النوري، السيد أبو المعاطي - أحمد عبد الرزاق عيد - محمود محمد خليل، موسوعة أقوال الإمام أحمد بن حنبل في رجال الحديث وعلمه، عدد الأجزاء: 4، دار النشر: عالم الكتب، الطبعة: الأولى، 1417 هـ / 1997 م.
141. النوري، السيد أبو المعاطي (المتوفى 1401 هجرية)، المسند الجامع، بيروت، الناشر: دارالفكر.

142. النووي، أبو زكريا، محيي الدين، يحيى بن شرف، (المتوفى: 676هـ)، المجموع شرح المهذب، بيروت، الناشر: دار الفكر، الطبعة الرابعة.
143. النيسابوري، أبو الحسين مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري. الجامع الصحيح المسمى صحيح مسلم، الناشر: دار الجيل بيروت + دار الأفاق الجديدة - بيروت، عدد الأجزاء: ثمانية أجزاء في أربع مجلدات.
144. وزارت عدليه، كود جزاء، جريده رسمى 1260، كابل، مطبعه پرويز، ثور 1396هـ ش.
145. وَهَبَةُ الزُّحَيْلِيِّ، الْفِقْهُ الْإِسْلَامِيُّ وَأَدَلَّتُهُ، دمشق—سوريّة، الناشر: دار الفكر، الطّبعة الرَّابِعة، عدد الأجزاء: 10.
146. الهيثمي، أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان (المتوفى: 807هـ)، موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، المحقق: حسين سليم أسد الداراني - عبده علي الكوشك، الناشر: دار الثقافة العربية، دمشق، 8 جلد، الطبعة: الأولى، (1411 - 1412 هـ) = (1990 م - 1992 م).
147. الهيثمي، نور الدين علي بن أبي بكر. المتوفى سنة 807هـ، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بيروت، طبعة دار الفكر، طبعة 1412 هـ، الموافق 1992 ميلادي.

Summary

Stealing is one of the negative phenomena which has existed long before. All religions and Islam and also the penal code of Afghanistan has recognized it as the worst action and has considered different punishment and social reactions against it. This crime was very simple in the past but its type has been changed now.

Theft is an Arabic word in Persian which means to take someone's something is (worthy) but in expression it means to take someone's something hidden.

Type of thefts: it has been divided into two types: (1) small theft (2) theft to have punishment and large or extended theft which have punishment. It also is divided into two types: small and large.

Small theft means that the thief can get benefit from hidden. Large theft means that owning someone's property by force like robbery or conflict.

2. Theft which have punishment is a kind of stealing that could not complete the rate of punishment and so the Afghanistan penal code also focused on it.

Special condition for stealing crime: crime of stealing can be realized to complete the rate in case of if completion of crime condition for implementing of punishment.

Afghanistan penal code recognized stealing condition into four sections: 1) condition of involving thief: to be authorized and have intention for stealing, not having hurry for stealing, not being relation between thief and stolen and not having doubt about stealing property.

2. Condition of stolen: the stolen should be known, the property should be correct, stolen should be Muslim or ransom.

3. Condition of stolen property: the stolen property can have benefit and can be vested, the stolen property should be able to be stored and neglected. The stolen should not be the original and permissible and no one have share in stolen property.

4. Condition of stolen: the aim of stone is location. Therefore, the justice house and if the stealing took place in war-house or rebellion house the hand of thief cannot be cut.

Spotter which can cause for cutting the hand of thief is terminated that the stolen things should be taken out of location. Either this stolen things belonged to one or several person. If 5 Derham will be stolen from on location and 5 others from

other location, the hand of thief cannot be cut because two stealing took place from two different locations and there is not any reason for cutting hand.

Stealing can be recorded with judge in two ways: 1) proof, 2) confession for something by some evidence. Confession means informing person. Stealing has different factors that some of them are: economic factor, political factor, social factor, personal factor, legal factor, unemployment, failure, jealousy, experience from the childhood and insecurity and selfishness.

For preventing stealing there different ways: protection of families from selecting of friend by their children, providing jobs, good program, developing cultures, removing of poverty and restrain of humiliation behavior and beating.



Salam University

Faculty of Sharia & Law

Master Program in Sharia & Law



Islamic Republic of Afghanistan

Ministry of Higher education

MD of Academic Affairs

Stealing Punishment and Afghanistan panel code

(A Master's thesis)

Student : Habiba Gulsoom " Khatibi"

Supervisor: Prof. Dr. Mohammad yonus "Ibrahimi"

Year : 2020



Salam University

Faculty of Sharia & Law

Master Program in Sharia & Law



Islamic Republic of Afghanistan

Ministry of Higher education

MD of Academic Affairs

Stealing Punishment and Afghanistan panel code

(A Master's thesis)

Student: Habiba Gulsoom "Khatibi"

Supervisor: Prof. Dr. Mohammad yonus "Ibrahimi"

Year : 2020